

ترجمہ و شرح نہج البلاغہ

تصنیف

علامہ حاج سید علی نقیؒ

ناشر

نور ہدایت فاؤنڈیشن

حسینیہ حضرت غفران مآبؑ، مولانا کلب حسین روڈ، چوک،

لکھنؤ-۲۲۶۰۰۳ (یو۔ پی۔)۔ انڈیا

Noor-e-Hidayat Foundation

Imambara Ghufraanmaab, Maulana Kalbe Husain Road,

Chowk, Lucknow-3 INDIA

Website: www.noorehidayatfoundation.org

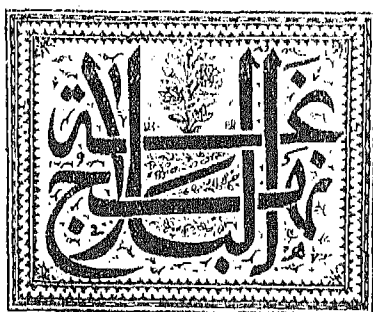
www.naqeeblucknow.com

E-mail: noorehidayat@gmail.com, noorehidayat@yahoo.com

Ph:0522-2252230 Mob :08736009814,09335996808

-(الف)-

ترجمه و شرح



بقلم

حاج سید علی نقی

فیض الاسلام

حق چاپ و تفلید محفوظ است

تهران (مخطوطات خوشنویس) ایران

(در پنجاه گز و نزاری آذرباگان گز و گزید)



✽ تمثال جوانی حجة الاسلام والمسلمین آقا سید محمد فرزند حاج آقا سید محمد مهتاب ✽

✽ (امام بیخه سید) (رحمه الله تعالی) ✽

مرحوم پدرم آقا سید محمد در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری در سیده اشفهان
متولد گردید و روز دوشنبه نهم ماه ربیع الثانی سال هزار و سیصد و پنجاه و پنج دنیا را بدرود
و در مقابل آل امام شهبه نزولیت فرزندش مرحوم آقا سید غیاث الدین دفن گردید .
آقا سید محمد رحمه الله به علم و عمل و تقوی و صفات پسندیده مشهور بود و در مدت عمر
بسیار کسب از او که چنانچه در بخشی پیدا نکرد و چون در اشفهان علوم دینی را فرا گرفت و در
زندگانی خود را در سیده (یکی از دوات بزرگ اشفهان) بپایان رسانید و در سن هشتاد و نه سالگی



تمثال اواخر موحجة الاسلام و التسلیم الفاسد محمد (رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى)
 شریف جعفری بسرساند ، برای جلوگیری از باغبانی که از حد و مقررات اسلام تجاوز کرده بال جان و
 ناموس مردم دست درازی می‌نمودند ، لباس جنگ پوشیده بیشتر دانی گشته بطرد آنان موفق گردید
 چنانکه بخاندان از زمان کودکی یاد دارم آن بزرگوار تفنگ بدوش در جلوسیت بسیار برای دفاع از بزرگان
 دیدم ، خلاصه می‌توان گفت که او نونه‌ای بود از جدش امیرالمومنین علی (علیه السلام) که در هنگام عبادت و
 بندگی بهترین عبادت کننده گان و در وقت سخن گفتن در راه حق نیکوترین گویندگان و زمان جلوسری
 از دشمن بے باکترین اشخاص بود ، و همین جهت نمونین کمال اخلاص و تقوا را باو داشتند و اکنون هم بر
 سر قبرش زخاوند خاسته می‌نهند . رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ .



✽ تمثال جوانی زکن الاسلام والمسلمین آقا سید غیاث الدین بامترجم و شایع کتاب ✽

✽ «نهج البلاغه در سن کودکی» ✽

مرحوم برادر ام آقا سید غیاث الدین عصر پیشینه ماه ذی الحجه هزار و سیصد و یازدهم تبری در سیده امهات
بدنیاه و در شب پنجشنبه و از دهم ربیع الاول هزار و سیصد و چهل و نه از دنیا رحلت نمود ، و در عمار آل
امام جمعه (ازادیه مسجد جامع) بیده و دفن شد .

آقا سید غیاث الدین (غفر له) تمام دور زندگی را در صفهان طهران مشرفه قدس رضوی و نجف اشرف
تجلیل و تدریس علوم شرعیه و نشر احکام امین قدس اسلام مذہب شریف جعفری اشتغال داشت برای هدایت
مردم درجی بسبب بزرگ که در شهرهای ایران منعقد میشد در بالافترطها و خطای بیانی را یاد میداد که بهر نشانه و نگار از



✽ یتیمال مترجم و شارح کتاب نهج البلاغه، افاستید علی بنی (فیصل اسلام) ✽

شهرت الی او مخطوط می‌شدند . ✽

ماوراء در ادبیات سلطان و خورشید فاضل آقا محمد صادق آقا با سیدی صفائی در شب جمعه هفتم ماه
سال یکم از دویست و نود و پنج هجری در سید دنیا آمد و در روز چهارشنبه سی و پنج ماه جمادی الثانی سال هزار و سیصد و بیست و
شش رحمت یزدی پیوست در تخت فولاد صفهان (گورستان شهنشاه) در چهارم حرم شیخ مرتضی یزدی دفن گردید
حیات سلطان دارای هر تقوی و از علم و دانش بهره مند بود ، بطوری که مرحوم برادر دم آقا سید غیاث الدین
تعدادت علوم دینی را از آن مرحوم یاد گرفته بود . **اَللّٰهُمَّ اَعِزَّ حَیَّتِنَا وَ مَمِّتِنَا وَ شَهِدِنَا وَ عَاقِبَتِنَا**
ذِکْرُنَا وَ اَنْلَانَا ، صَعْبِنَا وَ کَبِیرِنَا ، وَ اَلْحَقِّنَا بِاَوْلِیَائِكَ اَصْحَابِ الْحَقِّ اِلَیْهِ اَطْلُبُ مِنْ اَطْلَابِ



دین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

* اَللّٰهُمَّ الَّذِي لَا يَبْلَى مِنْ ذِكْرِكَ ، وَلَا يَنْقُصُ مِنْ شُكْرِكَ ، وَلَا يَجِبُ مِنْ دَعَاكَ ،
وَلَا يَقْطَعُ رَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ ، وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُوْلِكَ ، اَلْوَيْدُ بِالْقُرْآنِ ، وَالْمُرْسِلُ
إِلَى الْاِنْسِ وَالْجَانِّ ، مُحَمَّدٌ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ . اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ مُتَمَكِّينَ ،
وَيُؤَلِّيهِمْ مِنَ الْفَائِزِينَ الْاَمِينِينَ ، الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .
نَهْجُ الْبَلَاءِ عَقْدُ ، کتابي که سید شریف ابوالحسن محمد رشتی (رضوان الله تعالی علیه)

از خانان امام الموحّدين ، باب مَدِينَةُ الْعِلْمِ عَلِيّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
گرد آورده بهترین آرد و نشانه دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری است ، دریای بی پایانی
است ، محتوی مسائل علمی ، ادبی ، دینی ، اجتماعی ، اخلاقی ، سیاسی که بهتر و بلخیر
از آن سخنان بعد از قرآن کریم و بیانات حضرت رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در دنیا گویند و
گفته است ، و آن راهنمای گمراهان و چارو بیچارگان و پناه دهنده و دستگیر در ماندگان
است ، پس کسی را که خوانان مساوت همگی و گریزان از ذلت و بدبختی است لازم است که این
کتاب را مشرق قرار داده از سخنان آن پند گرفته دستور اتش رفتار نماید ، زیرا مفاسد و تباهکاریها
دنیا اصلاح میشود و گروزی که تعلیمات امیرالمومنین علیه السلام در بیان جمیع طبقات مردم
علی گرد ، و این سخن بگرازان گفته نشده ، چون روی دو پایه بران (عقل و علم) استوار است
چنانکه از مطالعه این کتاب همگان خواهند دریافت .

هر چند علم و دانش در میان افراد بشر پیشرفت نماید ، فضل و بزرگواری امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

بیشتر بود ایگردد ، و روزی بیاید که مردم دنیا در مقابل آنحضرت اظهار خضوع و فروتنی نموده برای نامی
از بدبختی چاره ای نیابند مگر آنکه بگفتار و کردار آن بزرگوار عمل نمایند .

از سالهای دوازده (بخصوص این سالیان که جنگ بونک عالم را فرا گرفته و مردم بسیاری را
تباہ ساخت) این کتاب مقدس مورد مطالعه این بنده بوده ، روز بروز شوقم بخواندن و اندیشه
در آن زیاد تر میشد ، گو یا چیزی نمیدیدم مگر کتاب پنج ابلاغه و سخن نمیشنیدم مگر فرمایشات امیرالمؤمنین
علی (علیه السلام) و هرگاه با فضلا و دانشمندان ملاقاتی پیش میآمد قبل از شروع به سخن ، در باب
عظمت و بزرگی پنج ابلاغه سخن گفته تا آن یاد آوری می نمودم که سید شریف رضی (رحمۃ اللہ) یکی از شاگردان
تأیید را در این کتاب بکار برده ، زیرا با اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کلام غیر فصیح و غیر مبلغ نیست
در میان کلماتش نیکوترین سخنان انتخاب نموده ، **أَلَا فَضِّحَ قَالَا فَضِّحَ وَلَا الْبَلَّغَ قَالَا الْبَلَّغَ** را اثبات دین
نکته را کلام را رعایت کرده است ، و گاهی در بعضی از مجالس عینی و مذہبی پاره ای از کلمات این کتاب خوانده
و معنی آنرا بیان میکردم ، شنوندگان بشگفت آید میگفتند اگر علماء و رجال عینی ترجمه فرمایشات امام علی
(علیه السلام) را در کتاب پنج ابلاغه بطوریکه در خود فهم هر فارسی زبان باشد نوشته بودند ، همه از آن بهره
میشدند ، ولیکن افسوس که از ترجمه و شرحهایی که در دسترس است چنانکه باید استفاده نمیشود ، بنابر
این برنگارنده واجب شد که دست از هر کار بردارم (حتی از ترجمه و تفسیر قرآن کریم که از دقتی نوشتن آن
مشغول بوده برای اتمام آن سعی و کوشش بسیار داشتم) و این کتاب جلیل از زبان فارسی سلیس و روان
ترجمه نموده و کلمات و جملاتی که محتاج به شرح باشند میان دو خط قومی با جمال و اختصار بیان نمایم تا ترجمه
و شرح با هم فرق داشته همه از آن بهره مند گردند ، و چون یقین دارم این خدمت از بهترین خدمتهایی است
که در این عصر انجام شده و هر با انصافی از آن قدر دانی خواهد نمود ، لذا پاسس سالها عمری که پدر و مادر
برادر عزیزم (رحمۃ اللہ) برای تربیت من بنده صرف کردند ، زحمتی که برای نوشتن این کتاب کشیدم
برودان پاکان تقدیم داشته و برای یاد بود آنان مختصری از تاریخ حیات و زندگانی هر یک پیش
از شروع نوشتن دیباچه نوشتم ، و برای اتمام انتشار این کتاب شریف خداوند تعالی ملک
باری میطلسم . **وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** .

(مؤلف کتاب نهج البلاغه)

ابو الحسن محمد بن ابی احمد ، حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) معروف بسید رضی (رضوان الله تعالی علیه) است پدر بزرگوارش ابو احمد لقب به الظاهر ذی الملقب در دولت بنی العباس بنی بویه جلیل القدر و صاحب منزلت بود ، بهاء الدوله اورا الظاهر الاوحدی خطاب میکرد و زدا و بالاترین مراتب و مقامات را عازم گشته ، زیرا همه صفات پسندیده در او موجود بود ، در مدت زندگانش (نود و هفت سال) پنج مرتبه بر طایعین حکومت کرد .

مادر سید رضی (رحمهما الله) فاطمه دختر حسین بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است ، جد مادرش ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن النضر الملقب گشت ، عالم و ادیب و شاعر و زاهد و شیخ طایعین بود ، برای او جنگهای بزرگ با سامانیان پیش آمد ، و فاش ببال سیصد و چهار در طبرستان و مدت زندگانش هفتاد و سه سال بود .

بهاء الدوله ابو نصر بن بویه سید رضی که از پدر و مادر بزرگ زاده بود رضی ذی القربین لقب داد و اورا الشریف الاجل خطاب میکرد ، در سال سیصد و پنجاه و نه در بغداد دنیا آمد و در بامداد یکشنبه ششم محرم الحرام سال چهارصد و شش نیار ابد رو گفت و تبشیر جنازه و نماز او جمیع اعیان و اشرف و قضاات حاضر شدند و با تجلیل و احترام بسیار قریه المملکت وزیر بهاء الدوله بر او نماز خوانده و در بغداد در محله کرخ در خانه خودش دفن نمودند ، چنانکه عقیده بسیاری از مؤلفین و نویسندگان میباشد ، و مگر این جنازه او را در اول مرد در خانه اش امانت سپرده پس از آن انتقال داده باشند بشهد کاظمین (علیهم السلام) جائیکه الان مشهور بقبر سید مرتضی و سید رضی است .

سید رضی ، مردی عالم و فاضل و شاعر و از نجای سادات عراق و بیشتر شرای طایعین بود ، در زمان حیات پدرش مقام و منزلت او یا نخب و اگر از شد در حالتیکه بیست و یک سال بیشتر نداشت ، ده ساله بود که بسمر و درین شهر شروع کرد و پس از سی سال زندگانی

قرآن کریم را در مدت کمی حفظ کرد ، بسیار بلند است و شریف انفس بود ، و از هیچکس صلّه و جایزه قبول
نیکو دختی صلّه های پدرش را به صاحبانش بر میگردداند ، بنی نویه اصرار داشتند که صلّه از آنان بپذیرد
ولیکن او جایزه های آنها را رد میکرد ، از جمیع علوم و محاسن خط و بهره بسیار داشت ، و لطیف
معلی مانند شیخ مفید (علیه الرحمه) بار و برادرش ابوالقاسم علی مرتضی ، علم الهدی (رحمهما الله)
نضیب گردید . ❦

شارح معتزلی ابو حامد علی حمید بن هبه الله مدانی مشهور باین ابی احمدی در شرح بر کتاب
نهی البلاغه چنین نوشته : شیخ مفید ابو عبد الله محمد بن نعمان نقیه امامی شبی در خواب دید در سمه خود
واقع در کنج نشسته ، ناگاه فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با حسن و حسین
(علیهم السلام) که هر دو صغیر بودند وارد شد و فرزندان خود را تسلیم شیخ کرده فرمود : یقه را
بایشان بیاور ، پس گفت تمام از خواب بیدار شد ، و در بامداد همان شب فاطمه بنت الحسین
ابن الحسن انصاری داخل مسجد گردید و در اطراف او کنیزان بودند و دو فرزند صغیرش محمد رضی علی هر دو
در جلوه بودند ، شیخ ایستاده بر او سلام کرد ، فاطمه گفت : ای شیخ این دو فرزندم را نزد تو
آورده ام تا فقه آنها بیاموزی ، شیخ گریه کرده خواب خود را برای او نقل نموده تعلیم و تربیت آنها
و تفریح و تامل را مکلف شد ، و ابواب علوم و فضائل را بر وی آن دو بزرگوار گشود و بهواری که شهره
آفاق شده آثارشان جاویدان باقی و برقرار ماند . ❦

سید رضی باینکه بیش از چهل و هفت سال زندگانی نکرد کتابهای بسیاری تألیف نمود
که مشهورترین آنها نهج البلاغه است ، و اکنون این عبارات آنرا از روی نسخ صححه با اعراب
درست و بدون غلط نقل و در هر فصلی ترجمه و شرح را بنام سیلیس و روان بیان ینماشیم
❦ فَتَسْأَلُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُوقِفَهُنَّ لِأَنَّهَا مِمَّا عَلَيْهِ عَلَى أَحْسَنِ حَالٍ ، وَأَنْ يَنْفَعَنَّهُنَّ ❦

❦ فِي الْبَيْتِ وَالْمَالِ ❦

❦ الْعَبْدُ الْقَانِ عَلَى الْفَقْرِ (فِيضُ الْإِسْلَامِ) الْأَصْحَمُ هَانِي ❦

❦ آَلِ مُحَمَّدٍ الْبَلَّاحِ ❦

❦ (۱۳۶۵ هـ) ❦

كَلَامُ
الْبَلَاغَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، أَمَّا بَعْدُ حَيَّاكَ اللَّهُ الَّذِي
 جَعَلَ الْحَمْدَ ثَمَنًا لِنِعْمَاتِهِ ، وَمَعَاذَ أَمْنِ بِلَائِهِ ، وَوَسِيلًا إِلَى جَنَانِهِ
 وَسَبِيلًا لِيَزَادَهُ إِحْسَانَهُ ، وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ ،
 وَإِمَامِ الْأَئِمَّةِ ، وَسِرَاجِ الْأُمَمِ ، النَّخْبِ مِنْ طِبْنَةِ الْكَرَمِ ،
 وَسُلَالَةِ الْأَجْدَادِ الْأَقْدَمِ ، وَمَغْرَسِ الْفَخَارِ الْمَغْرَقِ ، وَفَرْعِ الْعُلَاةِ
 الْمُشْرِقِ الْمُورِقِ ، وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ مَصَابِيحِ الظُّلُمِ ، وَعِصْمِ الْأُمَمِ ،
 وَمَنَارِ الدِّينِ الْوَاضِحِ ، وَمَنَاقِبِ الْفَضْلِ الرَّاحَةِ ، صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ، صَلَوةً تَكُونُ إِزَاءَ فَضْلِهِمْ ، وَمُكَافَاةً لِعَمَلِهِمْ
 وَكَفَاءً لَطِيبٍ فَرَعِهِمْ وَأَصْلِهِمْ ، مَا أَنَا فَجْرُ سَاطِعٍ ،
 وَخَوِي نَجْمٍ طَالِعٍ .

ابتدا میگویم نام خداوندیکه بسیار بخشنده و مهربان است (در دنیا و آخرت) پس از حمد و سپاس خداوندیکه حمد را بهای نعمتش قرار داد (همان قسمی که شمن مستلزم رضاء بالغ است و در برابر بیعیش ، حمد و سپاس مستلزم رضای خدا تعالی است در ازاء نعمت او) و پناه از بلاهای خود (چون کفران نعمت موجب عذاب و بلا است ، چنانکه در قرآن کریم (۳۴) میفرماید : وَلَئِنْ كُنْتُمْ إِذْ أَنْعَمْنَا عَلَى الْبَنِي إِسْرَءِيلَ أَنْ يَكُونُوا عَادِيٍّ لِمَا أَنْعَمْنَا عَلَيْهِمْ لَتَخْلِفُنَّ إِيَّاهُ يَوْمَ تَكُونُ الْوُجُوهُ كَالْهَرَابِ (۳۵) و آن بلا است) و آنرا وسیله رسیدن به بهشتهای خویش گردانید (زیرا حمد را شمن بهای هر نعمتی قرار داد و البته وسیله است برای وصول به بهشتها و درجات رفیع ، چون بهشت بزرگترین نعمتهای اوست و هر نعمتی دون آنست) و سبب افزایش احسان (چنانکه در قرآن کریم (۳۶) میفرماید : لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُ (۳۷) یعنی اگر بر نعمتهای من سپاس گزارید بر آن میافزایم) و پس از درود بر فرستاده او که پیغمبر رحمت است و مهربان (چنانکه در قرآن کریم (۳۸) میفرماید : وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ یعنی تو را نفرستادیم مگر رحمتی بر همه مخلوقات) و پیشوای مسلمانان (زیرا نام رئیس پیشوایان است که در گفتار و کردار با او اقتدا بشود ، و ائمه معصومین امامان و پیشوایان مردم هستند و چون ایشان بجمع گفتار و کردار حضرت رسول اکرم « ص » اقتدا کردند ، بنا بر این آنحضرت امام ائمه و پیشوای آنان است) و چراغ و راهنمای امت (در تاریکیهای ضلالت و گمراهی) چنانکه در قرآن کریم (۳۹) میفرماید : يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۴۰) وَذَاعِبًا إِلَى اللَّهِ بِأَنْتَ وَسِرَاجًا مُنِيرًا یعنی ای پیغمبر ما تو را فرستادیم گواه بر تصدیق و تکذیب امت و مرثیه دهنده بر رحمت و عتاب کننده از عقوبت و دعوت کننده به پرستش خداوند باذن و فرمان او ، و چراغی هستی روشن تا ظلمت کفر و تاریکی ضلالت و گمراهی بنور هدایت تو تبدیل گردد) و برگزیده شده از خمیره کریمت و بزرگواری (که با کبریه است از همه عیبهای باطنی و ظاهری) و نتیجه شرافت قدیم (همیشه شریف بوده) و کشگاه درخت مغاخرت ثابت ریشه دار (تا روز قیامت باقی و برقرار است) و شاخه بلند پر میوه و برگ (که میوه و برگهای آن درخت مغاخرت ، ائمه طهارتند و مردم از وجودشان بهره مندند) و پس از ثناء بر اهل بیت رسول اکرم (حضرت فاطمه و ائمه اثنا عشر علیهم السلام) که چراغهای تاریکیها (ی جبل و گمراهی) میباشد ، و نمکداریندگان خلایق (از آفتادون در گردال کفر و ضلالت) و علامتها و نشانه های هدایت

و آشکار وین (تا هر که از راه راست تخریف شد بدین آن نشاند با بصر ط مستقیم بسیار گردد) نیز اینها
 بخش فضیلتند (که با ایشان سنجیده میشود فضل هر صاحب فضل تا روحان آن بود اگر دد ، زیرا
 ولایت و دوستی ایشان مایه سعادت و خوشبختی و دشمنی با آنان سبب هلاک و بچارگی است)
 درود فرستد خداوند متعال بر همه آنان (حضرت رسول اکرم و اهل بیت او) درودی که
 برابر فضل ایشان باشد ، و پاداش کردارشان ، و نساوی پاکیزگی فرع و اصلشان
 (پاک اصل اشاره است باینکه از اصلاط بهره دار عام مطهره بوجود آمدند و پاک فرع منزله بودن آنان است
 از هر پیدی) مادامیکه آفتاب نور میدهد و ستاره پیداونمان میشود * (درود فرستد
 خدای بر آرزوای تقیة ایشان درود بیشمار و پر بسته) . *

فَإِنِّي كُنتُ فِي غُفْوَانِ السِّنِّ ، وَخَضَاعَةِ الْغُصْنِ ، أَبْدَلْتُ
 بِتَأْلِيفِ كِتَابٍ فِي خَصَائِصِ الْأَثْمَةِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) بِتَنْفِيلِ عَلَيَّ حَاسِنِ
 أَخْبَارِهِمْ ، وَجَوَاهِرِ كَلَامِهِمْ ، حَدَّثَانِي عَلَيْهِ غَرَضُ ذِكْرِي فِي هَدْيِ
 الْكِتَابِ ، وَجَعَلَنِي أَمَامَ الْكَلَامِ ، وَفَرَعْتُ مِنَ الْخَصَائِصِ إِلَيْهِ
 تَخَصُّصُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَغَاثَتْ عَنْ إِيْمَامِ بَيْتِهِ
 الْكِتَابُ مُحَاجَرَاتُ الزَّمَانِ ، وَمُطَالَاتُ الْأَيَّامِ ، وَكُنْتُ قَدْ بَوَّبْتُ
 مَا خَرَجَ مِنْ ذَلِكَ أَبْوَابًا ، وَفَصَّلْتُ فُصُولًا ، فَجَاءَ فِي آخِرِهَا
 فَصْلٌ يُنْفِذُ مِنْ حَاسِنِ مَا نَفَّلَ عَنْهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِنَ الْكَلَامِ
 الْفَصِيحِ فِي الْمَوَاعِظِ وَالْحِكْمِ وَالْأَمْثَالِ وَالْأَدَابِ ، دُونَ الْخُطْبِ
 الطَّوِيلَةِ ، وَالْكِتَابِ الْمَبْسُوطَةِ . *

پس من در آغاز زندگانی و طراوت و تازگی جوانی شروع کردم بتألیف و جمع آوردن کتابی
در خصائص ائمه علیهم السلام (صفات و کمالات مختصه بایشان) که مشتمل بود بر سخنان نیکو و گوهری
کلماتشان ، و ادراک و دربر تألیف آن کتاب همان مقصدیکه در ابتدائش بیان کردم و از آن مقدمه
سخن (و دیباچه آن) قرار دادم ، آنجاه که از اوصاف مختصه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فارغ
شدم موانع ایام و گرفتاریهای روزگار از تمام کردن باقی آن کتاب مبرا زد بهشت ، و آنچه را که
از آن کتاب جمع آوری شده بود بباها و فضلائی مرتب نمودم ، و در آخر آن ابواب و فصول
آمد (رشته شد) فصلی که متضمن بود سخنان نیکوئی را که از آنحضرت علیه السلام روایت شده
و آنها از جمله سخنان کوناهای بود در پند و جمله های حکیمانه و مثلها و آداب ، و از خطبه های طولانی
و نامه های مفصل آن بزرگوار چیزی ذکر نشده بود . *

فَاسْتَحْسَنَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَصْدِقَاءِ وَالْإِخْوَانِ مَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْفَضْلُ
الْمُقَدَّمُ ذِكْرُهُ ، مُعْجِبِينَ بِدَلَالَتِهِ ، وَ مُتَعَبِّينَ مِنْ قَوَاصِدِهِ ، وَ سَأَلُوهُ
عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ أَعِدَّ أَيْتَالِيفَ كِتَابٍ يَحْتَوِي عَلَى خُتَارِ كَلَامِ مَوْلَانَا
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي جَمِيعِ قُؤُونِهِ ، وَ مُتَشَعِّبَاتِ عُصُونِهِ
مِنْ خُطَبٍ وَ كُتُبٍ وَ مَوَاعِظَ وَ آدَابٍ ، عِلْمًا أَنَّ ذَلِكَ يَضْمَنُ مِنْ
عَجَائِبِ الْبَلَاغَةِ ، وَ غَرَائِبِ الْفَصَاحَةِ ، وَ جَوَاهِرِ الْعَرَبِيَّةِ ، وَ
ثَوَائِبِ الْكَلِمِ الدِّينِيَّةِ وَ الدُّنْيَوِيَّةِ ، مَا لَا يُوْجَدُ جُمُعَةً فِي كَلَامٍ
وَلَا جَمْعُ الْأَطْرَافِ فِي كِتَابٍ ، إِنْ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
مُشْرِعَ الْفَصَاحَةِ وَ مَوْرِدَهَا ، وَ مَنَآ أَلْبَلَاغَةِ وَ مَوْلِدَهَا ، وَ

مِنْهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) ظَهَرَ مَكُونُهَا ، وَعَنْهُ أُخِذَتْ قَوَائِمُهَا ، وَعَلَى
 أَمِيلَتِهِ حَدَا كُلُّ قَائِلٍ خَطِيبٍ ، وَبِكَلَامِهِ اسْتَعَانَ كُلُّ ذَا عِظٍ بَلِيجٍ ،
 وَمَعَ ذَلِكَ فَتَدَسَّبَقَ وَقَصُرُوا ، وَتَقَدَّمَ وَتَأَخَّرُوا ، لِأَنَّ كَلَامَهُ (عَلَيْهِ
 السَّلَام) الَّذِي عَلَيْهِ مَحَبَّةٌ مِنَ الْعِلْمِ الْإِلَهِيِّ ، وَفِيهِ عِبَقَةٌ مِنَ الْكَلَامِ
 النَّبَوِيِّ .

پس که روی اردوستان و برادران مُتَدَرِّجَات فصل مذکور را پسندیده آفرین گفتند ، و
 از سخنان بی مانند و پاکیزه که در آن درج شده بود شگفتیهاشان دادند ، و رفقاء خود را خوشحال
 میکردند ، و در آن هنگام از من درخواست نمودند تا بابتیف کتابی شروع کنم که سخنان برگزیده
 آقای ما امیرالمومنین علیه السلام را در جمیع فنون ، و انواع فصاحت و بلاغت در برداشته باشد
 از خطبه ها و نامه ها و موعظه ها و آداب (و درخواست دوستان و برادران از من بابتیف چنین کتابی را
 برای این بود که) میدانستند آن کتاب دربر خواهد داشت از شگفتیهای بلاغت و فصاحت و
 که هر مانی از عربیت و سخنان دینی و دنیوی که در سخنان و بیوی است ، آنچه در هیچ کلامی جماعت
 نمیشود ، و در هیچ کتابی گرد نیامده ، زیرا امیرالمومنین علیه السلام سرچشمه فصاحت و فضا
 و نمونه بلاغت است ، و بلاغتی از آن بزرگوار آشکار گردیده که مخفی و پوشیده بوده است ،
 و قوای آن از انجذاب فرا گرفته شده ، روش آنحضرت را هرگونه خطیبی بر روی کرده ، از
 سخن او هر دایره بلیغی مکت گرفته ، با وجود این کسی توانسته بلاغت آنحضرت برسد ، زیرا
 کلام او فوّه است از علم الهی ، و در آن (استشمام میشود) رائحه سخن پیغمبر (صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

فَاجْتَبَاهُمْ إِلَى الْإِبْدَاءِ بِذَلِكَ ، عَالِمًا بِمَا فِيهِ مِنْ عَظِيمِ النِّفْعِ ، وَ
 مَشْهُورِ الذِّكْرِ ، وَمَذْخُورِ الْأَجْرِ ، وَأَعْمَدَتْ بِهِ أَنَّ أُمَمِينَ مِنْ عَظِيمِ

تَدْرَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي هَذِهِ الْفَضِيلَةِ ، مُضَافَةً إِلَى
الْحَاسِنِ الدُّثْرَةِ ، وَالْفَضَائِلِ الْجَمَّةِ ، وَأَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنْفَرَدَ
بِلُغَةٍ غَابِيَتِهَا عَنْ جَمِيعِ السَّلَفِ الْأَوَّلِينَ ، الَّذِينَ إِنَّمَا بَوَّشَتْ عَنْهُمْ مِنْهَا
الْقَبِيلُ النَّادِرُ ، وَالشَّاذُّ الشَّارِدُ ، وَأَمَّا كَلَامُهُ فَهُوَ الْبَحْرُ
الَّذِي لَا يَسَاجَلُ ، وَالْجَمُّ الَّذِي لَا يُحَافِلُ ، وَآرَدْتُ أَنْ بَسُوعَ
إِلَى التَّمَثُّلِ فِي الْإِفْتِخَارِ بِهِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بِقَوْلِ الْقُرْآنِيِّ :
أُولَئِكَ آبَائِي فَيُحْنِي بِمِثْلِهِمْ ۞ إِذَا جَعَلْنَا (يَا جَرِيرُ) الْجَمَاعِ .

پس من هم در خواست دوستان و برادران را اجابت کرده بتالیف این کتاب شروع نمود
در حالی که یقین داشتم در تالیف آن نفع بزرگ و سود بسیار است ، و نام آن منتشر خواهد شد
و اجر و مزدش ذخیره گردیده (نزد خدا تعالی برای روز جزا) و قصد کردم بزرگی قدر و منزلت امیرالمؤمنین
عَلَيْهِ السَّلَامُ را در این فضیلت (قصاحت و بلاغت) بیان کنم (با اینکه این فضیلت را) علاوه (بر)
بر محاسن کثیره فضائل بسیار ، و (خوشم بیان کنم) آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ یکبارگی است که بنفشی
درجه بلاغت و فصاحت رسید از همه گذشته گان و پیشینیان گذشته آنکه نیکه نقل میشود از
آنان از فضیلت بلاغت اندکی (در بسیار) و خرده ای (در خردار ، یعنی سخن بیانی که از غیر امیرالمؤمنین نقل میشود
در میان سخنان غریبگی است) و اما سخن آنحضرت در بانی است بی پایان که برابری نمیکند بآنان هیچ سخن و
و جمع فضائی است که بحدی برای آن نیست ، و برای افتخار با آنحضرت و تمییز شدن نسب خود
بآن بزرگوار مثل آوردن بقره گفته فرزدق شاعر اسرار دار دهم (فرزدق افتخار نمود بر برتر و بزرگوار
پدران خود ، و بزرگی هر یک از آنان را در اشعارش شرح داد تا آنجا که گفت) :

أُولَئِكَ آبَائِي فَيُحْنِي بِمِثْلِهِمْ ۞ إِذَا جَعَلْنَا (يَا جَرِيرُ) الْجَمَاعِ ۞

یعنی آنانند پدران من پس بیاورید ایم مانند ایشانرا ای جریر آنکاه که محافل و انجمن با ما را گرد هم آورد (بنا
براین کدام یکسازانند ، دامن مردم دنیا بوز اند بزرگی که از دامن خود فرد بهات کند نسبت بکسی نسب و فتنه بشود
باید از زمین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه) .

وَأَيُّتُ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَدُورُ عَلَى أَقْطَابِ ثَلَاثَةٍ :
أَوَّلُهَا الْخُطْبُ وَالْأَوَامِرُ ، وَثَانِيهَا الْكُتُبُ وَالرَّسَائِلُ ، وَثَالِثُهَا
الْحُكْمُ وَالْأَوَاعِظُ ، فَاجْتَمَعَتْ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْإِبْنِ دَاوُدَ
بِاخْتِبَارِ مَحَاسِنِ الْخُطْبِ ثُمَّ مَحَاسِنِ الْكُتُبِ ثُمَّ مَحَاسِنِ الْحُكْمِ وَالْأَدَبِ
مُفْرِدَ الْكُلِّ صَنِيفٍ مِنْ ذَلِكَ بَابًا ، وَمُقْصَلًا فِيهِ أَوْزَاقًا ، لِيَكُونَ
مُقَدِّمَةً لِاسْتِذْكَارِ مَاعَسَاهُ يَشُدُّ غِنَى عَاجِلًا ، وَيَبْقَعُ إِلَى
أَجَلًا ، وَإِذَا جَاءَ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الْخَارِجُ فِي
أَثْنَاءِ حِوَارٍ ، أَوْ جَوَابِ سُؤَالٍ ، أَوْ غَرَضٍ آخَرَ مِنَ الْأَغْرَاضِ
فِي غَيْرِ الْأَنْحَاءِ الَّتِي ذَكَرْتُهَا ، وَقَرَّرْتُ الْقَاعِدَةَ عَلَيْهَا ، كَسَبْتُ
إِلَى الْبَقِيَّةِ الْأَبْوَابِ بِهِ ، وَأَشَدَّهَا مَلَاهِمَةً لِعَرَضِهِ ، وَرَمَا جَاءَ
فِيهَا أَخْبَارٌ مِنْ ذَلِكَ فُصُولٌ غَيْرُ مُسَقَّاةٍ ، وَمَحَاسِنُ كَلِمٍ غَيْرُ
مُنَظَّمَةٍ ، لِأَنِّي أَوْرِدْتُ النُّكْتَ وَاللَّحَقَّ ، وَلَا أَقْصِدُ
الْتِمَالِي وَالنَّسَقَ .

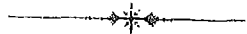
(دو پنجاه یک شروع کردم نوشتن) ویدم سخن آنحضرت علیه السلام دائر است بر سه فطرت سه اصل :
 اول خطبه تا وادام (که مردم را آگاه داشت در اینها نوده) و دوم نامه های بزرگ که حکمت (که بنامندگان و
 رسولان خود و غیر ایشان نوشته، یا جوابهایی است که برای آنان فرستاده) سوم حکمتها و مواعظ است
 (که مردم را آگاه از خواب غفلت بیدار کرده و حق را ثابت نموده) پس بوفیق خدا تعالی تقصیرم که قسم شروع
 با انتخاب نمودن خطبه های نیکو و پس از آن نامه های زیبا و آنجا حکمتها و آواست پسندیده را در
 حالتیکه برای هر بخشی از آنچه ذکر شد بابی قرار دادم، و در قهای مفیدی در آن زیاد نمودم تا آنکه
 اگر مطلبی فعلا بدست نیامده باشد و در آتی پیدا شود در آن ذکر گردد، و اگر پیش آید بخشی از آنحضرت
 که از در میان گفتگو یا در جواب نوالی یا بغرض دیگری آورده که غیر متعاضدی است که یادآوری نمودم
 وقاعده برای آنها مقرر ساختم (و آنها را در سه باب قرار دادم؛ پس) آن سخن را در بابی که مناسبتر و
 شایسته تر آن بیشتر است نوشتم، و (بنابر این) در آنچه اختیار میکنم از سخنان امیرالمومنین بسا
 فصلهایی آمده که مرتب نیست و سخنان نیکوئی نوشته شده که انتظام ندارد، زیرا (مقصود من
 آنست که) بیاورم کلمات و سخنان درخشان را و قصد دارم پیوستگی و نظم میان آنها را
 زینا نمودن در این کتاب جمع آوری کلمات بلند حضرت امیرالمومنین است با رعایت الالْبَلُغُ فَالْأَبْلَغُ و این
 برای آن است که آن بزرگوار را کلام غیر مبلغ نیست) .

وَمِنْ عَجَائِبِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّتِي أَنْفَرَتْ بِهَا، وَأَمِنْ الْمَشَارِكَةِ
 فِيهَا، أَنَّ كَلَامَهُ الْوَارِدَ فِي الزُّهْدِ وَالْمَوَاعِظِ وَالْمَذَكِرِ وَالزَّوَابِجِ
 إِذَا نَامَلَهُ النَّاسِلُ، وَفَكَرَّ فِيهِ الْمُتَفَكِّرُ، وَخَلَعَ مِنْ قَلْبِهِ
 أَنَّهُ كَلَامُ مُثَلِّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِمَّنْ عَظَّمَ قَدْرَهُ، وَتَعَدَّ أَمْرَهُ،
 وَأَحَاطَ بِالرِّقَابِ مُلْكُهُ، لَوْ تَعَضَّرَهُ الشَّكُّ فِي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ مَنْ
 لَا حَظَّ لَهُ فِي غَيْرِ الزَّهَادَةِ، وَلَا شُغْلَ لَهُ بِغَيْرِ الْعِبَادَةِ، قَدْ قَبِيعَ

فِي كَيْسَرِيَّةٍ ، أَوْ انْقَطَعَ إِلَى سَفْحِ جَبَلٍ لَا يَمُوعُ إِلَّا حِسَهُ ، وَلَا يَرَى إِلَّا
 نَفْسَهُ ، وَلَا يَتَكَادُرُ بَوَقْنُ بَأَنَّهُ كَلَامٌ مَنْ يَنْفَسُ فِي الْحَرْبِ مُضِلًّا
 سَبْفُهُ فَقَطُّ الرِّقَابَ ، وَجَدَلُ الْإِبْطَالِ ، وَبُعُودِيَّةُ بَنَظْفِ
 دَمًا ، وَبَقَطْرُ مَهْجَا ، وَهُوَ مَعَ نَيْلِكَ الْحَالِ زَاهِدُ الزُّهَادِ ، وَبَدَلُ
 الْأَبْدَالِ ، وَهَذِهِ مِنْ فَضَائِلِهِ الْعَجِيبَةِ ، وَخَصَائِصِهِ اللَّطِيفَةِ
 الَّتِي جَمَعَ فِيهَا بَيْنَ الْأَضْدَادِ ، وَأَلْفَ بَيْنَ الْأَشْنَاءِ ، وَكَبِيرًا مَّا
 أَذَكَرَ الْإِخْوَانَ فِيهَا ، وَأَسْخَرَجَ عَجْمَهُمْ مِنْهَا ، وَهِيَ مَوْضِعٌ لِلْعَبْرَةِ
 فِيهَا ، وَالْفِكْرِ فِيهَا .

و از جمله شگفتیهای صفات آنحضرت علیہ السلام که نظیری در آن ندارد آنستکه سخن آن
 بزرگوار واروده و زنده و ترک دنیا و پندار و یادآوری از قیامت و منع از کارهای زشت ،
 اگر کسی در آن تأمل و اندیشه نماید و تصور کند که آن کلام سخن مثل آنحضرت شخصی است که دارای
 قدر و منزلت بزرگ و امر و فرمان است ، و حکومت و پادشاهی بر همه بندگان احاطه دارد
 و هیچ شکست و تردیدی نخواهد نمود که آن کلام از جمله سخنان شخصی است که بهر امانیست و او را در غیر
 زنده و ترک دنیا و تغفل و کاری نباشد و شکر عبادت و پرستش حق تعالی در حالتی که سر فرو برده (منتهی گوشتی)
 در گوشه خانه ای که ناپید است ، و یا از مردم دوری کرده به این گویی رفته که نیست و دیگر همه
 خود را نمی بیند مگر خویشتر را (چنانکه بزرگوار است) و هیچ باور ندارد (آن شخص بتأمل) که آن کلام
 سخن بزرگوار است که در میان جنگ شمشیر خود را از بغلاف پیران آورده ، بآں گردنهار ارجاع
 کرده ، و لیکن رانجام آن گفته بر میگردد در حالتیکه خون از شمشیرش جاریست ، و جانها (ی کفار
 و منافقین) را از ترس خارج نموده ، و آنحضرت با وجود این حالت زاهدترین زاهد و بزرگترین از دنیا

که دشمنان است در گذشته ابدال و اولیاء خداوند متعال ، و این فضیلت از جمله فضائل عجیبه و خصوصیات
 آنحضرت است که آخذ در آن جمع کرده و تفرقات را پیوند داده (باین جهت ورا مظهر الغرائب
 و مظهر الغرائب میگویند) و در بسیاری از اوقات که با برادران و دوستان راجع باین فضیلت
 مختصه بآن بزرگوار میفرمودم همه آنان را در شگفتی میدیدم ، و این فضیلت محلی است برای پند
 گرفتن از آن ، و جانی است برای اندیشه نمودن در آن .



وَرَمَّا جَاءَنِي أَثْنَاءُ هَذَا الْإِخْبَارِ اللَّفْظُ الْمُرْتَدُّ ، وَالْمَعْنَى الْمَكْرُورُ ،
 وَالْعُذْرُ فِي ذَلِكَ أَنَّ رِوَايَاتِ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) تَخْتَلِفُ اخْتِلَافًا
 شَدِيدًا ، فَزِمْنَا اتَّفَقَ الْكَلَامُ الْخُنَّارُ فِي رِوَايَةٍ فَنَقَلَ عَلَى جِهَةٍ ، ثُمَّ
 وَجَدَ بَعْدَ ذَلِكَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى مَوْضُوعًا غَيْرَ وَضِيعِهِ الْأَوَّلِ ، إِمَّا
 بِزِيَادَةٍ مُخْتَارَةٍ ، أَوْ لَفْظٍ أَحْسَنَ عِبَارَةً ، فَتَقَضَى الْحَالُ أَنْ يُعَادَ
 اسْتَظْهَارَ الْإِخْبَارِ ، وَغَيْرَةٌ عَلَى عَقَائِلِ الْكَلَامِ ، وَرَمَّا بَعْدَ التَّهْنِ
 أَبْضَاءُهَا أَخْبَرَ أَوْلَا فَأَعْبَدَ بَعْضُهُ سَهْوًا وَنَبَاهًا ، لَا تُصَدَّاقَ
 أَعْمَادًا ، وَلَا أَدْعَى مَعَ ذَلِكَ أَنِّي أُحِيطُ بِأَقْطَارِ جَمِيعِ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام)
 حَتَّى لَا يَشُدَّ عَنِّي مِنْهُ شَاذٌ ، وَلَا يَبْدُو نَادٌ ، بَلْ لَا أَبْعِدُ أَنْ يَكُونَ
 الْفَاصِرُ عَنِّي فَوْقَ الْوَاقِعِ إِلَيَّ ، وَالْحَاصِلُ فِي رِبْقَتِي دُونَ الْخَارِجِ
 مِنْ يَدَيَّ ، وَمَا عَلَيَّ إِلَّا بَدَلُ الْجُهْدِ وَبَلَاغُ الْوُسْعِ ، وَعَلَى اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ فَجَّ السَّبِيلِ ، وَرَشَادُ الدَّلِيلِ ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

و بسا در این کتاب دیده میشود لفظی که به وجود یا بیشتر نقل شده (دوستانه میشود کدام یک را
 حضرت فرموده) و یا جمله ای مکرر است و بسبب تردید لفظ و تکرار معنی آنست که سخنان آنحضرت در روایات
 با اختلاف وارد گردیده (بنابرین) گاهی اتفاق افتاده که سخنی از آنجناب در روایتی دیده شده
 بهمان قسم در اینجا نقل گشته است و پس از آن در روایتی بطرز دیگر یافت شده (در این اختلاف)
 یا بسبب آنست که در روایت دوم آن لفظ و یا جمله مفصلتر بیان گشته یا از جهت آنست که عبارت
 آن از عباراتی که در روایت اولی بیان شده بیکوثر و بهتر است پس در بعضی صورت مقتضی آنست که
 آن کلام دوباره بیان شود تا سخن آنحضرت محفوظ بماند و کوشش برای اختیار کردن گرامرترین
 سخنان آن بزرگوار بود اگر دو و گاهی هم دو جای مختلف سخنی از آنحضرت اختیار شده باشد از روی
 قصد و عمد بلکه بسبب دوری زمان از روی غفلت و فراموشی بوده است و باینجه این خصوصیات
 ادعای کنیم که من احاطه دارم بکلیه کلمات آنجناب بطوریکه از دست زرقه باشد سخنی از او بلکه بعید
 نمیدانم سخنی که بمن رسیده زیاده تر باشد از آنچه رسیده و سخنی که من اطلاع بر آن دارم کمتر باشد از
 آنچه را که در دسترس من نیست و با وجود این بر من چه و چند و بسی و کوشش لازم است (در هیچ آوری
 سخنان میرالمؤمنین باندازه قدرت و توانائی) و بر خدای تعالی است اشکار کردن راه و هدایت نمودن
 راه نما اگر بخوابد .

وَرَأَيْتُ مِنْ بَعْدِ تَمِيمَةِ هَذَا الْكِتَابِ بِنَهْجِ الْبَلَاغَةِ إِذْ كَانَ
 يَفْقَهُ لِلنَّاطِرِ فِيهِ آبَؤَاهَا ، وَبَقَرَبُ عَلَيْهِ طَلَابُهَا ، وَفِيهِ حَاجَةُ
 الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ ، وَبَغِيَةِ الْبَلِيغِ وَالزَّاهِدِ ، وَبَقَضَى فِي أَثْنَائِهِ مِنْ مَحَبَّةِ
 الْكَلَامِ فِي التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ ، وَنَزِيهِهِ اللَّهُ سُجَّانَهُ وَنَعَالَى عَنْ شِبْهِهِ
 الْخَلْقِ ، مَا هُوَ بِلَا كُلِّ غُلَّةٍ ، وَشِفَاءُ كُلِّ غَلَّةٍ ، وَجَلَاءُ كُلِّ شَهْمَةٍ ،
 وَمِنْ اللَّهِ سُجَّانَهُ اسْتَمَدَ التَّوْفِيقَ وَالْعِصْمَةَ ، وَالنَّيْزَ التَّنْذِيْدَ الْمَعُونَةَ

وَأَسْعِدْهُ مِنْ خَطَايَا الْجَنَانِ قَبْلَ خَطَايَا اللِّسَانِ ، وَمِنْ ذَلَّةِ الْكَلِمِ قَبْلَ
ذَلَّةِ الْقَدَمِ ، وَهُوَ حَيٌّ وَنِعَمَ الْوَكِيلُ . ❦

دس از آنکه این کتاب تالیف و جمع آوری شد نام آنرا نَهْجُ الْبَلَاغَةِ نهادم (راه بیان
بلاغت) زیرا این کتاب ابواب بلاغت را بر دی که سبک آنرا مطالعه میکند میگذارد ، و او را برای
استفاده از آن حاضر میکند ، و این کتاب همانطور که دانا و دانش آموز را بکار میآید ، مطلوب
شخص مبلغ و پارسیان نیز هست ، و در ثانی آن سخنان ثلثت آوری دیده میشود در توحید و عدل و منزه
بودن خداوند تعالی از بشاوت بخلق ، و آن سخنان طوری است که نشسته (علوم و معارف الهی)
را سیراب میکند و برای هر بیماری (از امراض و عقائد باطله) شفاست ، و شبیهه (ای دلهای رنگت زو)
را صفاست ، و از خدا تعالی لگت میخواهم ، و توفیق (جور شدن سبب کار) و عصمت (باز
داشتن از آنچه پسندیده نیست) درخواست نمایم ، و موفق شدن (گفتار و کردار نیک) و یاری
مطلبم و پناه بهم را و از خطای دل پیش از خطای زبان (زیرا خطای دل مقدر است از خطای زبان
چنانکه کسیکه بدل کافر شد گناهی بیشتر است از کسیکه زبان کفر گوید بدل کافر نباشد) و از لغزش
پیش از لغزش قدم (خطا و دغل ، زیرا لغزش در قدم و خطا در عمل ساقط است از لغزش در سخن و خطا
در قول) و او کافی است مرا (در کارها) و نیکو و کیلی است (در حاجتها و درخواستها) . ❦

بَابُ الْخُتَابِ مِنْ حُطْبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَأَوْلَايِهِ
وَبَدَلُ فِي ذَلِكَ الْخُتَابِ مِنْ كَلَامِهِ الْجَارِي فِي حَجْرَةِ الْحُطْبِ فِي الْفَلَاثَا
الْمَحْصُورَةِ ، وَالْمَوَاقِفِ الْمَذْكُورَةِ ، وَالْخُطُوبِ الْوَارِدَةِ . ❦

و این باب اختیار شده از خطبه های امیر المؤمنین علیه السلام و فرمانهای آنحضرت و بان اسناد شده
بعضی از سخنان آن بزرگوار که قائم مقام خطبه است (آن سخن نیز مشتمل است بر توطئه و پندی که بیان فرموده)

در مجلس و در جنگها و در کارهای شکر که (در زمان آنحضرت) واقع گردیده .

(۱) ﴿فَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾
 ﴿يَذْكُرُ فِيهَا أَبَدَ آخِ الْخَلْقِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَخَلْقِ آدَمَ﴾
 اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْفَائِلُونَ ، وَلَا يَحْصِي نِعْمَاءَهُ
 الْعَادُونَ ، وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ ، الَّذِي لَا يَدْرِكُهُ بَعْدُ
 الْهِسْمُ ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ ، الَّذِي لَيْسَ لِيَصِفِيهِ حَدُّ خَدُّودٍ
 وَلَا نَقْتُ مَوْجُودٍ ، وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٍ ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ ، فَطَرَّ
 الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ ، وَنَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ ، وَتَدَا بِالصُّخُوفِ مِيدَانَ
 أَرْضِهِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که میاد میکند در آن آغاز آفریدن آسمان و
 زمین و خلق آدم را :

حمد و سپاس خداوند را بر آنست که همه گویندگان از مدح و ثنای او عاجزند (توانائی مدح و
 ثنای که لایق ذات او باشد ندارند ، و از این جهت که حضرت سید المرسلین «ص» فرمود : لَا أَحْصِي نِعْمَاءَهُ
 عَلَيْكَ ، أَنْتَ كَمَا أَثْبَتَتْ عَلَى نَفْسِكَ یعنی مرا توانائی مدح و ثنای تو نیست ، تو خود باید ثناگوی ذات
 اقدس خود باشی) و شمارندگان و حسابگران از شمارش نعمتها و بخششهای او درمانده (زیرا نعمتها و عطای
 حق تعالی غیر قشای و آخری را می توانند محصور نیست ، چنانکه در قرآن کریم (۱۴) و (۲۴) میفرماید : وَإِنْ أَعْلَفُ
 نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا یعنی اگر چه همه نعمتهای خدا را بشمارید توانائی ندارید ، پس چگونه تواند نعمتهای پروردگار
 شمارد چگونه بتواند حق او را او کند و شکرش را بجا آورد ، لذا میفرماید) و کوشش کنندگان نمیتوانند حق نعمت او را

اودا کنند (پس نهی درج سبب انکاری است که بنده بجز از ادای حق نعمت او اعتراف کند) خداوندی که تحقیق او را صاحب
 بهمت بلند درک نمیکند ، وزیر کیهان و هو شمایی غوامس (که فرو میرود در دریای انکار) باو دست نیانبد (مگون
 ممکن بتواند دریا بر حقیقت ذات او را) خداوندیکه صفتش را نهایتی نیست (زیرا او را هیچ صفتی زائد بر ذات نباشد محو
 و صیقل گردد) و نه خود او را صفتی است موجود و ثابت (که در آن نقیصه و نقص شود و احاطه بجمع صفات او نماید ، زیرا
 قید و خص از لوازم امکان است و وجه «جَلَّ شَانُهُ» از آن منزله باشد) و او را وقت و زمانی نیست که معین شده باشد
 (و گفته شود بسیار وقت است که بوده یا تازه موجود شده ، زیرا او خالق زمان و بی نیاز است از اینکه در زمان باشد از زمان
 باو احاطه نماید) و نه او را مدت و رازی است (که بان تمهی شود یعنی مدت ندارد ، پس دست از بی و آبدی و زل
 ندارد تا اجل و مدت داشته باشد ، زیرا زمان مقدار حرکت است و حرکت از عرض جسم و او از جنسیت بترتی است ،
 پس محال است و نمیشود که در زمان باشد) خلافتی را بقدرت و توانایی خود بیافزید (چنانکه در قرآن کریم س (۷۷) ی (۵۱)
 بفرماید : قَسَبُوا لَوْنًا مِّنْ بَعِيدٍ نَا ، قُلِ الْآلِی قَطَرٌ ذَوِی قَرَارٍ یعنی یگونی بدست ما را پس از رنگ باز
 آرد و زنده کند ، ای رسول کرم در پاسخ ایشان بگو شمار از زنده کند آن کسیکه در ازل بار بیافزید) و باو طار ارباب محبت
 و مهر بائیس پراکنده کرد (چنانکه در قرآن کریم س (۷۷) ی (۵۷) بفرماید : وَهُوَ الَّذِی یُرِی السَّاعِیَ بَشَرًا
 مِّنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَهُوَ یَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ یعنی او است آن کسیکه باو داد میفرستد مرده دهنده پیش از آمدن رحمت خود یعنی پیش از آمدن
 باران زمین) و زمین را بسنگهای بزرگ و کوههای مجلوب و استوار گردانید (تا متحرک و مضطرب نکردد و ثبات
 باو دگر زندگی کنید ، چنانکه در قرآن کریم س (۱۵) ی (۱۵) بفرماید : وَآلَافِی فِی الْأَرْضِ رَوَایِیَ آن تمیّد
 یحکم یعنی خداوند متعال کوههای بزرگ را استوار نمود تا مباد از زمین حرکت کند و شمار از سوانی بسوی دیگر بیزاید)

أَوَّلُ الدِّیْنِ مَعْرِفَتُهُ ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّقُ بِهِ ، وَكَمَالُ التَّصَدِّقِ
 بِهِ تَوْجِیْهِدُهُ ، وَكَمَالُ تَوْجِیْهِدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ ، وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْیُ
 الصِّفَاتِ عَنْهُ ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ ، وَشَهَادَةِ كُلِّ
 مُوصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ ، مَن وَصَفَ اللَّهَ بِنَحْوِهِ فَقَدْ قَرَنَهُ ، وَمَن
 قَرَنَهُ فَقَدْ شَاءَ ، وَمَن شَاءَ فَقَدْ جَرَّاهُ ، وَمَن جَرَّاهُ فَقَدْ جَهِلَهُ ، وَمَن

جَهْلُهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ
عَدَّهُ ، وَمَنْ قَالَ فِيهِمْ ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ ، وَمَنْ قَالَ عَلَيَّ ؟ فَقَدْ أَخْلَصَنِي

اساس این (چیرکه بسبب آن خداوند تعالی پستش می‌شود) شناختن او است (دانسته شود که
او است آفریننده موجودات) و شناختن کامل تصدیق و گردیدن با او است و تصدیق تمام توحید بخدا
دانستن او است و کمال توحید خالص بودن علت برای او (زیرا توحید تکلیف دیگر در خلاص بنی خدا نیست)
هر چه گوید و هر چه کند باید خاص برای او باشد و هیچ غرضی از اغراض دنیوی و نیلانی نیست (و کمال اخلاص آنست که صفات
زائده بر ذات برای او تصور نکند) گفته شود علم حق تعالی مثلاً صفت زائده خارجی است که بر ذات او عارض شده
که این عقیده منافی با توحید تکلیف دانستن او است (زیرا هر صفتی که اوست می‌دهد که آن غیر از موصوف است و هر صفتی
که اوست می‌دهد که آن غیر از صفت است (بنابر این) کسی که وصف کند خداوند را (او را موصوف کرده و صفت
زائده بر ذات) قریبی برای او دانسته و او را (با موجود دیگر در واجب الوجود بودن) همسر قرار داده ، و کسی که
برای او همسری قرار دهد پس دو تا دانسته و او را ، و کسی که دو تا دانستن پس او را بختره و تقسیم کرده
(و هر چیزی که قابل بختره و تقسیم باشد مرکب و هر ترکیبی از اجزاء) و هر که او را تقسیم کند با و نادان است
کسی که بوی نادان شود پس اشاره بنماید بپوشش ، و کسی که بپوشش اشاره کند او را محذور و معین میکند
(و زینبایت برای او قرار میدهد) و کسی که محذورش دانست ، پس او را ششمرده (در خارج او را واحد عددی
گردانیده) و کسی که بگوید در چیست ؟ او را در ضمن چیزی قرار داده (مقر و محلی برایش انتخاب کرده) و کسی که
بگوید بر چیست ؟ بعضی از آنکه را از اوستی دانسته (اگر بگوید در کجاست و بر کجاست در اجسام و
رکب قرار داده ، و لازمه آن حدود و نوپیدا شدن او است) .

كَانَ لِأَعْيُنِ حَدِيثٍ ، تَوَجُّدُ لَأَعْيُنِ عَدَمٍ ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَيْسَ بِمَقْدَارٍ ، وَتَعَيَّرَ
كُلُّ شَيْءٍ لَأَعْيُنِ إِلَهٍ ، فَايِلُ لَأَعْيُنِ كَيْسَ كَيْسَاتٍ وَالْأَلَا ، بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنظُورَ
إِلَيْهِ مِنْ خَلْفِهِ ، مُوَجِّدٌ إِذْ لَا تَكُنْ تَسَانُيُ بِهِ ، وَلَا تَنْوَرُ وَشَيْءٌ لَفَقْدِهِ

أَنَّا الْخَلْقُ إِنشَاءً ، وَابْتِدَاءُ ابْتِدَاءً ، بِأَوَّلِهِ أَجْلَاهَا ، وَلَا جُزْئِيَّةَ
 اسْتِفَادَهَا ، وَلَا حَرَكَةَ أَحَدَثَهَا ، وَلَا هَمَامَةَ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا ،
 أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَانِهَا ، وَلَا مَبْنَى مُخْتَلِفَاتِهَا ، وَغَرَزَ أَعْرَافَهَا ، وَ
 أَلَزَمَهَا أَشْبَاحَهَا ، عَالِمًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا ، مُحِيطًا بِجُدُودِهَا وَ
 انْتِهَائِهَا ، غَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَأَحْنَائِهَا .

خداوند متعال همیشه بوده است نه آنکه حادث و نو پیداشده باشد (در این کلمه حضرت از حق تعالی تبارک
 زمانی را نفی میکند) موجود و هستی است که سبق بعدم و نیستی نیست (یعنی نه آنکه هستی او ذاتاً حادث باشد
 که در این کلمه حدوث ذاتی را نفی میکند) با هر چیزی است نه بطوریکه همسر آن باشد (پس با هر چیزی است یعنی
 بهر چیزی با وقایع و برپاست) و غیر از هر چیزی است نه بطوریکه از آن کناره گیرد (زیرا اگر از چیزی کناره گیرد
 آن چیز چیزی نخواهد بود ، برای آنکه اوست نگا دارنده هر چیزی) فاعل است و فعل از او صادر میشود نه یعنی
 حرکات و انقلاط از حالتی بحالی (زیرا حرکت از لوازم جسم است و او از حیثیت مبری است) و نه یعنی
 آلت (زیرا اگر صدور فعل از او مبادات آلت باشد پس او نیز خود خایج دارد و خایج نقص نقص را و بسبب اوج
 محاسن ، بنابراین بی آنکه او را چششی باشد بالذات) بصیر است و میا بوده هنگامیکه هیچ چیزی از آنچه را که
 آفریده نبوده ، و منفرد است و تنها بوده هنگامی که سکنی (چیزی که آن ملکان بهرند) نبوده تا بآن
 مانوس نشود (و از آنس با آن آرام گیرد) و وحشت نکند از نبودنش (پس چون شناختی او را ، کون
 بطور اجمال بداند اوست خداوندی که بقدرت کامله) مخلوق را بر یا فرید بدون بکار بدون فکر و اندیشه (زیرا
 فکر در هر چیزی برای حصول امری است که نموده و همه اشیا برای خداوند متعال در مرتبه ذات او تا و ابد انانیت است)
 و بی تجربه و آزمائشی که از آن استفاده نکند (زیرا تجربه در باره کسی است که بخوابد بازماند علم پیدا کند ،
 نه در باره خدا تعالی که علم او عین ذات اوست) و بی آنکه جنبشی در خود پیدا آرد (آفریدن او از روی
 نیست ، زیرا حرکت نفس تیر است و تیر از خواص امکان باشد) و بی اهتمام نفسی که در آن اضطراب و نگرانی
 داشته باشد (که ایشان کار که کرده صلاح نوده یانه ، زیرا اضطراب و نگرانی مستلزم جل و هو قب است ، و جل

و نادانی بر ذاتی که عین علم است روایت) اشیاء را از عدم نیستی در وقت خود بوجود هستی انتقال داد (لباس هستی آنها پوشاند هر وقت که مصلحت بود) و میان کوناگون بودن آنها را موافقت و سازگاری داد، و طبائع آن اشیاء را ثابت و جاگیر کرد (بر غیر از طبیعتی را در موضع مستند خود قرار داد) و آن طبائع را لازمه آن اشیاء گردانید (بلوریکه ممکن نیست جدائی با اینها، مانند شجاعت که لازمه مرد شجاع و دلیر باشد و سخاوت که غیره مرد جواد و کریم است، خلاصه مخلوق تا را بیافرید) در حالتی که دانا بود با آنها پیش از آفریدنشان احاطه داشت بعد و اطراف آنها، و آشناسا بود بجزئیاتی که پیش از آن اشیاء و بنواحی و گوشه های آنها (بجلیات و جزئیات همه مخلوقات دانا بود). *

ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ فَوْقَ الْأَجْوَاءِ، وَشَقَّ الْأَرْجَاءِ، وَكَأَنَّكَ الْهَوَاءُ
فَاجْرِي فِيهَا مَاءً مُنْطَلِطًا يُنَادِرُهُ، مُرَاكِبًا زَخَارَهُ، حَمَلَهُ عَلَى مِثْرِ
الرَّيْحِ الْعَاصِفَةِ، وَالزَّغْنَعِ الْقَاصِفَةِ، فَأَمَرَ هَابِرِيَّهَ، وَسَلَطَهَا
عَلَى شَيْءٍ، وَقَرَّبَهَا إِلَى حَدِّهِ، الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَيَقُوقُ، وَالْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا
وَيَقُوقُ، ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ رِيحًا أَعْظَمَ مَهَبَتِهَا، وَأَدَامَ مَرَّتَبَتَهَا، وَأَعْصَفَ
بَحْرَاهَا، وَأَبْعَدَ مَنْشَأَهَا، فَأَمَرَ يُصْفِقُ الْمَاءَ الزَّخَارَ، وَإِنَارَهُ مَوْجَ
الْبَحَارِ، فَخَضَّضَهُ خَضَّ السَّقَاوِ، وَعَصَفَتْ بِهِ عَصْفَتُهَا بِالْفَضَاءِ،
ثُمَّ رَدَّ أَوَّلَهُ إِلَى آخِرِهِ، وَسَاجِدَهُ إِلَى مَأْثَرِهِ، حَتَّى عَمَّتْ عِبَادَتُهُ، وَرَمَتْ
بِالْوَبْدِ رُكَاؤَهُ، فَزَعَمَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفِيقٍ، وَجَوَّ مُنْفِيقٍ، فَسَوَّى مِنْهُ
سَبْعَ سَمَوَاتٍ جَعَلَ سُفْلَهُنَّ مَوْجًا مَكْفُوفًا، وَعُلَاهُنَّ سَفًّا مَحْفُوفًا
وَسَمَكًا مَرْفُوعًا، يَغْبِرُ عَمْدٌ يَدْعُمُهَا، وَلَا دَسَارٌ يَنْظُرُهَا، ثُمَّ رَتَبَهَا

بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ، وَضِبَاءِ الثَّوَابِ ، وَاجْرَى فِيهَا سِلَاجًا مَطِيرًا ،
وَقَرَأَ مُنِيرًا ، فِي فَلَكٍ دَائِرٍ ، وَسَقَفٍ سَائِرٍ ، وَرَفِيعٍ مَائِرٍ .

پس (از آنکه خداوند متعال را شناسائی و بطور اجمال کیفیت ایجاد عالم بر خورده ، اکنون در تعقیب آنچه گذشت بیان دیگر جو تفصیل بدان که خداوند متعال بقدرت و توانائی خود) شکافت جوهای آتشی را ، و طوفان و گوشه های تراز باز نموده بالای فضا هوا و جای خالی را بیا فرید ، پس در آن آب که موجهایش متلاطم و پستی و بلندی بود و از بسیاری رویهم نیلطلبید جاری کرد ، آن آب را بر پشت باد تندی که قوی و با صدای بلند بود بر نشاند پس باد فرمان داد تا آن آبر (از هر سو) باز گرداند و محکم نگاهش دارد (تا از هم پاشید و نشود) و باد را تا سرحد آب نگاه داشت و در جایگاه آن آب قرار داد ، هوا در زیر آن باد باز و گشاده و از بالای آب بر ریزش شده (و در جنبش بود) آنگاه باد دیگری را آفرید و جای وزیدن آنرا عظیم گردانید (آن باد را قطعی برای موج آب بیا فرید برای چیز دیگر) و قرار داد آنرا که همیشه لازم تحریک آب باشد ، و وزیدن آنرا تند کرد و مبدع گوییش را دور دست گردانید (بقدری که جای وزیدنش شناخته نشود) پس آنرا بحرکت دادن و برهم زدن آن آب فراوان و برانگیختن و بلند کردن موج دریا مافرا ماندا (فرمان داد تا هر گوشه ای از آن آبر که خود در بیانی است موج آورد) پس آن باد به هم آن آب مانند مشک جنبانید و بهم زد ، و آن تند وزید مانند وزیدنش در جای خالی و وسیع (و چنان بر آن آب زد که) اول آنرا با غرش باز گرداند ، و گشتن را بمتحرک آن ، تا آنکه انبوهی از آن آب بالا آمد و آن قسمتی که متراکم و بر روی هم جمع شده بود کف کرد ، پس خداوند متعال آن کفها را در جای خالی وسیع و فضا گشاده بالا برد ، بفت آسمان را (بدون اعوجاج و کجی از آن کفها) پدید آورد ، زیرا آن آسمانها موجی را قرار داد تا از سیلان و ریزش منوع باشد و بالای آنها سقفی را که محفوظ است و بلند (و آن آسمانها را برپانود) بدون ستونهای که نگاه دارد و بی پیچ (و یا بیانی) که آنها را منظر داشته باشد ، آنگاه آن آسمانها را برزنت ستاره ها در روشنی نور نکلها آرایش داد و در آنها چراغ نور نشان خورشید و ماه و رخسار بجزایان انداخت در حالیکه (هر یک از آن ستاره ها و خورشید ماه) در فکلی است دور زنده و شغلی بر کفنده و لوحی متحرک .

ثُمَّ مَنَىٰ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَىٰ، فَلَا هُنَّ أَطْوَارٌ مِّنْ مَّلاَئِكَةٍ، مِنْهُمْ
 سَجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ، وَرُكُوعٌ لَا يَنْصِبُونَ، وَصَاقُونَ لَا يَنْزِيلُونَ، وَ
 مُسَبِّحُونَ لَا يُسَامُونَ، لَا يَنْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُبُونِ، وَلَا هُمُ الْعُقُولِ، وَ
 لَا قَرَّةُ الْأَبْدَانِ، وَلَا غَفْلَةُ النَّسَبَانِ، وَمِنْهُمْ أُمَّةٌ عَلَىٰ وَجْهِهِ، وَ
 أَلْسِنَةٍ إِلَىٰ رُسُلِهِ، وَخُلَفَاؤُنَ يَقْضَاهُ وَآخِرُهُ، وَمِنْهُمْ الْخَفْظَةُ لِعِبَادِ
 وَالسَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَانِهِ، وَمِنْهُمْ الثَّانِيَةُ فِي الْأَرْضِ مِنَ السَّفَلَىٰ أَفْدَاهُمْ
 وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاهُمْ، وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَطْوَارِ أَرْكَانُهُمْ
 وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْفَاهُمْ، نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَادُهُمْ مُتَلَفِعُونَ
 نَحْنَهُ بِأَجْزَائِهِمْ، مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ دُونِهِمْ حُجُبٌ لِّعِزِّهِمْ وَأَسَادُ
 الْفُؤَادِ، لَا يُؤْهَمُونَ رَهْمٌ بِالتَّصَوُّيرِ، وَلَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ
 الْمَصْنُوعِينَ، وَلَا يَحْدُونَهُ بِالْأَمَاكِينِ، وَلَا يُبْشِرُونَ إِلَهَهُ بِالنَّظَائِرِ.

آنکه میان آسمانهای بلند را باز نمود، و بانواع مختلفه از فرشتگان خود پر کرد، (قسم اول
 از آنان فرشتگانی هستند که) بعضی از ایشان در حال سجودند، رکوع نمیکند، و برخی در رکوعند،
 برپا میایستند، و گریه در صف ایستاده اند، از جای خود بیرون نمیزوند، و بعضی تسبیح میکنند
 گرفته نمی شوند (بند اصناف عالم که غیر مادی هستند که) آنان را نه خواب و چشمها و نه سود و عقابها میسازد
 و نیستی و غفلت فراموشی فرامیگیرد، و دسته ای از آنان (قسم دوم از فرشتگان) این بر روی
 خداوند متعال هستند و برای پیغمبران و زبانه ها و ترجمانانند، و برای رساندن حکم و فرمانش آمد و رفت
 کنندگان میباشند، و جماعتی از ایشان (قسم سوم از ایشان) گنبدانندگان و دربان برای شهبانها

اوستند ، و عده ای از آنان (فهم چهارم فرشتگان) قدمهاشان در طبقات زیرین زمین ثابت و گردنشان
از آسمانهای زیرین در گدازشته ، و اعضاء ایشان از اطراف جهان بیرون رفته ، و دوشهای آنان
مواضع بابای های عرش میباشد (و از بیست غفلت انوار الهی) در برابر عرش چشمتایشان برز افتاده و در زیر
آن خود را با الهایشان پیچیده اند (در علم و معرفت خود فرو رفته اند تا بجای که میتوانستند در عالم بی پایان معارف
خدائی سیر کنند ، مانند طغری که بر تن دو بال خویش تا اندازد ای میتواند در هوا پرواز میکند) میان آن فرشتگان
و کسی که فروترند از ایشان جباهای عزت و پرده های قدرت زده شده (که کسی پشت آن پرده راه علمی را
گرازیاید و اوصیاء ایشان خوش از بندگان خدا بتعالی و معرفت خدا شناسائی آن فرشتگان بطوری است که) پروردگارشان
در وهم و خیال بصورتی در دنیا درند ، و نه اوصاف خلایق را بر او جاری سازند ، و نه او را بمکانهای محدود کنند
و بنظر او امثال و نجاشش اشاره نمیکند (زیرا فرشتگان شناسانند و دانایان ، پس کسی که پروردگارشان بصورتی در دنیا
و اوصاف خلایق را بر او جاری سازد و او را بجای محدود کند و نجاشش اشاره نماید نادان است ، چنانکه همیشه از این

در باب معرفت و خدا شناسی بیان شد .

﴿ مِنْهَا فِي حَيْفَةٍ خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

تُرْجِعُ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزَنِ الْأَرْضِ سَهْلَهَا ، وَعَنْهُمَا رَجَعَهَا ،
تُرْبَةُ سَهْلَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ ، وَلَا تُطْهَى بِالْبَلَدِ حَتَّى لَوِثَتْ ، فَجَبَلَ
مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ أَخْنَاءٍ وَوُصُولٍ ، وَأَعْضَاءٍ وَفُضُولٍ ، أَجْمَعَهَا حَتَّى
اسْتَسْكَنْتَ ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّى صَلَصَلَتْ ، لَوْ قُبْتُ مَعْدُودٍ وَأَجَلٍ
مَعْلُومٍ ، تُرْفَعُ فِيهَا مِنْ تَوَحُّجٍ ، فَتَلْتُ إِنْسَانًا أَذْهَانِ بَيْجِلْهَا ،
وَفِكْرٍ تَبْصَرُ فِيهَا ، وَجَوَارِحٍ يَخْتَدُّهَا ، وَأَدْوَابٍ يُقَلِّبُهَا ، وَمَعْرِفَةٍ
تَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَائِمِ وَالْأَلْوَانِ وَ
الْأَجْنَاسِ ، مَجْمُوعًا بِطَبِئَتِهِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ وَالْأَشْيَاءِ الْمُؤْتَلِفَةِ ،

وَالْأَضْدَاءَ وَالْمُعَادِيَةَ ، وَالْأَخْلَاطِ الْمُنْبَاسِيَةَ ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ وَالْإِلَهَةِ
وَالْجُودِ ، وَالنَّسَاءِ وَالشَّرُّورِ . وَأَسْنَدَ إِلَى اللَّهِ سُجَّانَهُ الْمَلَأَ كَعَةً
وَدَبَعَهُ لَدَيْهِمْ ، وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ : فِي الْأَزْغَانِ بِالْجُودِ لَهُ
وَالْحُشُوعِ لِكَرَمِهِ . فَقَالَ سُجَّانُهُ : (أَتَجِدُ وَالْأَدَمَ) فَجَدَّ وَالْإِلَهَ
إِبْلِيسَ ، أَغْرَبَهُ الْكِبِيَّةَ ، وَغَلَبَتْ عَلَيْهِ الشَّقْوَةُ ، وَتَغَرَّرَ بِخَلْقِهِ
النَّارِ ، وَأَسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلَاحِ ، فَأَعْطَاهُ اللَّهُ النَّظْرَةَ اسْتِخْفَافًا
لِلنَّحْطَةِ ، وَأَسَيَّنَا مَامًا لِلْيَلْبَةِ ، وَإِنْجَازًا لِلْعِدَةِ ، فَقَالَ :
(إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَفِّ الْمَعْلُومِ) .

(وِرْكِيفْتِ خَلْقِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :)

پس (از آنکه خداوند متعال آسمان زمین و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید) از جای سنگلاخ و جایی
هموار زمین و جایی که مستعد برای کشت و زرع بود و جای شوره زار ، پاره خاک را فراهم آورد ، آب
بر آن ریخت تا مایع شود و آنرا با آب آمیخت تا بهم چسبید ، آنگاه از خاک آمیخته شده ، شکلی را
که دارای اطراف و اعضا بود و سنگیها و گسنگیها بود و بیا فرید ، آنرا جودت داد تا از یکدیگر جدا شود ،
و گچ و نرم قرار داد تا مملو خشک شده (و از آنجا که خود باز داشت) برای زمان معینی (که در آن وقت مقتضی بود
روح و حیات آن داده شود) پس آن گل خشک شده را جان داد ، برپا ایستاد و حالتی که انسانی شد . دارای انسانی
مرد که ، که آنرا در معقولات بکار میبازد ، و فکر ثانی که در کار تا تصرف نیاید ، و اعضائی که در دست و پا
خویش قرار میدهد ، و ابزاری (مانند دست و پا) که در کار مایش حرکت میآورد ، و دارای معرفتی که بر آن
حق و باطل میشد و نبیند و گویا و گویا را تمیز میدهد ، و (بر آن گل خشک شده و نال شده که) خلقت و
طیعت او بر نگهائی که تاکنون آمیخته گردید (هر جزئی را بر نفس ملک الای رگی شده مانند سفیدی سخنان سرخ سخن

و سیاهی (و) و اداری چیزهای نظیر کیدگیر (مانند استخوان دندان) و حالاتی ضد کیدگیر و خطای کید از هم جدا
 می باشد (و آن فطایع عبارتست) از گرمی (صفر) و سردی (بلغم) و تری (خون) و خشکی (سودا) و
 (انحالات ضد کید عبارتند از) اندوه و خوشحالی (و خواب بیداری و سیرت کرسنگی و مانند آنها) و خداوند متعال
 پس آنکه چنین انسانی را آفرید و آتش نامید) امانت خود را از فرشتگان طایفه و انجام عهد و پیمانی که با ایشان بسته
 بود و خوست (و آن هفت و عهد پیمان با ملائکه این بود) که حاضر شوند برای سجده بآدم و فروتنی در مقابل غلبت بزرگی
 او (چنانکه در قرآن کریم ص ۳۸) میفرماید: **اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِیْهِ نَبِیٍّ**
۳۸) قَاذَا سُوْرَتِهٖ وَنَخَفْتَ فِیْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فَفَعَلُوْا اَلِهٖ سَاجِدٌ یعنی ای ملائکه من بگویی را که پروردگار تو
 بفرستگمان فرمود من آدم را از گل خلق خواهم نمود. پس آنکه بیافریدم او را و جاد او بشود و در فریاد دارد و سجده کند یعنی در تعظیم
 و یا آنکه قبله خویش قرار دهد، خلاصه چون فعلی او را خلق کرد پس فرمود سجده کنید بآدم همه سجده کردند مگر شیطان
 که غرور و نخوت او را فرا گرفت و بشاد است و بدینجتنی بروی غلبه کرد و کبر نمود و از جهت اینکه از آتش آفریده شده
 خود را بزرگ داشت و آدم را که از پاره گل خلقت بوجود آورده خوار و کوچک شمرد (در مقابل حضرت رب العالمین
 «جَلَّ ثَنَا» ایستاد و گفت آدم را سجده نکردم چون من را و بهترم، زیرا مرا از آتش آفریدی او را از گل، پس چون
 این را عمار نمود خداوند فرمود از میان ملائکه بیرون رو، زیرا تو از رحمت من مانده شدی و لغت و دشمن من تاروی
 جزا بر تو باد، آنگاه شیطان گفت: **رَبِّیْ قَاذِیْظُرْنِیْ اِلٰی هٰٓؤُلَآءِ یُجَسِّدُوْنَ** چنانکه در قرآن کریم ص ۳۸
 میفرماید یعنی پروردگار مرا اهل لغت ده تا روزیکه بر اینجمله شود مردمان، و شاید مقصود کسب این بود که از
 مرگ رانی یافته همیشه زنده بماند) پس خداوند هم مهلتش داد تا غضب خشم او شامل حالش شود (چنانکه در قرآن
 کریم در باره کفار ص ۳۳) میفرماید: **وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اِنَّمَا عَلٰی فِئْسَمٍ جِسْمٌ لَا نَنْصِفُهُمْ**
اِنَّمَا عَلٰی فِئْسَمٍ لِّهٖمْ اَدْوٰٓءٌ اِنَّمَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ یعنی گمان نکنند که کار فرزند با یکدیگر آزار اهل لغت
 میدهد برای ایشان بهتر است، جز این نیست که مهلتشان میدهد هم که زیادتر گناه کنند و بعد از یکدیگر رسوا کننده است مبتلا
 گردند) و (نیز شیطان را مهلت داد) برای اینکه امتحان آزمایش او تمام شود، و برای اینکه عدوی که با او
 بسربرد، پس فرمود: **تَوَّابٌ** عجلت داده شد گمانی تا روز معلوم (تا هنگامیکه سبقت شده است از جات
 و زندگانی بهره مند باشی) .

وَاَسْكَنْ سُبْحٰنَهُ اٰدَمَ دَارًا اَرْغَدَ فِیْهَا عِیْشَتُهُ، وَامِنْ فِیْهَا حَلَّتْهُ
وَعَدَدَتْهُ اٰیٰلِیْسَ وَعَدَاوَتُهُ، فَاَعَزَّوَعَدُوْهُ نَفَاسَةً عَلَیْهِ بِاِلٰهٍ اَلْمَآلِیْقَةِ

حُرَافَةُ الْأَبْرَارِ ، فَبَاعَ الْبَقِينَ بِشَكِّهِ ، وَالْعَرْشَةَ بِوَهْنِهِ ، وَ
 اسْتَبَدَلَ بِالْجَذَلِ وَجَلًّا ، وَيَا لَأَعْيَارٍ نَدَمًا ، ثُمَّ سَطَّ اللَّهُ
 سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ ، وَلَقَاهُ كَلِمَةً رَحِيمَةً ، وَوَعَدَهُ الْمَرَّةَ
 إِلَى جَنَّتِهِ ، فَاهْبِطْهُ إِلَى دَارِ الْبَلَاءِ ، وَتَنَاسَّلِ الدُّرُوبَ .

پس (از آنکه شیطان زمان ای را مخافت کرد و آدم را بقصد خویش قرار داد و مانند فرشتگان
 او را تنظیم نمود) خداوند متعال آدم را در مکانی که وسائل عیش و آذایش فراهم بود جای داد
 و جایگاه ادرا (از جمله حوادث) این گردانید (چنانکه در قرآن کریم ص ۳۵ میفرماید :
 وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا ، وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ
 الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی گفتم ای آدم تو و همسرت خواهبشت را جای خود قرار دهید و از نهنگها
 آن باغوشالی تمام هر چه خواهید بخورید و نزدیک این درخت نزدیک که اگر رفتید از ستمکاران باشید)
 و از شیطان و دشمنی او بترسانیدش (چنانکه در قرآن کریم ص ۳۵ میفرماید : قُلْنَا يَا
 آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ الْجَنَّةِ فَتَكُونَ مِنَ الْكَافِرِينَ یعنی گفتم ای آدم این دیو گرسنه
 با تو و همسرت دشمن است ، پس گفت با شید کاری نگذار شمارا از بهشت بیرون ناید که بدین معنی آید) پس
 گول زد و او را دشمنش (چنانکه در قرآن کریم ص ۳۵ میفرماید : فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ ،
 قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدَّبْتُ عَلَىٰ آلِهَةٍ فَأَخَذْتُ لَهَا مِنْ آلِهَةٍ لَوْلَا أَنَّكَ لَكِ الْبَتْلَى یعنی شیطان سخنان نامربوط و بیفایده برای آدم
 بیان کرد و گفت ای آدم آیا میخواهی بر درخت جاویدی و تکلف میز و آل را بنانی کنم ، باین نوع سخنان آدم
 فریب داد) برای حسی که بر او میرود از بهشتی که آن بزرگوار در سبزه ای جادوئی بود و بانیکو کاران
 آینه بر سر داشت ، پس (آدم بر اثر وسوسه شیطان) یقین را از دست داده بشکست و در دید گردانید
 (باینکه دستور داشت در نخوردن از میوه آن درخت گمان کرد و در خوردن است) و تقصیری را که داشت
 (بر نخوردن از میوه آن درخت) بپشتی و کوتاهی (در اطاعت امر خداوند) تبدیل نمود (و از آن میوه
 خورد) و بجای فرح و شادی بخوف و ترس مبتلا گردید ، و (چون دید از شیطان فریب خورده

از کردار خود شرمند شد و) انکار پشیمانی نمود، پس حق تعالی را دو توبه را با و یاد داد و کلمه رحمت را بوی تعلیم نمود (چون میخواست توبه او را قبول کند کلمه رحمت را با دو آموخت که پروردگارش بآنان بخواند تا توبهش قبول گردد) و وعده داد که دوباره بهشت (بآنجا نیکه در اول بار بود) باز گردد، پس او را بدینهای پر خفت و بلا، و محل تامل و زاری نگاه فرزدان فرستاد .

وَاصْطَفَىٰ سُبْحَانَہٗ مِنْ وَلَدٍۭ وَاَنْبِیَآءَ اَخَذَ عَلَی الْوَحْیِ مِیثَاقَهُمْ ، وَ عَلَی
تَبْلِیْغِ الرِّسَالَةِ اٰمَنَآتَهُمْ ، لَمَّا بَدَّلَ اَكْثَرُ خُلَافَہٗ عٰہِدًا لِّلّٰہِ الْیَمِیْنُ ،
فَجَہَلُوْا حَقَّہٗ ، وَ اتَّخَذُوْا الْاَنْدَادَ مَعَهُ ، وَ اٰخَا لَہُمُ الشَّیَاطِیْنُ مِنْ
مَّخْرَفَیْنِی ، وَ اَفْطَسَہُمْ عَنْ عِبَادَیْہِ ، فَبَعَثَ فِیْہُمْ رُسُلَہٗ ، وَ اَوَاتَرَ
اِلَیْہِمُ اَنْبِیَآءُہٗ ، لَیْسَ اَدُوْہُمْ مِثْلَاقِ فِطْرَیْہِ ، وَ یَذِکُّوْہُمْ مِنْہِ
نُعَیْہِ ، وَ یَحْجُبُوْا عَنْہُمْ بِالتَّبْلِیْغِ ، وَ یُبَشِّرُوْا لَہُمْ فَاِیْنَ الْعُقُوْلِ
وَبُرُوْہُمْ اَلْاٰیَاتِ الْمُنْذَرِہٖ : مِنْ سَقِیْفٍ فَوْقَہُمْ مَّرْفُوعٍ ، وَ مِمَّا یَدِ
تَحْتِہُمْ مَّوْضُوْعٍ ، وَ مَعَاۤیِشُ تُحِبُّہُمْ ، وَ اَجَالٍ تُفَیْہِمُ ، وَ
اَوْصَآءٍ تُہْمِیْہُمْ ، وَ اَحْدَاثٍ تُتَابِعُ عَلَیْہِمُ ، وَ لَمْ یُخْلِ سُبْحَانَہٗ
خَلْفَہٗ مِنْ نَّبِیٍّ مُّرْسَلٍ ، اَوْ کِتَابٍ مُّنْزَلٍ ، اَوْ حُجَّۃٍ لَا رِمَہٗ ، اَوْ
حُجَّۃٍ قَآئِمَہٗ ، رُسُلٌ لَا تُقْصِرُہُمْ فَلَا عَدَدِہُمْ ، وَلَا کَثْرَةُ الْمَکَذِبِیْنَ
لَہُمْ ، مِنْ سَابِقِ سَمَیِّ لَہٗ مِنْ بَعْدِہٗ ، اَوْ غَیْرِ عَرَفَہٗ مِنْ قَبْلَہٗ .

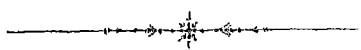
و بعد از آنکه آدم «ع» در دنیا ننگنی گرفت از آن بزرگوار فرزندان و فرزند زادگان بسیاری بوجود آمد
خداوند متعال از میان اولادش پیغمبرانی برگزید ، و از ایشان بروحی و تبلیغ رسالت عهد و پیمان
گرفت (تا آنچه را که از جانب خدای تعالی بآنان برسد بنجام دهند و مردم را بجهاد شناسی دعوت کرده و بچگونه کونیا
نمایند ، چنانکه در قرآن کریم ص ۳۲ و ص ۳۷ میفرماید : **وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَوَعَدْنَا**
نُوحًا قَدْ بَرَأَيْنَاهُمْ وَضَوْغِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا یعنی یاد کن بنگاهی را که از پیغمبران
عهد و پیمان از روحی و تبلیغ رسالت گرفتیم و همچنین از نوح و عیسی بن مریم ، و پیمان محکم از آنان گرفتیم
در وقتی که بیشتر خلایق عهد و پیمان الهی را (که فطری آنان بود) شکستند (چنانکه در قرآن کریم ص ۱۷۲
میفرماید : **وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَأَوْفَىٰ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ**
بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا یعنی یاد کن بنگاهی را که پروردگار تو از فرزندان آدم در وقتی که در منصب پدرانشان بود
پیمان گرفت و ایشان را بر خودشان که اگر دانید تا بتوحید و خدا شناسی که فطری آنان است اعتراف نمایند ، گفت
آیا من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند آری شهادت میدهم که تو پروردگار ما هستی . لیکن باین عهد و پیمان فطری آنان
و فاکرند (پس بختی و ندادان شدند (دو را بیکانگی نشناختند) و برای او ماند ما و شر بیکبار قرار دادند
و شیاطین آنرا از معرفت خدا (که مقصود اصلی و جلیشان بود) منصرف نمودند (فریشان دادند) و
ایشان را از پرستش باز داشتند ، پس خدا تعالی پیغمبران خود را در میان آنان برای کجخت ایشان را
پی در پی میفرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جلی آنان بود ببلند و بنمخت فراموش شده
(توحید فطری) یاد آوریشان کند ، و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند (با برهان ، حق بگویند) و عقلمانی
پنهان شده را (که در زنجار کفر پوشیده و بر اثر تاریکی ضلالت و کراهی ستور گردیده) بیرون آورده بکار
اندازند ، و آیات قدرت بآپیشان نشان دهند (و آن آیات عجاظست) از آسمان افراشته
بالای سرشان و زمین گسترده زیر پایشان و میوهها و چیزهای نیکه زنده شان میدارد و آجها مانیکه
نا بودشان مینماید و بیماریهایی که بر دوش خودشان میکند و حوادث روزگار و پیشش آمدنای بی پایی
که بر آنها وارد میشود ، و خدا تعالی بندگانش را از پیغمبر فرستاده ، کتاب نازل شده ، برهان حق و
راه استوار هم نموده (و پیغمبران) رسولانی بودند که می یاران زیادتی و مخالفین آنرا (از تبلیغ رستا)
باز داشت ، پیغمبرانی بودند از پیشین که نام پیغمبر آینده بآنان گفته شد و یا از بعد که پیغمبر قبل او را

معرفی کرده (بابت خود بیوشت شدن اورا بابت داده، چنانکه در قرآن کریم می بینیم) : وَذُفِّلَ
عَبَسَىٰ ابْنُ مَرْثَدَةَ بِنْتُ إِسْرَافِيلَ إِلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَصْدِقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْوُحْيِ وَبَشِيرًا
بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي فَتُحْمَلُ إِلَيْهِ يَوْمَ يُكْفَىٰ بِهِ كُفْرُ الَّذِينَ آمَنُوا بِأَنَّ إِلَهًا سِوَهُهُ كَانَ
فَرَسًا ذُو نَجْدٍ وَهَلْكَ لَوْرِدَةُ رَاكِبِشِ مِنْ بَسْتِ تَصْدِيقِ يَكْفَىٰ بِهِ كُفْرُ الَّذِينَ آمَنُوا بِأَنَّ إِلَهًا سِوَهُهُ كَانَ
فَرَسًا ذُو نَجْدٍ وَهَلْكَ لَوْرِدَةُ رَاكِبِشِ مِنْ بَسْتِ تَصْدِيقِ يَكْفَىٰ بِهِ كُفْرُ الَّذِينَ آمَنُوا بِأَنَّ إِلَهًا سِوَهُهُ كَانَ

« صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » است مرده بیدار) .

عَلَىٰ ذَلِكَ نُسَلِّطُ الْفَرُقُنَ ، وَمَضَىٰ الدُّهُورُ ، وَسَلَفَتِ الْأَبَاءُ ،
وَخَلَفَتِ الْأَبْنَاءُ ، إِلَىٰ أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ هُمَزًا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِإِجْمَارِ عِدَائِهِ ، وَتَمَامِ نُبُونِهِ ، مَا خُذَ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ شَأْنٍ
مَشْهُورَةٍ سَمَانَةٍ ، كَمَا مَلَأَهُ ، وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مُتَفَرِّقُونَ ،
وَأَهْلُ مَنَاشِيرَةٍ ، وَطَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ ، بَيْنَ مُبَدِّئِ اللَّهِ بِخَلْقِهِ ،
أَوْ مُلْحِدٍ فِي آيَاتِهِ ، أَوْ مُشْبِرٍ إِلَىٰ غَيْرِهِ ، فَهَذَا هُمْ يَوْمَ الْقِتَالِ ، وَ
أَنْفَذَهُمْ مَكَانَهُ مِنْ الْجَهَالَةِ ، ثُمَّ أَخَارَ سُبْحَانَهُ لِحُجَّتِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)
لِقَائِهِ ، وَرَضَىٰ لَهُ مَا عِنْدَهُ ، وَأَكْرَمَهُ عَنْ ذَا الدُّنْيَا ، وَرَغِبَ بِهِ
عَنْ مُقَارَنَةِ الْبَلَوَى ، فَفَضَّلَهُ إِلَيْهِ كَمَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَخَلَفَ
فِيكُمْ مَا خَلَفَ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا ، إِذْ لَمْ يَبْرُكُوا هَمَلًا : بِغَيْرِ طَرِيقٍ
وَاضِحٍ ، وَلَا عَلِيمٍ قَائِمٍ ، كِتَابَ رَبِّكُمْ : مُبَيِّنًا حَالَهُ وَحَرَامَهُ ، وَ
مَرَاتِبَهُ وَفَضَائِلَهُ ، وَنَائِجَهُ وَمَنْسُوحَهُ ، وَرُخَصَهُ وَغَرَائِصَهُ ،

وَحَاصَّةٌ وَعَامَّةٌ ، وَعَبْرَةٌ وَأَمْثَالُهُ ، وَمُرْسَلَةٌ وَوَحْدُودُهُ ، وَحُكْمَةٌ
وَمُتَابِعَةٌ ، مُفْتَرَجَةٌ أَجَلُهُ ، وَمُبْتَنَّاغَاوِضَةٌ ، بَيْنَ مَا خُوِّدَ
مِثْقَالُ عَلَيْهِ ، وَمَوْجِعٌ عَلَى الْإِبَارِ فِي جَمَلِهِ ، وَبَيْنَ مُثَبَّتٍ فِي
الْكِتَابِ قَوْضُهُ ، وَمَعْلُومٌ فِي السَّنَةِ نَتْنُهُ ، وَوَاجِبٌ فِي السَّنَةِ
أَخْذُهُ ، وَمُرْتَحِصٌ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ ، وَبَيْنَ وَاجِبٍ بِتَوْفِيقِهِ ، وَزَائِلٍ فِي
مُسْتَقْبَلِهِ ، وَبَيْنَ بَيْنِ حَارِمِهِ : مِنْ كِبَرٍ أَوْ عَدَايَةٍ نَهْرَانَهُ ،
أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ ، وَبَيْنَ مَقْبُولٍ فِي أَذْنَاهُ ، وَمَوْجِعٍ فِي أَقْصَا



(چون شیطان بیشتر مردم را فاسد داد که بعد در میان نظریشان و فکر کردند بچند حق نادان شدند ، خداوند
مستحل هم از جهنم تمام حجت پی در پی بپیغمبران برای آنان فرستاد تا ایشان را بر او راست دلالت کنند) بهین
ترقیب فرزند پیدا آمد ، روزگار نگذشت ، پدر مادر گذشتند و فرزندان بجایشان نشستند
تا اینکه خداوند سبحان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برانگیخت برای اینکه وعده خود را
انجام دهد (چون پیغمبران پیش از عده داده بودند که آن بزرگوار پیغمبری مبعوث خواهد شد) و برای اینکه
پیغمبری را بآنحضرت ختم نماید (بعد از او پیغمبری نمیفرستد) در حالتیکه از پیغمبران عهد و پیمان گرفته
شده بود (تا ایشان نیز بر سالت او اقرار کنند و مبعوث شدن و خاتمیتش را بآنها میگوید و خبر دهند ، پس
پیش بفرستادن ایشان) علامت و نشانه های او شهرت یافت ، متوقع و ملائمتش گرامی و پسندیده
(بهترین اوقات) بود و مردم در آن روز دارای مذبه های مستحبت و بدعت های زیاده و رویه های
مختلف بودند ، که وی خداوند متعال را بخلقتش تشبیه میکردند (مانند طایفه جمعی که او را مثل خلقی صاحب
اعضا و جوارح و مکان میدادند) و برخی در اسم او تصرف میکردند (نامهای از آنها ، الله اتحاد
نموده های خود را بآن نامها مینوهند ، مانند بت پرستان از عرب که لان از الله و عزیزی را از عزیر
و متناث را از متنان گرفته نامها را بمنو تغییرش میدادند) و جمعی بشیر او اشاره میکردند (مانند وهریمن

که طبیعت و حرکات فکیده و مردود را نیز در انوار خود را میگردانند ، خلاصه اش این را در ذیل باطله دنیا را تارک
کرده بود) پس خداوند تعالی بوسیله آنحضرت آنرا در مردم را از گمراهی رهائی داد و بسبب شخصیت او آنرا
از نادانی نجات داد ، پس (آنحضرت مردم را هدایت کرد و ایشان را بعارف الهی آشنا نمود و سود و زیانش را
بیان فرمود) حق تعالی بآن بزرگوار نعمتی فرموده قرب رحمت خود را عطا فرمود ، و مقام و منزلتی را که برای
احدی تصور نیست برای او پسندید و پیش از دنیا بجانب خود متوجه گردانید و از مصیبت و بلا رها نمیش
داده قبض روحش فرمود ، و درود فرستید خداوند بر او و بر آتش ، و (برای رهائی مردم تار و زیقات
پیش از خلقت خود) در میان شما گذاشت چیزی را که پیغمبران سلف در میان امت خویش گذاشتند
زیرا پیغمبران آنرا از ابدون راه روشن نشانه صریح سر خود و انگذاشتند ، آنحضرت هم کتاب پروردگار
شمارا در دسترس شما گذاشت ، و حلال و حرام و واجبات و مستحبات و مانع و منوع و رخصتها و
غریبتها و خاص و عام و غیرتها و مشلها و مطلق و مقید و محکم و متشابه از بیان کرد ، و جمله را بشر تفسیر و
مشکلا لیشر آشکار فرموده است (اما حلال آن کتاب اند) (۵) (۱) **أَحَلَّ اللَّهُ هَيْبَةَ الْأَنْبِيَاءِ** یعنی
خوردن گوشت چهار پایان زبان بسته بر شما حلال شد و منعی در آن نیست ، و حرام آن مانند س (۵) (۳) **وَيَسْتَأْذِنُ**
عَلَيْكُمْ الْمَنَسَةُ وَالْدَمُ وَنَحْمُ الْخَيْزِرِ یعنی خوردن گوشت مردار ، و خون ، و گوشت خوک بر شما حرام و منعی
شده ، و واجبات آن مانند س (۲) (۲) **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ** یعنی نماز را برپا دارید و زکوة بپردازید
و مستحبات آن مانند س (۱۷) (۱۷) **وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ بِحَمْدِ اللَّهِ** یعنی برای نماز نافله بارای از شب را
بیدار شو ، و مانع آن مانند س (۹) (۹) **فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَبْثُ وَجَدْتُمْوَهُمْ** یعنی در هر جا که مشرکین را بیابید
کشتید پس این یا نوح آیه ایست که در باب صلح واقع شده و آن منوع است مانند س (۱۰) (۱۰) **لَكُمْ دِينُكُمْ**
وَلَكُمْ دِينِ یعنی اکنون که از شرک دست برنیدارید و این آئین شما برای شما باشد و توحید کیسین ، و رخصتها
آن یعنی احکامیکه برای توسعه دین مورد نگذاشته قرار داده شده مانند س (۲) (۱۴) **فَن كَانَ مِنْكُمْ قَوْمًا مِّنْهُ**
عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ یعنی هر کس از شما در ماه رمضان بیار با سفر بود پس بعد از آن روزی که
در بیماری یا مسافت روزه گرفته در غیر ماه رمضان روزه بگیرد ، و غریبتها آن یعنی احکامیکه از شما تجاوز نمیشود
کرد مانند س (۲) (۱۵) **فَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ** یعنی هر که مسافر بود و در وطن حاضر است یا
روزه بگیرد ، و خاص آن یعنی لفظی که در مورد بخصوص گفته شده و منعی آن عومت دارد مانند س (۵) (۳۲) **مِنْ**
أَجَلِ ذَلِكَ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَن تَكُونُوا مِنْ قُلُلِ نَفْسٍ يُغَيِّرُ نَفْسٍ أَوْ دَسَافٍ فِي الْأَرْضِ فَكَانُوا

قُلْ لِلنَّاسِ جِهَتَا وَمِنْ أَجْزَائِهَا قُلْ إِنَّمَا أُخْبِرْتُ بِمَا كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ عَنِ النَّاسِ جِهَتَا یعنی چون فایصل فرزند آدم برادرش
 هابیل را کشت و پشیمان شد بنی اسرائیل دستور دادیم که هر که بکشد کسیرا نکند و دیگری را کشته یافای
 در زمین کرده باشد که موجب کشته شدن گردد پس چنان است که همه مردم را کشته و هر که حیات و زندگی شخصی را
 بسبب شود مانند آنکه همه مردم را زده کرده باشد ، پس این آیه در باره بنی اسرائیل نازل شده ولیکن معنی آن
 همه مردم را شامل شود ، و عام آن مانند س (۲) و (۳۷) **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ**
عَلَيْكُمْ وَآيَاتِي فَتَضِلُّوا عَلَى الظَّالِمِينَ یعنی ای بنی اسرائیل نعمتهای مرا که بشما بخشیدم و شمارا بر جهانیان
 برتری دادم یاد کنید ، پس در اینجا که لفظ **عَلَى الظَّالِمِينَ** عمومیت دارد و همه مردم جهان را شامل میشود ،
 لیکن معنی آن مخصوص مردم زمان بنی اسرائیل است ، و عبرتهای آن یعنی چیزهایی که تکلف آور است و آن خود
 یکتا پندی باشد مانند س (۷۱) و (۷۲) **فَأَخَذَ اللَّهُ تَكَالُفَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ** **إِن فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً**
لِّنَّاسٍ يَتَجَنَّبُونَ یعنی خداوند تکیال فرعون را بعد از آنکه آخرت که سوختن باشد و بعد از آنکه غرق شدن است مبتلا نمود
 و غرق شدن او برای کسی که بر سر مدبرانه عبرت پندی است ، و نمکهای آن یعنی آیهایی که مثل است بر شبیهان
 مانند س (۷۱) و (۷۲) **مِثْلَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ كِسْفًا مِّنَ الذُّبَابِ يَصْحَوْنَ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ لَهَا كِسْفٌ مِّنَ الذُّبَابِ يَحْمِلُونَ كِسْفًا** یعنی
 مثل کسانی که با موشن خواندن توریته نامور شدند و بان عمل کردند مانند خری است که کتابهای بزرگ در بار دارد
 و مطلق آن یعنی لفظی که مقید بقیدی نباشد مانند س (۵) و (۶) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ**
فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ یعنی ای گروه مؤمنین هنگامیکه برای نماز حاضر شوید رویهای خود را بشوئید ، و مقید آن یعنی
 لفظی که مقید بقیدی باشد مانند س (۵) و (۶) **وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ** یعنی هنگام وضو گرفتن رستهای خود را با
 مرفق بشوئید ، و حکم آن یعنی لفظی که در معنی آن اشتباه و تردیدی نیست مانند س (۲) و (۳۱) **وَأَعْلَوْا أَن**
اللَّهُ يَكْبُلُ شَيْءٌ عَلَيْهِمْ یعنی بدانید که خداوند متعال بهر چیزی دانا است ، و تشابان یعنی لفظی که معنی آن واضح نیست
 مانند س (۲) و (۳۱) **وَأَطِيعُوا أَمْرًا بَعْضُهُمْ بِأَنفُسِهِمْ ثَلَاثَةٌ قَرَرُوا** یعنی زنهایی که طلاق داده شده اند
 سه طهر را که و حیض در میان باشد یا سه حیض را انتظار داشته باشند ، زیرا قَرَرُوا که مفرد قَرَرُوا است نزد
 اهل حجاز یعنی طهر آمده و نزد اهل عراق یعنی حیض ، و جملههای آن مانند س (۲) و (۳۱) **أَيُّهَا الصَّلَاةَ**
 یعنی بر پا دارید نماز را ، و مشکلهای آن مانند س (۱۱) و (۱۱) **كُلُّهُمْ** (و مطالب آن کتاب است)
 بر چیزیکه دانستن و یاد گرفتن آن واجب است (مانند علم یکایک خداوند بخوان س (۱۱) و (۵) و
لِيَسْمَعُوا أَمْرًا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ یعنی باید بدانند که او است خدای یگانه) و چیزی که بر مندرستن آن معنی

نشده است (مانند استنسی س ۴۱۱ ی ۱) ستم (۱) و چیزیکه در آن وجوبش ثابت گشته و درست
 نسخ و رفع آن معلوم گردیده (مانند س ۴۱۱ ی ۱۵) وَاللَّائِي بِأَيِّنَ الْأَهْلِيَّةِ مِنْ نِسَائِكُمْ
 فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ أَذْبَعَهُ يَمْنَهُ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَكُونُ فِيهِمْ
 أَوْ يُجْعَلَ اللَّهُ لَكُمْ صَبِيحًا یعنی بر کار زشت زناهای شوهر داران زناهای شما که زنا می‌دهند چهار نفر مرد
 بالغ و عاقل و عادل از خودتان که مؤمن باشند گواه گیرید ، پس اگر آنان گواهی دادند آن زنهار در خانه خودشان
 نگاه دارید تا وقتی که بپذیرد یا خداوند متعال زنهار از جسدش خلاصی دهد ، پس بپوشان این آیه حکم - اینه جس نگاه داشتن
 در خانه خودش بود تا وقت مردن و در سنت جس کردن نسخ شد و حکم برنج و سنگبار کردن او برقرار گردید
 و چیزیکه عمل بان در سنت واجب است و در آن عمل نکردن بان مجاز و داده شده است (مانند نماز
 خواندن در اول سلام بطرف بیت المقدس که در سنت واجب بود و در کتاب نسخ شد س ۴۱۱ ی ۱۴) قَوْلُكَ
 شَطْرَ الْمُخَدَّعَةِ وَجَبَتْ مَا كُنْتُمْ تَقُولُوا أَوْ يَكُونُ شَطْرَهُ یعنی طرف مسجد الحرام که خانه کعبه است نماز
 بخواند اگر جاکه بشاید روی خود را بان سوگردانید (و چیزیکه در وقت مخصوص واجب شده و در غیر آن
 وقت واجب نیست (مانند س ۴۱۱ ی ۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمٍ
 الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ یعنی ای گروه مؤمنین هنگامیکه برای نماز روز جمعه ندا داده شد سستاب کنید
 برای خواندن نماز ، پس بنابراین خواندن نماز جمعه مخصوص روز جمعه است و در غیر آن وجوبش ساقط می‌شود
 و آن کتاب بین چیزهایی که حرام شده است فرق گذاشته ، پس کسیکه گناه کبیره ای مرتکب شود
 او را بعد از آن و آتشها و عده داده (مانند س ۴۱۱ ی ۹۳) وَمَنْ يَفْعَلْ مُؤْمِنًا فِجْرًا لَمْ يَجْعَلْ اللَّهُ لَهُ
 خَالِدًا فِيهَا یعنی هر که از روی عمد نسی را بکشد کفر او جهنم است و در اینجا جا بدو خواهد بود (و کسیکه گناه صغیره
 کند آخرتش را برای او حیا نموده (مانند س ۴۱۱ ی ۶) إِنْ وَتَلَّكَ لَدَى مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ
 یعنی پروردگار تو صاحب آمرزش است مردم را برای ظلم و ستم که کرده اند ، و ظلمی که آمرزیده شود همان گناه صغیره است
 و (بیز مطالب آن کتاب دانراست) بر چیزیکه کم آن مورد قبول است و بسیار آن شایسته و پسندیده
 و تجملی هم نشده (مانند س ۴۱۱ ی ۲۱) فَأَقْرَأُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَلْفَرَانِ یعنی آنچه را میسر است از قرآن بخوانید
 پس کم خواندن آن مورد قبول قرار داده است و بسیار خواندن را اختیار و اگر کسی آنرا ترک کرد چیز
 براو نیست) •

﴿ مِنْهَا فِي ذِكْرِكَ ﴾

وَقَرَضَ عَلَيْكَ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ ، يَرُدُّونَهُ
وَرُدَّ الْأَنْعَامُ ، وَيَأْتِيهِ الْإِبْرَاهِيمُ وَلَوْهُ الْحَمِيرُ ، جَعَلَهُ سُجَّانًا وَعَلَامَةً
لِلْأَوَاضِعِ لِعِظَمِهِ ، وَلِأَذْوَائِهِمْ لِعِزَّتِهِ ، وَأَخْضَارٍ مِنْ خَلْفِهِ سُمَاعًا
أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ ، وَوَفَّقُوا مَوَافِقَ أَنْبِيَائِهِ
وَتَشَبَّهُوا أَمَلًا لَكِنَّهُ الطُّغْيَانُ يَعْرِشُهُ ، يُخْرِزُونَ الْأَذْبَاحَ فِي مَجْمَرِ
عِبَادَتِهِ ، وَيَبْنِي دُرُونَ عِنْدَ مَوْعِدِ مَغْفِرَتِهِ ، جَعَلَهُ سُجَّانًا وَ
لِنَعَالِي الْإِسْلَامِ عَلَمًا ، وَلِلْعَائِدِينَ حَرَمًا ، قَرَضَ حَجَّهُ ، وَأَوْجَبَ حَقَّهُ
وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتُهُ ، فَقَالَ سُجَّانُهُ : وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حَجُّ
الْبَيْتِ مَنْ أَسْطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

﴿ در بیان حج ﴾

و (اشاره به بعضی آثار برای کعبه و اعمال حج گزاران و اینکه زیارت آن برای کسیکه ممکن بر نفس انجام ندهد واجب است) خداوند تعالی حج بپیشگاه احترام را بر شما واجب گردانید (حج خانه ای که برادرین با شما بسیار از چیزها حرام شده) و آنرا قبله مردم قرار داد ، حج گزاران در آنجا وارد میشوند مانند ورود چهارپایان (از دو حامیشان در آن خانه برای درکن ثواب باشند از دو حام چهارپایان تشبیه است بر سحاب) و اشتیاق دارند آمدن با آنجا را مانند اشتیاق کموتران (به شبانه خود) خداوند سبحان آنجا را برای فروتنی مردم در مقابل عظمت و بزرگیش و برای تصدیق آمان بعت و سلطانیتش علامت و نشانه قرار داد و برگزیده از بندگانش خود سخنان گمانی را که اجابت کردند دعوت او را (برای

رفتن با نجات چنانکه در قرآن کریم (۲۲۱) و (۲۷۱) میفرماید : **وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ يَا مَعْزُومَاتُ**
كُلِّ ضَامِرٍ تَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ یعنی ای ابراهیم در میان مردم فریاد کن و ایشان را حج کردن دعوت نما
 بخانه ای که تو بنا کرده ای مردمان پیاده و سواره از هر راه دوری بیایند و اگر چه مرکب ایشان شتر ضعیف لاغر
 باشد (و فرمان اورا تصدیق کرده انجام دادند و در جای پیغمبران ایستاده خود را بملائکه که عرش
 خدا یعنی عالی را طواف میکنند تشبیه نمودند ، سود بسیاری در بازگشتی بندگان و پرستش متعالی (بوسیله
 سرمایه ایمانی) بدست میآورند ، و میشتابند و از هم بیشتی میکنند (برای رسیدن) نزد وعده گاه
 آمرزشش او ، خداوند بجهان سخنان را علماست و نشانه اسلام و پناهگاه پناهندگان قرارداد و حج
 آزاد و جب کرد و احقر اش را لازم دانست و رفتن با نجات را امر کرد ، پس (در قرآن کریم سوره (۳) حج (۹۷)) فرمود :
حَجَّ مِيتِ احْرَامِ حق خدا تعالی است بر مردم (و ادای آن حق واجب است) بر کسیکه رفتن با نجات را توانایی
 داشته باشد و هر که کافر شود (در صورت استطاعت امر الله انجام دهد) بخدا تعالی زیانی وارد دنیا و دهره
 چون خداوند بی نیاز است از همه جهانیان (بایان و عبادت بندگان حاجت ندارد ، پس زیارت کسی بر تو
 کافرانی کند)

(۲) **وَمَنْ حُطِّبَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ**

(بَعْدَ انْصِرَافِهِ مِنْ صِفِّينَ) :-

أَحَدُهُ اسْتَمَامًا لِنَعْمَةٍ ، وَاسْتِئْذَانًا لِعَزَبَةٍ ، وَاسْتِغْصَامًا
مِنْ مَعْصِيَةٍ ، وَاسْتِجْنَاءً فَاقَةً إِلَى كِبَائِهِ ، إِنَّهُ لَا يَضِلُّ مِنْ هَذَا ،
وَلَا يَسْلُ مِنْ عَادَاهُ ، وَلَا يَفْتِنُ مِنْ كَفَاهُ ، فَإِنَّهُ أَرْجَحُ مَا وَزَنَ ، وَ
أَفْضَلُ مَا خُزِنَ ، وَأَمْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، شَهَادَةً
مُتِمَّتًا إِخْلَاصَهَا ، مُعْتَمِدًا مُصَاصَهَا ، تَفَشُّكَ بِهَا أَبَدًا مَا أَبْقَانَا ، وَ
نَحْرَهَا لَا مَا وَبِلَ مَا يَلْفَانَا ، فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ ، وَفَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ

وَمَنْعُضَاهُ الرَّحْمَنُ ، وَمَنْعَةُ الشَّيْطَانِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که پس از برگشتن از جنگ صفین بیان فرموده *
 (صفین سرزمینی است در سمت غربی فرات بلطف شام که در آنجا جنگ مشهور بین آن بزرگوار و معاویه واقع شد)
 خداوند تعالی را سپاسگویم برای تمام کردن این نفع بخش فرمانبرداری در مقابل بزرگواری و
 عزتش و نگاه داشتن از مصیبتش (بزرگوار در هر نعمتی پادشاه برای که نعمت را بر ما فریاد خود را می است بسوی
 بندگی و گردن نصیبت) و از او کمک بطلبیم برای احتیاجی که به بی نیازی گردانیدنش دارم ، زیرا که
 که او هدایت نماید گمراه نمیشود و کسیر که دشمنی کرده فرانش را انجام ندهد راه نجات نیست و کسیر که
 بی نیاز گردد محتاج نخواهد شد ، زیرا بی نیازی گردانیدن او (اگر بیزان عقل بخنده شود) زیاد تر است
 از هر چیزیکه با آن برابر و هموزن شود ، و بهتر است از هر چیزیکه (جوهر که در گنجینها) پوشیده گردند
 و گواهی میدهم بر اینکه نیست خدایی بخیر او که مستغنی جمیع صفات کمالاته و تنها کسی است که برای او
 شریکی نیست ، گواهی که از روی اخلاص درستی میباشد (نه آنکه بزبان گفته دول باور داشته باشم)
 و خود را از عاصی نگاه میداریم با آن (کلمه شهادت) ما دایمیکه زنده ایم و ذخیره میکنیم ایمان با آن برای
 ترسها و سختیائی که در قیامت بماند ، زیرا کلمه شهادت لازم از ایمان و گشاده احسان
 الهی و باعث خوشنودی خدا و دور کردن شیطان است (شیطان همیشه فرزند آدم را فریب میدهد
 تا بکشد و شریکی برای خدا قائل شود ، پس ادای کلمه شهادت و اعتقاد بان سبب زکار بازداشتن و دور کردن
 شیطان است) .

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْسَلَهُ بِالْإِيمَانِ الْمَشْهُورِ ، وَ
 الْعِلْمِ الْمَأْثُورِ ، وَالْكِتَابِ الْمُسْطَوِّرِ ، وَالنُّورِ السَّاطِعِ ، وَالْضَّبَاعِ اللَّامِعِ
 وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ ، إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ ، وَاجْتِاجًا بِالْبَيِّنَاتِ ، وَ
 تَحْدِيرًا بِالْآيَاتِ ، وَتَحْوِيلًا بِالشَّلَاتِ ، وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ أَنْجَزَمَ فِيهَا

جَبَلِ الدِّينِ ، وَزَعَزَعَتْ سَوَارِيَ الْبَيْتَيْنِ ، وَخُتِلَفَ الْبَيْتُ ، وَشَتَّتَ الْأَمْرُ
 وَضَاقَ الْخَرْجُ ، وَغَيَّ الْمَصْدَرُ ، فَالْهُدَى خَامِلٌ ، وَالْعَسَى شَامِلٌ ،
 عَصَى الرَّحْمَنِ ، وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ ، وَخُذِلَ الْإِيمَانُ ، فَأَنهَارَتْ عَالَمُهُ
 وَنَزَعَتْ مَعَالِمُهُ ، وَدَرَسَتْ سُبُلُهُ ، وَغَفَتْ شُرُكُهُ ، أَطَاعُوا
 الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ ، وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ ، بِهِمْ سَارِبٌ أَعْلَاهُ
 وَقَامَ لَوَائِهُ ، فِي فِتْنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا ، وَوَطِئَتْهُمْ بِأَطْلَافِهَا
 وَقَامَتْ عَلَى سَنَائِكِهَا ، فَهَمُ فِيهَا نَائِمُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ
 مَفْضُونُونَ ، فِي خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ جِهَانٍ ، نَوْمُهُمْ سُهُودٌ ، وَكَلْهُمُ
 دُمُوعٌ ، يَأْرِضُ غَالِيَهَا مُلْجَمٌ ، وَجَاهِلُهَا مُكْرَمٌ . ❦

وگو ای میدهم که محمد «ص» بنده خدا و فرستاده اوست ، فرستاد او را بادی
 که شهرت عالمگیر دارد و با نشانه (و معجزاتی که از آنحضرت) رسیده و با کتبی که آورده (در
 دسترس مردم است) و با نور درخشنده و روشنی تابنده (برمان عقل و نقل) و با فرمانی که حق و باطل را
 از هم جدا میسازد ، تا شبهات باطله (کفر و شرک) را بر طرف نموده با مردم از روی برمان
 سخن گوید و معجزات خود را ظاهر گرداند و آنان را بآیات قرآن تنبیه نموده از عذاب الهانی که بر انتهای
 پیش وارد شده بترساند (تا عبرت گرفته از مصیبت نافرمانی دست برندارند) فرستاد او را در وقتی که
 مردم قبلاً بفتنه های بسیار بودند (از جهت پرستشهای گوناگون و اختلاف آراء و گمراهی) که در آن
 ریسمان دین پاره شده ، ستونهای ایمان و یقین متزلزل گردیده ، اصلین مختلف کار آن (پیشانی)
 در هم و بر هم ، راه خارج شدن از آن فتنه ماتنگ (فراز آلوده و غیر ممکن) و وسیله ای برای هدایت نبوده

پس نهانی دهد بیت از بین رفته کوری گمراهی شیوع داشت ، بر خداوند سبحان عاصی و شیطان زاریار بودند ، ایمان ذلیل دست و نهانی آن ایران گشته ، آثار و نشانه هایش تغییر کرده ، راههای آن خراب و نابود شده بود ، مردم پیرو شیطان بوده در راههای او قدم نهاده بسر چشمه هایش وارد میشدند (آب گمراهی را ایمان میدهند یعنی دستور او را میپذیرفند ، پس قوت گرفت و) بملکت ایشان حیل های او بکار افتاد و بیرق کفر و ضلالتش افراشته گردید ، در فتنه های که مردم را پایمال و کدکوب کرد (چنانکه چهار پایان هر چه زیر پایشان قرار گیرد پایمال یکند) و یکی در آن سرگردان و حیران و ناآنان و گرفتار بودند در بهترین محل دنیا (مکه معظمه) و میان بدترین همسایه ها (اهل مکه) که خواب آنان بیخوابی و سر نه چشمشان گریه بود (بلوری در فتنه و انقلاب و خیزش و گرفتاری واقع شده بودند که آبی ستراحت نمیشد) در سرزمینی که دمان و دامانی آن بسته و ذلیل و نادمش افکار کینه خور و ارجمند بود .

﴿ وَمِنْهَا يَعْنِي آلَ النَّبِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ﴾

هُم مَوْضِعُ سِيرِهِ ، وَبِحَا أَفْرِهِ ، وَعَبَّةٌ عَلَيْهِ ، وَمَوْئِلُ حِكْمِهِ ، وَكُؤُفُ كَيْهِ ، وَجِبَالُ دِينِهِ ، يَهُمُّ أَفَامُ أَخْنَاءِ ظَهْمِهِ ، وَأَذْهَبَ أَرْيَاعَ فَرَأَيْصِهِ .

و قسمتی از خلیفه است بر ابراهیم آل نبی علیهم السلام (انزالش میفرماید : آل نبی « ص » نگه دارنده راز نهان و پناه فرمان آنحضرت میباشد) آنچه آن بزرگوار از جانب شفق ابر فردوه قیام نمودند (و خزینه دانش آن وجود محترم هستند) آنچه را که او میدانستند اینان نیز میدانند (و مروج حکمت های آنجناب) تا مردم با آنان رجوع کرده آنچه را نیدانند بیسند (و حافظ کتابهایش (قرآن و سنتش) میباشد ، و مانند کوههایی هستند برای رفیش (تا از بادای افحاش و خربش ثمنان منزل نکرده و بسبب ایشان بانی در قرار بماند) رسول اکرم « ص » بملکت آنان پیش از

راست کرد (بر اثر نزوح ایشان بن خود را که در اول ضعیف توان بود قوی و توانگر دارند تا معارف آن سرتاسر جهان فراگرفت) و لرزش بنفشرازا نمل نمود (بسیب مدت از امارت علیهم السلام اضطرار است مگر آنی که از دشمنان دین اسلام داشت از خود دور کرد) . *

﴿ وَفِيهَا يُعْنَى قَوْمًا خَيْرِينَ ﴾ *

زَرَعُوا الْفُجُورَ ، وَسَقَوْهُ الْفُرُورَ ، وَحَصَدُوا النَّبُورَ ، لَا يُفَاسُ
بِإِلَهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ ، وَلَا يُبَوِّى بِهِمْ
مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا ، هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ ، وَعِمَادُ الْإِسْلَامِ ،
إِلَهُهُمْ بَقِيَّةُ الْخَالِي ، وَهُمْ يَلْحَقُ النَّالِي ، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ ،
وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ ، الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى هُدَاهُ ، وَثَقُلَ الْمُنْتَظَرُ

و قسمتی از این خطبیت درباره کسانی میفرماید که دست بر حق برداشته در راه طلب قدم نهاده اند (دو باره مدح و ثناء آل پیغمبر فرموده) :

(خوارج یا منافقین یا اصحاب معاویه و غیرهم ، ختم) نافرمانی را (در کشمکش دلهامان) کشته ،
بغضت و فریب از آب داده ، هلاکت را در و کردند (پس سعادت دنیا و آخرت از دست دادند ،
و انما اهل بیت رسول الله «ص» کشته گان را انسانی نموده از هلاکت و بدبختی نجات میدهند ، پس هیچکس
از این امت با آل محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طرف منافیته نبوده و کسانی که همیشه از نیت و بخشش
(معارف علوم) ایشان بهره مند بآنان برانگیختند (پس چگونه خود را برانیان ترجیح میدهند و مردم را
بسوی خویش میخوانند ، و حال آنکه) آل محمد «ص» اسس پایه دین و ستون پایا و یقین هستند
(از باب سیب ایستادند و این اسلام برپا است و آل محمد «ص» کسانی هستند که) دور افتادگان از
راه حق بآنان رجوع کرده و امانت گان ، ایشان محقق میشوند ، و خصائص امامت (علوم معارف و آیات و

میزان) در آنان جمع و حق ایشان است و بس ، و در بازه آنان چیست (رسول گزینم) وارث برود
 (از آنچه در محرم) ثابت است (و ایشان با حضرت از هر جهت نزدیکتر و سزاوارترند ، و لیکن بعضی از این است و بعضی
 آن بزرگوار عمل کرده ارث او را با مال نوده تخم فساد در روی من پاشیدند ، و بحسب ظاهر) در این هنگام
 حق بوی ایشان برگشته ، بجائی که از آن خارج شده بود فقیل گردید (زیرا پیش از این مارت و
 خلاف را غصب کرده سزاوار این منصب خانه نشین کرده بودند) . *

(۳) * * * وَمِنْ حُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ * * *
 * * * (وَهِيَ الْمَعْرُوفَةُ بِالشَّقِيقَةِ) * * *

أَمَّا وَاللَّهِ لَفَدَّ نَفْسَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ، وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ عَلَىٰ مُنْهَا
 حَمْلَ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى : يَهْدِي رُغْيَى السَّهْلِ ، وَلَا يَرْقِي إِلَى الطَّيْرِ ،
 فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا ، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَتْمًا ، وَطَفِئْتُ أَرْزَائِي بَيْنَ
 أَنْ أَصُولَ بِسَدِّ جَدَائِ ، أَوْ أَصِيرَ عَلَى طُحْبَةٍ عُمَيَّاءَ ، هُمْ فِيهَا الْكِبَرُ
 وَيَسِبُ فِيهَا الصَّغِيرُ ، وَيَكْجَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يُلْفَى رَبَّهُ ، فَرَأَيْتُ
 أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَٰذَا أَجْحَى ، فَصَبْرْتُ فِي الْعَيْنِ قَدَمِي ، وَفِي الْحَلْقِ
 شَجَا أَرَى تَوَاتِي نَهَبًا . *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که از خطبه شقیقه میماند
 (در آخرین خطبه حضرت با بن عباس فرمود : یا ابن عباس ایات شقیقه هدرت فرقت
 شقیقه در رفت ماندنش که سفید است که شتر در وقت بهجان و نفس زن از از زبان بیرون بیارد و در زیر
 کلاه صدای کند و در اولین مرتبه بینه از زبان اشتباه نماید ، امیرالمومنین در جواب ابن عباس فرمود :

تکلیف کردن از طرفی که از روی ظلم و ستم برین تقدم جستند از جهت بیجان بشوق هدایت خلقی بود که گفته شد، گویا شقیقه شترصد کرد و در جدای خود باز ایستاد یعنی بروقت و همیشه از این قبیل سخنان گفته نمیشود :

آگاه باشی سوگند بخدا که پسرای فحافه (البی بکر که اسم او در جامعیت عبدالعزیز بود، حضرت رسول ص آرائینیه داده عبدالله نامید) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آنکه میدانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب وسط آسیا هستم (چنانکه دوران و گردش آسیا قائم بآن میخ آهنی وسط است و بدون آن خاصیت آسیائی ندارد، همچنین خلافت بدست غیر من زبان دار مانند سنگی که در گوشه ای نهاده در زیر دست و پای کفر و ضلالت لنگر کوب شده) علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر میشود، هیچ پروازکننده و در فضای علم و دانش با قوچ رفعت من نمیرسد، پس (چون) پسرای حق فدای من خلافت را بناحق پوشید و مردم اورا مبارکباد گفتند (چنانکه خلافت را را ما و پهلوانان اتقی نمودم و در کار خود اندیشه میکردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را ضایع) نمایم) یا آنکه بر تاریکی گوری (دیگر ای خلق) صبر کنم (بر این تاریکی ضلالت) که پیران را فرموده، جوانان را پرتزده و پیر ساخته، نوسن (برای بی فساد) رنج میکشد تا میرد، دیدم صبر کردن خردمند نیست، پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلوم را استخوان گرفته بود (بسیار اندک بین ندیدم، زیرا در خلافت ابی بکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی نمیدیدم و چون تنها بوده باری ندانستم نیز دانستم بخی گویم) میراث خود را تا راج رفته میدیدم (منصب خلافت را غصب کردند و فادان در روی زمین تا قیام قائم آل محمد ص «باقی است» .

حَتَّى مَضَى الْأَوَّلَ لِسَبِيلِهِ، فَأَدْلَىٰ هَا إِلَىٰ ابْنِ الْخَطَّابِ بَعْدَهُ (شَمْ
نَمَثَل يَقُولِ الْأَعْمَشِيُّ) = شَتَّانَ مَا بَوَّعَ عَلَىٰ كُورِهَا، وَهُوَ حَبَّانَ أَحْمَرَ خَابِرٍ =
فَبَا عَجَبًا يَبْنَاهُ وَبَنَاهَا فِي حَبَابِهِ ! إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرِ بَعْدَ رَفَائِهِ
أَشَدَّ مَا نَشَطَرَ أَضْرَعَهَا، فَصَبَّرَهَا فِي حُوزَةِ خَشَنَاءَ، بَغْلَظَ كُلِّهَا
وَبَخْسُنُ مَتْنِهَا، وَبَكْشَرُ الْفَارِ فِيهَا، وَالْإِعْمَادُ مِنْهَا، فَصَاحِبُهَا

كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ ، إِنَّ أَشْنَقَ لَهَا خَوْمَ ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا نَفْعَ ، فَمَنْ
النَّاسُ لَعَنَ اللَّهُ يَحْطِ قَتْمَانِيسَ ، وَتَلَوْنَ وَأَعْمَارِيسَ ، فَصَبَرْتُ
عَلَى طَوْلِ الدَّهْرِ ، وَشِدَّةِ الْحَنَةِ .

(پس از وفات رسول خدا «ص» که خلافت را با حق غصب کرده مردم را بفداست و گمراهی انداخته
برای حفظ اسلام و اینکه مبادا انقلاب داخلی برپا شده دشمن سوء استفاده نماید ، مصیبت در چشم پوشی از خطای
و نیکبانی دنیسم) تا اینکه اولی (ابی بکر) راه خود را با توبه رسانده (پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز
در گذشت ، و پیش از مدتی) خلافت را بعد از خود با خویش این خطایب (عمر) انداخت (سید
علیه آزار میگوید) پس از این بیان حضرت بر سبیل مثال شاعرش شاعر را (از قصیده ای که در مدح عامر و
جمعه گفته بود) خواند : شَتَّانَ مَا بَوَّعَ عَلَيَّ كُرْهَا ۞ وَبَوْمَ حَبَّانَ أَخِي جَابِرَ ۞
این شعر او جوهر می توان مبنی نمود ، اول اینکه) وقت میان امروز من که بکر کمان و بالان شتر
سوار و رنج و سختی سفر گرفتارم ، بار و زنگنه ندیم حیان برادر جابر بودم و بنا بر وفات میکرد زانیدم
(دوم اینکه) چقدر تفا و تسبی میان روز من در سواری پر پشت نامه و روز حیان برادر جابر که از
مشقت و سختی سفر اجابت است (حیان برادر جابر در شهر نیامده صاحب قلعه و دولت و ثروت بسیار
و بزرگ قوم بوده ، همه ساله کسری صد گرانهای برای او میفرستاد و در عیش و خوشی میگذرانده هرگز نمی رنج
سفر میکرد و همی شاعر از بنی قریس ندیم ادب بود ، مقصود امام علیه السلام از تفسیر شعر او باز بنی اولی همانا
است حیان دور و زنگنه بعد از وفات رسول خدا «ص» بکر خویش غصب شده و در خانه نشست و بطلم و مستم نمیکارند
و روز دیگر زمان بیاست رسول کریم که مردم مانند پروانه بدور شمع میگردیدند ، و بنا بر سنی دوم فرق میان حال
خود که بخت و غم میباشد و حال کسانی که بقاصد باطله خودشان رسیده خوشحال هستند بیان بنماید ، پس
از آن خدعه و شیطنتی که گریه و آوری نموده میفرماید :) جای بسی خیرت و شگفتی است که در زمان بیانی
فخی بیعت مردم را در خواست مینمود (میگفت اَفَلَا لَوْ قُلْتُ يَحْيَى كَرُو عَلَيَّ فَيَكُونُ لِي مِنْكُمْ
بیعت خود را از من فسخ کنید و مرا از خلافت عزل نمایند که من از شما بهتر نیستم و حال اینکه علی علیه السلام در میان
شاه است) ولی چند روز از عمر خویش بماند و وصیت کرد خلافت را برای عمر ، این دو نفر نازک خلافت را

مانند دو پستان شتر میان خود قسمت نمودند (پستانی را ای کرد پستان دیگر را عمر بدست گرفته و در شنبه صبح شتر را از آن محروم کردند) خلافت را در جای دشت و ناهموار قرار داد (عمر را بعد از خود خلیفه ساخت) و در حالتی که عمر سخن تند و زخم زبان داشت، ملاقات با او برنج آور بود و اششابه او (در سائل دینی) بسیار و عذر خواهشش (در آنچه که بیاطلاق داده) بسیار بود (از جمله امر کردن آبتنی را سنگ آر کنند، امیر المؤمنین فرمود اگر این زن فقیر کرده بچه او را گنجی نیست و نباید سنگار شود، عمر گفت لَوْلَا عَلَيَّ هَلَاكَ عُمَرُ یعنی اگر علی نبود بهتر بود فرمودن این ملاک باشد، این جلد را همواره نگه می نمود) پس صاحب با او (آنحضرت با هر که ناودسوار داشت) مانند سوار بر شتر سرکش نافرمان بود که اگر مهارش سخت نگاه داشته را نکند یعنی شتر باره و هجوم می شود و اگر ناکرده بحال خود و اگذار دیر در پر نگاه هلاکت خواهد افتاد، پس سوگند بخدا مردم در زمان او گرفتار شده اششابه کردند و در راه راست قدم نهاده از حق دوری نمودند، پس من هم در این مدت طولانی (ده سال و شش ماه) شکیبایی و رزیده با سختی محنت و غم همراه بودم .

حَتَّى إِذَا مَضَىٰ رَبِّيَ سَبِيلَهُ، جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ دَعَمَ أَنِي أَحَدُهُمْ، يَا لَللَّهِ وَ
لِلشُّورَى، مَتَىٰ نَعْرِضُكَ الرَّبِّ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ؟ حَتَّىٰ صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَّا
هَذِهِ النَّظَائِرُ، لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفَوُا، وَطَرْتُ إِذْ طَارُوا، فَصَنَعِي
رَجُلٌ مِنْهُمْ لِيُضْعِفَنِي، وَمَالِ الْأَخْرِ لِيُصْهِرَنِي، مَعَ هَيْنٍ وَهَيْنٍ .

عمر هم راه خود را پیمود (و پیش از تنی کردن جامه) امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا همراهی
از آنها گمان نمود (چون ابو لؤلؤ شش ضربه کار دبا و زد و داشت که بر اثر آن زخمها خواهد مرد، برای تعیین
خلیفه مجلس شورای عین کرد آن زبانی بود که رؤسای قوم نزد او جمع شده گفتند سزاوارست هر که را تو با او همی
بستی خلیفه و جانشین خود قرار دهی، در پاسخ گفت دوست نیدارم مرده و زنده هیچیک از شما که دور من گرد
آمده اید متحمل امر خلافت شود، گفتند ما با تو مشورت میکنیم آنچه صلاح میدانی بگو، گفت هفت نفر را شایسته
این کار میدانم و از زودتر آنرا شنیده ام که آنان اهل بیست هستند : اول سلب بن زید است، او بان
خوبی دارد و خارجش میکنم و شش نفر دیگر سلب بن ابی وقاص و محمد بن عمر بن عوف و طلحه و زبیر و عثمان

و علی است ، سدید بانی و قاص برای خلافت باقی ندارد مگر آنکه مردی است درشت طبع و بد خو و عبد الرحمن
 ابن عوف چون قارون بن امت است لائق نیست و طایفه برای کبر و نخوتیکه دارد و وزیر برای نجل و خشت و عثمان
 برای نیک دوست دارد و خویشان او قوم خود را و علی «ع» برای نیکو حریص ام خلافت است سزاوار نیستند ،
 پس از آن گفت ضعیف روز با مردم نماز گزارد و شما این شش نفر را در آن سه روز در خانه ای جمع کنید تا یکی از
 خود شما برای خلافت اختیار کند هرگاه پنج نفر متفق شدند و یکی مخالفت کرد او را بکشید و اگر سه نفر اتفاق کردند
 و سه نفر دیگر آنرا مخالفت نمودند آن سه نفری که عبد الرحمن در میان ایشان است اختیار کنید و آن سه نفر را بکشید ،
 بعد از مرگ و دفن و برای تعیین خلیفه جمع شدند ، عبد الرحمن گفت رای من پسر عرویم سعد بن ابی وقاص ثلث بن ابر است
 و دو نفر خلافت را بنحو ابریم مردی را که بهترین شما باشد برای آن اختیار میکنیم ، پس رو کرد و بعد و گفت بیا مردی را
 تعیین کرده با او بیعت نمایم مردم هم با او بیعت خواهند نمود ، سعد گفت اگر عثمان تو را متابقت کند من سوّم شما را
 و اگر بنحوی عثمان را تعیین کنی من علی را دوست دارم ، پس چون عبد الرحمن از موافقت سعد نایس شد ابو طلحه را با پنج
 نفر از انصار برداشت و ایشان را وادار نمود بر تعیین خلیفه و رو کرد و بسوی علی علیه السلام دست و پا گرفت با تو بیعت
 میکنم باین نحو که کتابی دست رسول اکرم در طریقه دو خلیفه سابق ابوبکر و عمر عمل کنی ، حضرت فرمود قبول میکنم باین
 که کتاب خدا دست رسول الله با جهاد و رای خود رفتار نمایم ، پس دست آنجا نهاد و کرد و عثمان رو آورد و دست
 او را گرفته آنچه را بعلی علیه السلام گفته بود باو گفت ، عثمان قبول کرد ، پس عبد الرحمن باین اعلی و عثمان نگار کرد
 و در هر مرتبه از هر یک همان جواب اول شنید ، پس گفت ای عثمان خلافت برای تو هست و با او بیعت نمود مردم هم
 بیعت کردند (پس باز خدا یا ارتویاری میطلبیم برای شورائی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند ، چگونه مردم
 مرا با ابوبکر مساوی دانسته ز باره من شکست و تردید نمودند تا جایی که امر وزیر با این اشخاص (پنج نفر
 اهل شری) بهمر دلیف شده ام ولیکن (باز هم صبر کرده در شوری حاضر شدم) در فراز و نشیب از آنها پیروی
 کردم (برای مصلحت در هر جا آنان موافقت نمودم) پس مردی از آنها از حسد و کینه ای که داشت دست
 از حق شسته براه باطل قدم نهاد (مراد سعد بن ابی وقاص است که حتی پس از نقل عثمان هم با آنحضرت بیعت ننمود)
 و مرد دیگری برای دامادی و خویشی خود با عثمان از من اعراض کرد (مراد عبد الرحمن ابن عوف است که شوهر
 خواهر مادری عثمان بود) و همچنین و نفر دیگر (طلحه و زبیر که از دلت و پستی) موافقت رشت است تمام بشان
 برده شود .

إِلَى أَنْ قَامَ ثَلَاثُ الْقَوْمِ لِنَافِجِ حُضْنَيْهِ ، بَيْنَ نَيْفَيْهِ وَمُخْتَلَفِهِ

وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَعُونَ مَالَ اللَّهِ خَضَعًا لِأَبْلِ نَبْنَةَ الرَّبِيعِ ، إِلَى
 أَنْ أَنْتَكَتْ فَلَهُ ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ ، وَكَتَبَ بِهِ بَطْنُهُ .

(پس از مرگ عمر در شهری که پستوراد تشکیل یافت) نوم قوم (عثمان) برخاست (و مقام خلافت را
 بناحق ایشغال نمود) در حالتی که باو کرد هر دو جانب خود را (مانند شتریکه از بسیاری خوردن و آشامیدن باو
 کرده) میان موضع بیرون دادن و خوردنش (مثل او مانند بهانم سرگین انداختن و خوردن بود و او را
 مربوط بخلاف را امراعات نینمود) و او را و پدرانش (بنی ثنیه که خویشاوند او بودند) با او به دست شدند ،
 مال خدا (بیت المال مسلمین) را میخوردند مانند خوردن شتر با میل تمام گیه بهار را (و فقرا و مستحقین را
 محروم در گرسنگی داشت) تا اینکه باز شد ریمان تابیده او (میخاسته بقبضه عمر کرده از دورش متفرق شدند)
 و رفتارش سبب سرعت و قتل او شد ، و پری شکم ، او را برداشت (برابر اسراف و بخشش
 بیت المال با قوم و منع آنرا از فقرا و مستحقین مردم جمع شده پس زیاده مال یا زده ماه و یحجه روز غصب او را کردند)

فَارَاغْنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَهَرِفِ الضَّبْعِ إِلَى ، يَتَأَلَوْنَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ
 جَانِبٍ ، حَتَّى لَقْدُ وُلِيَّ الْحَسَنَانَ ، وَشَقَّ عِطْفَايَ ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي
 كَرَبَضَةِ الْغَنَمِ ، فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكْتُ طَائِفَةً وَمَرَقَتْ أُخْرَى وَ
 قَسَطَ الْآخَرُونَ ، كَأَنَّهُمْ لَمْ يَمْعُوا كَلَامَ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ : (نِلَاكَ الدَّارُ
 الْآخِرَةُ فَجَاهِلُ الَّذِينَ لَا يُبْذُونَ عَلَوًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا ، وَالْعَاقِبَةُ
 لِلَّتَيْنِ) بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَا ، وَلَكِنَّهُمْ حَلَبُوا الدُّنْيَا
 فِي آعْيُنِهِمْ ، وَرَأَوْهَا مَزْبُجُهَا .

پس (از گشته شدن ثامن) هیچ چیزی مرا بصد نمی‌فند بخت کمرایه مردم مانند موی گردن گفتار
 بدو رم ریخته از هر طرف بسوی من هجوم آوردند ، بطوریکه از اندوHAM ایشان و بسیاری جمیت
 حسن و حسین زبردست و پارتقند و دو طرف جامه ردای من پاره شد ، اطراف مرا گرفتند (برای بیت
 کردن) مانند گله گوسفند در جای خود ، پس چون بعتش از قبول و بامر خلافت شغول گشتم جمعی
 (طو و زبردگران) بیت مرا شکستند ، و گردوی (خوار نهران و سایرین) از زیر بار تیغ خارج
 شدند ، و بعضی (سایه و دیگران) از اطاعت خدا و تعالی بیرون رفتند ، گویا مخالفین نشینده اند
 که خداوند سبحان (در قرآن کریم سوره ۲۸) میفرماید : « سرای جادو دانی را قرار دادیم برای
 کسانی که مقصودشان سرکشی و فساد در روی زمین میباشد ، و جزای نیک برای پرهیزگارانست »
 آری سوگند بخدا این آیه را شنیده و خطا کرده اند ، ولیکن دنیا در چشمهای ایشان آراسته زینت آن
 آتاز افروخته است (بر دست از حق برداشته سرکشی نموده در روی من فساد و آشوب برپا کردند) . *

أَمَّا الَّذِي فَلَا نَجَّةَ ، وَبَرَاءَ النَّفْسَةِ ، لَوْلَا حُضُورُ النَّاصِرِ ، وَ
 قِيَامُ النُّجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعَالَمِينَ أَنْ لَا يُفَادُوا
 عَلَى كَيْفِهِ ظَالِمٌ وَلَا سَغِيظٌ مَطْلُومٌ ، لَأَلْفَيْتُ جَبَلَهَا عَلَى غَارِهَا ، وَ
 لَسَفَيْتُ خِرَاهَا بِكَأْسِ أَوْهَا ، وَلَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي
 مِنْ عَفْطَةِ عَيْنٍ . *

آگاه باشید سوگند بخدا نیک میان دانه جبهه را شکافت و انسا را خلق نمود اگر حاضر نشدند آن
 جمیت بسیار (برای بخت این یاری نبی دادند) که حجت تمام شود و نبود و نمیدک خدا تعالی از علما و انبیا
 گرفته تاراضی نشوند بر سبیری ظالم از ظلم و گرسنه ماندن مظلوم از ستم او ، هر آینه در میان و مها
 شتر خلافت را بر کوه آن می‌بندم (انما خلافت بهر جا که خواهد بود و در هر جا که خواهد بود و در هر
 بار خلافت و کراهی هر ظالم و فاسق بشود) و آب می‌دادم آخر خلافت را بکاشه اول آن (چنانکه پیش از این

بر این کار اقدام نمودم ، اکنون هم کار بر نفهم و امر خلاف را در کار کرده مردم را اصلاحات و کمالات و کمالات و کمالات (نیز) فیسده دید که این بنیای شام نزد من خوار تر است از عطسه بز ماده .

قَالُوا وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ السَّوَادِ عِنْدَ بُلُوغِهِ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ
خُطْبَتِهِ فَنَادَاهُ كَلْبًا ، فَأَقْبَلَ يَنْظُرُ فِيهِ ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ ، قَالَ لَهُ
أَبْنُ عَبَّاسٍ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَطَرْتُ خُطْبَتِكَ مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَ ، فَقَالَ
مُهَيْبَاتٌ يَا أَبْنُ عَبَّاسٍ يَلَاكَ شَقِيقَةٌ هَدَرْتُ مُدَرَّتٌ ، قَالَ ابْنُ
عَبَّاسٍ : قَوْلَ اللَّهِ مَا أَصِفْتُ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفَى عَلَى هَذَا الْكَلَامِ
أَنْ لَا يَكُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ .
قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ (كَرَّاكِ الصَّعْبَةِ إِنْ
أَشْنَقَ لَهَا خَرْمًا وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا نَفْثًا) يُرِيدُ أَنَّهُ إِذَا شَدَّ رِجْلَهَا
فِي جَنْبِ الزَّيْمَامِ وَهِيَ تُنَازِعُ رَأْسَهَا خَرْمًا أَنْفَهَا ، وَإِنْ أَدْخَلَ
لَهَا شَبَّاقًا مَعَ صُعُوبَتِهَا نَفْثًا بِهَا فَلَمْ يَمْلِكْهَا ، يُقَالُ : أَشْنَقَ
النَّاقَةَ إِذَا جَذَبَ رَأْسَهَا بِالزَّيْمَامِ فَرَفَعَهُ ، وَشَنَفَهَا أَبْضًا ،
ذَكَرَ ذَلِكَ ابْنُ السَّيِّكَةِ فِي إِصْلَاحِ النُّطْقِ ، وَإِنَّمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
أَشْنَقَ لَهَا ، وَلَمْ يَقُلْ أَشْنَفَهَا لِأَنَّهُ جَعَلَهُ فِي مُقَابَلَةِ قَوْلِهِ « أَسْلَسَ
لَهَا » فَكَانَتْهُ قَالِ إِنْ رَفَعَ لَهَا رَأْسَهَا مَعْنَى أَمْسَكَ عَلَيْهَا بِالزَّيْمَامِ

وَفِي الْحَدِيثِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خَطَبَ عَلَى نَافِئٍ
وَقَدْ شَنَقَ لَهَا فَهِيَ تَفْصَحُ بِحَرْنِهَا ، وَمِنَ الشَّاهِدِ عَلَى أَنَّ أَشْنَاقَ عَمْنَى
شَنَقَ قَوْلُ عَدِيِّ بْنِ زَبْدٍ بِالْعِبَادِي :
(سَاءَ مَا مَنَبَنٌ فِي الْأَبْدَى * وَإِشْنَاقُهَا إِلَى الْأَعْنَانِ)

گفته اند : در موقعی که حضرت ابن بیان را میفرمود ، مردی زایل و نات عراق برخاست
و نامهای با پنجاب داد که آن بزرگوار بمطالعه آن مشغول شد ، چون از خواندن فارغ گردید ، ابن
عباس گفت : یا امیر المؤمنین کاش از اینجا نیک سخن کوتاه کردی گفتار خود را در ادامه میدادی ، فرمود
ای ابن عباس بیعت (از اینجا که مانند آن سخنان دیگر گفته شود ، گویا) بی شش شتری بود که صد کرد و باز در
جای خود قرار گرفت ، ابن عباس گفت : سوگند بخدا از قطع هیچ سخنی آنقدر اندوختن ندمم که از قطع
کلام آنحضرت که نشد اینجا نیک اراده کرده بود برسد اندوختن شد م .

(سید رضی علیه الرحمۃ گفته) منظور حضرت از کراکیه لَصْعَبٌ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَوْرًا ، و إِنْ
أَسْلَسَ لَهَا تَفْصِحًا که در این خطبه (در باره خلیفه دوم عمر) فرمود آستینکه هرگاه سوار مهار نامه سرکش را
سخت گیرد و آن نامه سرکشی کند پاره میکند پنبش را ، و اگر ست کند مهار نامه سرکش را بختی تمام او را
برو میاندازد و از کلیت او بیرون میبرد ، گفته میشود أَشْنَقَ الثَّاقِدَ مَوْقِعٍ که سوار بر نامه سر آزا با
مهار بطرف بالا بکشد و شَنَقَهَا نیز گفته میشود ، چنانکه إِنْ أَلْسَيْتَ در کتاب إَصْلَاحِ النَّظْمِ
بیان کرده است ، و اینکه حضرت فرموده أَشْنَقَ لَهَا و أَشْنَقَهَا فرموده در صورتیکه هر دو یک
معنی آمده برای آستینکه آزا در برابر جله أَسْلَسَ لَهَا قرار داده که هموزن باشند ، گویا آنحضرت
چنین فرموده اگر سوار نامه سراز با مهار بکشد یعنی مهار را بختی روی نامه نگاه دارد و این آن پاره شود
و در حدیث وارد شده که حضرت رسول برای مردم خطبه میخواند در حالیکه بر شتری سوار بود که قَدْ
شَنَقَ لَهَا وَهِيَ تَفْصَحُ بِحَرْنِهَا یعنی باز کشیده بود مهار آزا و آن نامه نتواند میگرد و چیزی را
که از حلق بیرون آورده بود (پس از این صیغه معلوم میشود که أَشْنَقَ و شَنَقَ دو لفظ مترادفند) و نیز شَأْ

وگر برانکه اَشْتَقُ یعنی شوق است گفته عدی بن زید عبادی است در این بیت :
 ﴿سَأْتِهَا مَا بَثَّتَنِي فِي الْأَبْدَى﴾ - ﴿وَأَشْنَأُهَا إِلَى الْأَعْنَاقِ﴾ -
 یعنی شترهای سرکشی که زبانشان در دست مانوده را می بینند بر شترهایی هستند .

(۴) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

يُنَا أَهْلَ دَهْرِهِمْ فِي الظُّلُمَاءِ ، وَتَكْتُمُهُمُ الْعُلِيَاءُ ، وَبِنَا أَنْفَجَرُهُ عَنِ
 السَّرَارِ . وَفِرَّ سَمْعُ لَيْفَقَةِ الْوَاغِيَةِ ، وَكَيْفَ يُرَاعِي النَّبَاهَ مَنْ
 أَصَمَّهُ الصَّخَةُ ؟ رَبَطَ جَنَانُ لَيْفَارِقَهُ الْخَفَقَانُ ، مَا زِلْتُ
 أَنْظِرُكُمْ كُحُوفَ الْخَدَرِ ، وَأَنْوَسَكُمْ بِحُلِيِّ الْمُغْتَرِبِ ، سَرَّعَنِي عَنْكُمْ
 جِلْبَابُ الدِّينِ ، وَبَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النَّبَةِ ، أَفْتُ لَكُمْ عَلَى سِنِ الْحَقِّ
 فِي جَوَارِ الْمَضَلَّةِ ، حَيْثُ تَلْفُونَ وَلَدَ لَيْلٍ ، وَتُخَفِرُونَ وَلَا تَهْمُونَ
 الْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ الْجَنَاءَ ذَاكَ لَبَّانِ ، غَرَبَ رَأْيُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّي ،
 مَا شَكَّ كُنْتُ فِي الْحَقِّ مَذْأُوبُهُ ، لَوْ جُسُ مُوسَى (عَلَيْهِ) خِيفَةُ عَلَى
 نَفْسِهِ ، أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجَهَالِ وَدَوَلِ الضَّلَالِ . الْيَوْمَ نَوَافِقُنَا
 عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ، مَنْ وَثِقَ بِنَاءٍ لَمْ يَظْطَأْ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (ببازگشته شدن طلحه و زبیر فرموده) موفقیه در تاریکی
 گمراهی و نادانی بودید بسبب مبادیت شدید و براه راست قدم ننهادید ، و بر کوهان بلندی میوار شدید
 (سبادت و بزرگی بدست آوردید) و بواسطه مازنیگی شبهای آخر راه (نتیجه کفر و شرک) داخل در اشتباه

صبح (دین اسلام) گردید (از برنجی سرگردانی نجات یافتید ، پس بار بار شایقی ببابر زکی است که باید قدر آنرا
بدانند) که شود گوشتی که از فریاد درختان نگر گرفته (تبر در سخنان و گفتند ، این نفرین بر کسی است که از راه حق
نموده مانند طلحه و زبیر و معاویه ، و از این بین مسلمانان بوده یا شایان گمراه کردند) و گوشتی که از صدای رسا
(کلمات خدا و سخنان حضرت رسول) سسبگیر و گزاشته چگونگی نشود صدای آبست در (در بر و رنگه غلط
و پند خدا و رسول در ایشان تاثیر می کرد ، البته آواز و پندش اثری نخواهد داشت) مطمئن باشد دلی که از خوف و
ترس خدا مضطرب و مکران است (این عابرای کسی است که از عذاب الهی ترسیده و در راه حق ثابت قدم
استند) همواره نظر نتایج خبیثت و نقص عین و بیوفائی شما هستم ، و بغیر از این شمار انسان کرده در ک
میکنم که زینت فریبنده شمارا فریفته (نویذ شیطان ، پس شگفت نیست که از من چشم پوشیده بدیگری که او را
از حق و حقیقت بهره ای نیست و آدروده اید) لباس تقوی پیرا من بپوشید مرا از شما پنهان کرد (کرت
از من برداشته با دیگران بیعت کردید ، بسبب آنکه من هرگز لباس تقی پوشیده و برخلاف شما بیعتی نکردم
اقدام نکردم) بیا که در مراحیل شما صفای باطنم (جمله و مکرو و فتن و دورانی شمارا دانستم) برخاستم برای
درمانی شمار تا اینکه در راههای ضلالت همگی بدرهم گرد آمده و راه را گم کرده در بینائی نداشتید (در بیان
جمله نادانی از ششگی علم و دانائی نزدیک بظلمت بودید) چاه میگذرید و آب بر دست نیافت و درید (شمارا
از ظلمت و بدبختی نجات دادم) امروز برای شمار زبان بسته صاحب بیان را که با نمودم (برای هدایت
و اطمینان شمار این خطبه روز دهم را که زبان حال من گوید با بیان کردم ، بنابراین) دور باورای کسیکه
مرا مخالفست کند (از اطاعت بیرون رود ، زیرا در راه غیر حق قدم نهادم ، و) از زانیکه حق را یافته ام
و آن شک و تردید نگذردم (همیشه ثابت قدم بوده هرگز باطل در من راه نیافته ، از شمارنده و غلبه دشمن
مانند طلحه و زبیر و دیگران فترت رسیدم ، بلکه ترس من این بود که مبادا مردم بسبب پیشرفت ایشان گمراه شوند
چنانکه) حضرت موسی از خود ترس باقی نداشت (زیرا حقیقت را می خویش و مغلوب شدن دشمنان ساحرین قین
و اطمینان داشت) ترسیدم که مبادا نادانان غلبه یافته و از باب ضلالت و گمراهی پیشی گیرند (بر اثر آن مردم
گمراه شوند ، و چنانکه موسی با ساحرین روبرو شد و هر که با ایمان آورد از گمراهی است هرگز خفاست کرد و زبیرا و آخر
بعذر است بظلمت کردید) امروز ما و شما بر راه حق و باطل مصافقت شدیم (من بر راه حق و شما بر راه باطل) کسیکه
اعتماد بآب داشته باشد (از گمراهی و دوری بپزدی نماید ، هرگز) گشته نشود (دروادی کفر و شرک و فتنائی
تیران سرگردان نباشد) .

(۵) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿يَأْتِيُضِرُّ رَسُولُ اللَّهِ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَخَاطَبَهُ الْعَبَّاسُ وَأَبُو
سُفْيَانِ بْنِ حَرْبٍ فِي أَنْ يُبَايَعَا لَهُ بِالْخِلَافَةِ﴾
أَهْلُ النَّاسِ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ يُفْنِي النِّجَاءَ ، وَعَرِجُوا عَنْ
طَرِيقِ الْمَنَافَرَةِ ، وَضَعُوا نِجَانَ الْمَفَاخِرِ ، أَفْلَحَ مَنْ هَضَبَ بَحْرَاجَ ،
أَوِ اسْتَسْلَمَ فَارَاحَ ، هَذَا مَاءُ الْحِنْ ، وَلَقَمَةٌ تُعْصَمُ بِهَا الْكُلُهَا ،
وَمُجْنِي الثَّمَرِ لَغَيْرِهِ وَفِي إِسْنَاعِهَا كَالْزَّارِعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ ، فَإِنْ أَفْلَحُوا قَوْلُوا
حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ ، وَإِنْ أَسْكُتُ بِقَوْلِهِ اجْعَلْ مِنَ الْمَوْتِ ، هَبْهَاتَ
بَعْدَ اللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ لَآبَنُ أَيُّطَالِ النَّاسِ بِالْمَوْتِ مِنَ الْإِطْفَالِ بِشَدِي
أُمِّهِ ، بَلِ أَنْدَجْتُ عَلَى مَكُونٍ عَلَيْهِ لَوْ جُتُّ بِهِ لَأَضْطَرُّتُمْ أَضْطِرَابَ
الْأَرْضِ شِبْهُ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدِ

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در وفات
عباس بن عبدالمطلب ابوسفیان بن حرب بقصد بیعت خدمت آن بزرگوار شرف شده بودند و نزد
(بعد از آنکه حضرت رسول از دنیا رحلت نمود ، مردم در بیعتی ساعده یعنی در محل اجتماع انصار گرد آمده بودند و بزرگوار
بخلاف نصب نمودند ، ابوسفیان نظریه شمنی باطنی که با اسلام داشت میخواست میان مسلمانان فتنه آلوده کند ، لذا
با جمعی نزد عباس بن عبدالمطلب فتنه گفت و گوی که اگرانی من از آنست که خلافت از بنی هاشم بیرون رفت و بنی تميم
منتقل گردید و فردا این مرد خوش نامو را بنی عربین خطاب که از بنی عدی است بر ما حکم فراموده یکی را بزرگواران خواهر برد ،
برخیز تا منزه علی رفقه با او بیعت کنیم ، چون تو دعوی پیغمبر هستی سخن مرا هم تریش می شنود هر که با ما سخن گفت کرد او را کشتیم

پس با جمعی اتفاق نموده نزد آنحضرت آمدند تا با او بیعت کنند ، امیر المؤمنین علیه السلام چون میداشت منظور بوسیله ایجاب اختلاف و فساد میان مسلمانان است چنین فرمود :

ای مردم موجهای فتنه را با آبکشیهای نجات در شکار می شکافته از آنها جور کنید (در کشتی طاعت و فساد بنزداری ، سوار شده خود را از قلاطم دریای فتنه و فساد نجات دهید که صلاح دین دنیای شما در آن است) و از راه فتنه کشتی نجات گرفته قدم بیرون ننمید و ناهای متفحرت و بزرگی را از سر بزمین گذارید (با بنی تمیم " ابو بکر " و بنی عدی " عمر " مدارا نمایند تا از موجهای فتنه و فساد این باشند ، زیرا) رستگار میشود کسیکه با پروبال (بار و بادور) قیام کند و راحت آسوده است نمک (چون یار و یاور ندارد) تسلیم شده در گوشه ای منزوی گردد (پس اکنون که ما با بوری نیست اگر حق خود را مطالبه نکنیم) این آنست که بنی بربوئی است (که گوارا نیست) و لغه ای است که در کلوی خورنده آن گرفته میشود ، و (در این موقع سزاوار است که از حق خود چشم پوشیده و صبر کنیم ، زیرا) آنکه میوه را در غیر وقت رسیدن بچینند مانند کسی است که در زمین غیر زراعت کند (طلب اختلاف در این هنگام که تنها بوده و بادی ندارم مانند چیدن میوه از سرس زراعت در زمین غیر سودی ندارد ، بلکه زیان آید راست) پس (چون ننهادی با درستم) اگر سخنی بگویم (و حق خود را بطلبم) میگویند برای حرص و امارت پادشاهی است (چنانکه عمر کز ابن جحش گفت) و اگر خاموش نشسته سخنی بگویم میگویند از مرگ و کشته شدن میترسد ، نهیانات بعد از اینصه پیش آمدنای سنگین و پی در پی سزاوار بود چنین گمانی در باره من برده شود و حال آنکه سوگند بخدا آنس پسر ابو طالب برگ بیشتر است از آن طفل پستان آدرش (پس خاموشی من را در خلاف نه از ترس کشته شدن است) بلکه گوشت من برای آنست که فورقده ام در عملی که پنهان است و اگر ظاهر و عیون نماید آنچه را که میدانم بر آینه شما مضطرب و لرزان میشود مانند لرزیدن ریمان در چاه ژرف (پس صلاح در آن است که رضا بقضای داده نیکیانی درزم)

(۶) (وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(لَمَّا أَشْبَرَ إِلَيْهِ بِأَن لَّا يَبْنَعَ طَلَبُهُ وَالزَّيْبَرُ وَلَا يُصِدَّ لَهَا الْفِئَالُ :)
وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ نَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّدِيمِ ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَائِلُهَا

وَنَجَّاهَا رَا صِدُّهَا ، وَلَكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمَقِيلِ إِلَى الْحَيِّ الْمُدِيرِ عَنَّهُ ، وَ
 بِالسَّمِيعِ الْمَطِيعِ الْعَاصِي الْمُرِيبِ أَبَدًا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى بَوْمِي . فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ
 مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثَرًا عَلَى مَنْدُوبِ اللَّهِ يَنْبَهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ) حَتَّى يَوْمِ التَّالِيَةِ هَذَا . ❦

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است در موقعی که (طلحه و زبیر نقض بیعت کرده گریختند) تقاضا
 شد از آنجناب (امام حسن عَلَیْهِ السَّلَام تقاضا کرد) که در پی طلحه و زبیر زرقه جویای جنگ با آنها نشود :
 سوگند بخدا من مانند کفار نخواهم نشستم که صیادند تو در کین آن نشسته برای فرمایش بدست
 یا بچوب آهسته آهسته بر زمین میزنند تا اینکه (از خواب چستیده بیدار شوند) صد از خانه بیرون آمده
 و سنجیدن نماید ، بلکه (نیکدارم دشمن مسلمانان را فریب دهد و فتنه و آشوب بپا کند ، پس) بهر اهی که
 رو بجنب آورده و شنوا و فرمانبردار است شمشیر میزنم و با کینه کار میکنم از حق روگردانیده شکت و تردید دور
 آن دارد جنگ میکنم تا زنده بستم ، پس سوگند بخدا از زمان وفات رسول اکرم تا امروز همیشه من
 از حق خود محروم و ممنوع بر کار خویش تنها ایستاده بودم . ❦

(۷) ❦ (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْكَ السَّلَامُ) ❦

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَ ، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَ ، فَبَاسُ
 وَفَرَحَ فِي صُدُورِهِمْ ، وَدَبَّ وَدَجَّ فِي جُجُورِهِمْ ، فَظَنَرُوا بِأَعْيُنِهِمْ وَ
 نَطَقُوا بِأَلْسِنَتِهِمْ ، فَكَرَبَ بِهِمُ الزَّلَلُ ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلُ ، فَعَلَ مِنْ قَدَرِ
 شَرِّكَ الشَّيْطَانِ فِي سُلْطَانِهِ ، وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ . ❦

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است (درست مخالفین خود) :

ایشان در کارشان بشیطان اعتماد کردند و شیطان هم آنها را (برای ضلالت و گمراهی دیگران) شریک و دام خود قرار داد ، پس در سینه آنان تخم کرد و جبه گذاشت بتدریج و آهسته آنها را میزشن نمود (تا فراموشند) با چشمهای ایشان میدید و باز با نشان سخن میگفت (در گفتار و کردار پیرو او بودند) پس آنها را بربک ضلالت و گمراهی سوار و گفتار بنیاد را در نظر آنان زینت داد ، و کارهای ایشان مانند کاری بود که شیطان او را در توانائی خود شریک قرار داده و بزبان او سخن باطل و نادرست میگوید . *

(۸) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ *

يَعْنِي بِهِ الرَّبُّ بَرِّي فِي حَالِ اقْتَضِ ذَلِكَ *

بَزَعْمِ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ يَدَيْهِ وَلَمْ يَبَايِعْ بَقَلْبِهِ ، فَقَدْ أَفْتَرَا بِالْبَعْدِ
وَأَدْعَى الْوَلِيَّةَ ، فَلَبَّاتُ عَلَيْهَا بِأَمْرِ يُعْرِفُ ، وَإِلَّا فَلَبَّاتُ خُلُفَهَا
نَخْرَجَ مِنْهُ . *

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است که در وقت تقصی بیان و توبیخ را در آن قصد فرمود
(چون زیر نفس عهد کرده و صد و جنگ با آنحضرت برآید ، آنجناب با او فرمود تو با من بیعت کردی ، واجب است
مرا پیروی کنی در پاسخ گفت شکام بیعت تو بر من نمودم یعنی بزبان اقرار و در دل خلاف آنرا قصد کردم ، حضرت میفرماید :
زیر گمان میکند بدست بیعت کرده و در دل مخالف بوده ، بیعت خود تفر است و او عا دارد
که در باطن خلاف آنرا پنهان داشته ، بنابراین باید حجت و دلیل بیاورد (تا راستی گفتار او معلوم شود)
و اگر دلیلی نداشت بیعت او بحال خود باقی است باید مطیع و فرمانبردار باشد .

(۹) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

وَقَدْ أَرَعَدُوا وَأَبَوْقُوا ، وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفُشْلُ ،

وَلَا نَزْعِدُ حَتَّى نُنْقِصَ ، وَلَا نُنِيبُ حَتَّى نُمِطَرَ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در آن طلوع و زبر و بهر ما نشان در جنگ بجز اتوج و سرزنش میفرماید) :

مانند رعد صد کرده ترسایند و مثل برق درخشیده از جا درآیند (بلافا و گراف فتنه و فساد بر آنمیزد و اسباب کجاست از اهرام نودند) و با این جوشش و خروش در وقت کارزار ناتوان و ترسان بودند و لیکن با صدای نیکویم و نیت ساینیم تا موقع عمل (کنندار مغرور بگرد است) و تا بنا بریم سیل جاری نیکویم (چنانکه حال است پس از آمدن باران سیل جاری گردد محال است فتح و غنای نوبت بکوبند ای گردد که در آید و آید)

(۱۰) ﴿وَمِنْ خُطْبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ *

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ بَيْنَهُ ، وَأَسْتَجَلَّتْ خَبَلَهُ وَجَعَلَهُ ، وَإِنْ مَعِيَ بَصِيرَتِي ، مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي ، وَلَا لَيْسَ عَلَيَّ ، وَ أَهْمُ اللَّهِ لَا فَرِيقَ بَيْنَهُمْ حَوْضًا أَوْ مَا بَيْنَهُ ، لَا يَصْدُرُ مِنْهُ وَلَا يَهْوِي وَ

إِلَيْهِ . *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که درباره اصحاب بجز میفرماید) :

آگاه باشید شیطان حزب و گروه خود را (برای کراه کردن) جمع و سواره و پیاده لشکرش را (برای فتنه و فساد در دین) گرد آورده است و لیکن بصیرت من (در امر دنیا و دین) از من جدا نمیشود (بجگونه غفلت و غراوشی من روید و تا در حزب شیطان گمان اودا غل کردم ، زیرا) حق را بر خود (بباس چل و پادشاهی) پوشیده ام ، و نه آن بر من (بباس باطل) پوشیده شده است (شیطان و نامیین او حق را بر من لباس ضلالت و گمراهی پوشانده اند) و سوگند بخدا از برای آنان (و دشمنان دین و کسانی که دست از حق کشیده شیطان پیوسته اند) حوضی را برکنم که خود آب از آن کشم (میدان جنگی تهیه نموده آنها را نابود سازم) بطوریکه هر که در آن حوض پائند و بیرون نیاید و اگر بیرون آید دیگر بموی آن باز نمیگردد (هر که در آن میدان پائند و جهان بسط)

نبرد گذشته شود و هر که نجات یافت و گریخت دیگر باز گشت نینماید . *

(۱۱) * ﴿وَمِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ *

﴿لَا بُدَّ لِي مُحَمَّدًا بِنِ الْحَفِيفَةِ لَمَّا أَعْطَاهُ الزَّايَةُ يَوْمَ الْحَجَلِ﴾
تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُولُ ، عَضَّ عَلَى نَاحِيكَ ، أَعْرَأَ اللَّهُ جَهَنَّمَكَ ،
يُدْفِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ ، إِرْمِ بِبَصَرِكَ أَفْصَى الْقَوْمِ ، وَغَضَّ
بَصَرَكَ ، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام که در جنگ جمل (جنگی که عایشه در آن سوار شتر بود) بفرزند خود
محمد بن حنفیه فرمود آنگاه که علم جنگ را با او عطا کرد (استیصار فرزند آن بزرگوار بن حنفیه برای آنست که
دارد او خود دختر جعفر بن قیس از قبیل بنی نضله بوده است) :

گوها از جا کنده شوند و از جای خود حرکت نکن (تو باید در میدان جنگ از گوها محکمتر باشی و راه
خواب پیش گیری) و دندان روی دندان بنه (سختیهای جنگ را بر خود هموار کن) گانه سرت را بخدا
غایب ده (در جنگ از سرت بگذر ، یا تمام افکار و خیالات را بخدا موقوف دار) پای خود را چو پای پیغ
دو زمین بچوب (در میدان جنگ ثابت قدم باش و از بسیاری دشمن نترس) چشم میداز تا انتهای لشکر را
بینی (باقام دشمنان شکست نخورند این بهائش ، یا اینکه آخرین حیل و تدبیر آنان را در نظر بگیر تا در کار خود
میان باشی) و چشم خود را بچوبش (پس از آگاهی بجمله و تدبیر دشمنان بر طرف نگاه کن و از برقی شمشیر
ایشان وحشت نداشته باش) و بدان قیج و فیروزی از جانب خداوند سبحان است (پس
از بجار بودن آداب جنگ اگر خواست خدا باشد قیج و نصرت نصیب تو خواهد گردید) . *

(۱۲) ﴿وَمِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

لَمَّا أَظْفَرَهُ اللَّهُ بِأَصْحَابِ الْجَلِّ وَقَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ صُحْبَائِهِ : وَرَدُّكَ
أَخِي فَلَنَا كَانَ شَاهِدًا لِبِرِّي مَا نَصَرَكَ اللَّهُ بِهِ عَلَى أَعْدَائِكَ . فَقَالَ
(عَلَيْهِ السَّلَامُ) : أَهْوَى أَخِيكَ مَعَنَا ؟ فَقَالَ نَعَمْ ، قَالَ فَقَدْ شَهِدْنَا :

وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ
النِّسَاءِ سَبَّحُوا بِهَمِّ الزَّمَانِ ، وَبَقَوَى عِلْمِ الْإِيمَانِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از فیروزی که خداوند در جنگ جل نصیب آنحضرت فرمود
یکی از یاران آنجناب عرض کرد دوست دشتم برادر من فلان بابا ، در این کارزار حاضر بود تا میدید چگونه
خداوند تو را بر دشمنان فیروزی عطا نموده ، حضرت فرمود آیا میل و محبت برادر تو بابا است ،
گفت آری ، فرمود او هم در این جنگ بابا بوده .

و (از دوستان و ماموران) که اینکه در صلب مرد ما و رحم زن ما هستند (مانند آنکه) در
سپاهیان ما بهر ایمی حاضر بوده اند ، زد و است کرد و کار ایشان را مانند خونیکه از مینی انسان
ناگهان بیرون آید بوجود آورده ظاهر کردند ، و بسبب (خداوند و ترویج) ایشان ایمان قوت
گیرد (دشمنان ما ، در دست آنان مغلوب شوند) .

(۱۳) ﴿وَمِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

(فِي ذِمَّةِ الْبَصْرَةِ وَأَهْلِهَا) :

كُنْمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ ، وَأَتْبَاعَ الْبَهْمَةِ ، رَغَا نَجَبْتُمْ ، وَعَقَرِ

فَهَرَّتُمْ، أَخْلَافَكُمْ دِفَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَ
مَأْوَاكُمْ رُغَاقٌ، وَالْمُفِيقُ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ مُرْتَقِنٌ يَدْنِيهِ، وَالشَّائِصُ
عَنْكُمْ مُنْذِرُكُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ، كَأَنِّي عَسِجِدُكُمْ كَجَوْجُوسِيفِنَةٍ،
قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ قَوْفِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرِقَ مَنْ فِي
ضَمْنِهَا. (وَفِي رِوَايَةٍ) وَأَبْنَاهُ اللَّهُ لَتُغْرَقَنَّ بِلَدْنِكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ
إِلَى مَسْجِدِهَا كَجَوْجُوسِيفِنَةٍ أَوْ نَعَامَةٍ جَائِمَةٍ. (وَفِي رِوَايَةٍ)
كَجَوْجُوسِيفِنَةٍ فِي لُجَّةٍ بَحْرٍ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در مدت شهر قنبره و مردم آن فرموده (پس از
پایان جنگ جمل و فتح بصره حضرت امیر فرمود منادی بیان مردم نداند که روز جمعه نماز حاضر شوند ، چون روز جمعه
همه گرد آمدند با آنجناب از مسجد جامع نماز خواندند ، پس از آن حضرت به یوار قبله گمیه داده ایستاد و بعد از ادای حمد
و شای الهی و درود بر حضرت رسول و استغفار برای مؤمنین و مومنات فرمود) :

ای مردم شما سپاه زنی (عایشه) و پیرو جوان زبان بستمای (شمر غایث) بودید ، بعد از
شتر را گنجینه میشدید (بدوران جمع میکردید) و جنگا میکه پی کرده شد (کشته گردید) همگی گریختید +
(در جنگ جمل بود ج عایشه رازره پوشش بر شتری نهاده در میان لشکر قائم مقام علم گماشته بدوران گرد آمد و نزد
عایشه آنها را بر جنگ ترغیب نمود و آنان را روانه دارد و در شش گشته زجر خوانده کشته میشدند ، بزرگانشان فخر
کنان مهار شتر را گرفته هر کدام تنهایک با فساد دیگری جای او را میگرفت ، تا آنکه بر بود ج و شتر زخم بسیار
دارد آمد ، جوان زبان بستمای رسول دانه و سوزشش چهار بار میگردد ، ایشان پیش از پیش جمع شده و شتر
میگرفتند تا سه پای شتر قطع شد و میافاد ، حضرت امیر فرمود شیطانی از نگاه داشته شمشیر بر آن برزند ،
چون شمشیر زدند و بر زمین افتاد مردم فرار کردند ، پس کاینکه مصالح دین و دنیا خود را در اختیار زنی نهاده از شتر پی
برودی کنند ، مردان بستمای باشند ، لذا میفرماید) : اخلاق و خوی شماست و عهد و پیمان شما ناپایدار

و کیش شاد و رونی و آب شهر شامشور و بجزه است (برای نزدیکی بدریا که سبب بیمارهای بسیار و سوز مزاج و فساد و غیره گردد و بر اثر آن بلاست و کند فهمی و جنکی تولید شود) و هر که در میان شما افتاده و کرده و دیگر گناه خود بوده (زیرا با از جهت بمنشی با شما تمکین شده و یا شما را از گناه باز داشته و در هر دو صورت خود را گناه خویش گرد داده است) و کسی که از میان شما بیرون رفته رحمت پروردگار را در کمر کرده (زیرا از کفر گناه میان شما ماندن را نافی یافته) گو یا من می بینم مسجد شما را مانند سینه کشتی (که در آب فرو رفته) خداوند متعال از بالا و پائین این شهر عذاب فرستاده (از بالا باران و از پائین طغیان آب یا) که هر که در آن بوده غرق شده است . و در روایت دیگر آمده (که حضرت فرمود) بخدا سوگند شهر شما غرق خواهد شد و مسجد آنرا مانند سینه کشتی ببینم (که در آب فرو رفته) یا مانند شهر مرغی که بر سینه خوابیده . و در روایت دیگر وارد شده (که فرمود ببینم مسجد را که در آب فرو رفته) مانند سینه مرغی در میان دریا . (و گفته اند که پس از این لغه ، بصره دو بار غرق شد ، اول در زمان خلافت اَلْفَلَّاحُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ در زمان اَلْفَلَّاحُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ و بعد آن شهر را آب گرفت مگر کنگره های مسجد جامع را که در بلندی واقع گشته بود ، و نقل شده که در آخر این غلجه حضرت مردم بصره را دلاری داده فرمود بفرستند آن بود که از این سخنان پند گیرید و دیگر بار بر امام زمان خود قیام کنید) .

(۱۱۴) ﴿ وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

(فِي مِثْلِ ذَلِكَ)

أَرْضُكُمْ قَرِيبَةٌ مِّنَ الْمَاءِ ، بَعِيدَةٌ مِّنَ السَّمَاءِ ، خَشَتْ عُقُولُكُمْ ، وَسَفَهَتْ حُلُومُكُمْ ، فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِّنَّابِلٍ ، وَأُكْلَةٌ لِّأَكِلٍ ، وَفَرِيَةٌ لِّصَائِلٍ .

از سخنان آنحضرت علیه السَّلَام است مانند آنچه را که (در مذمت بصره اهل آن) بیان کرده میفرماید : زمین شهر شما نزدیکی آب است ، دور از آسمان (زیرا از جنب واقع است ، یا آنکه بواسطه اخلاق رفید رحمت الهی از شما دور است) عقابهای شما بسکت و حلم و بردباری شما در غیر موضع استعمال میشود (چنانکه مصالح امر دنیا و دین خود را بدست نمی داده از شتر پیروی نمودید) پس (بر اثر سستی عقل و

نقص علم) برای تیرانداز نشاند و برای خوردن و قهقهه و برای حمه کنند و شکارید (بواسطه کی فهم و نادانی و نگرانی بکار
بر بار خورده و ادید که شمار اهراف منظور خویش قرار داده اموالتان خورد و بکلا و گرفتار مان ساخته اند) .

(۱۵) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿فِي مَارَدِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَطَائِعِ عُثْمَانَ﴾

وَاللَّهُ لَوَجَدْتُهُ قَدْ نَزَّوَجَ بِهِ الْيَسَاءُ وَمُلَاكَ بِهِ الْإِمْلَاءُ لَرَدُّهُ ،
فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً ، وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است درباره زمینهایی که در زمان خلافت خود مسلمانان
باز کردند ، و آنها زمینهایی بود که عثمان (در زمان خلافتش بخیشان گسینکه سرادار احسان بود) بخشیده بود :
سنگد بخند اگر بخشیده عثمان پیام با ملک آن باز کرد انم اگر چه از آن زمینها شوه داده و گنیزان
غزیده شده باشد ، زیر اور عدل و درستی (برای مردم در امر دین دنیا) و صحت و گشایشی است و بر کسیکه
عدل و درستی تنگ گردد (از زقا بر طبق آن عاجز باشد ، بطریق اولی) جور و ستم نگر شود (عاجز تر
و ناتوان تر باشد) .

(۱۶) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿لَمَّا بُوِيعَ بِالْمَدِينَةِ﴾

ذِمَّتِي مِمَّا أَقُولُ رَهِيْنَةً ، وَأَنَا بِهِيَ رَعِيْمٌ ، إِنْ مَنْ صَرَحْتَ لَكَ الْعَبْرُ
عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكُلَالِ ، حَجَرُهُ النَّفْوَى عَنْ تَقِيْمِ الشُّهُمَاتِ ، أَلَا
وَإِنْ يَلَيْتُكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيَائِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّكُمْ (صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِيُسَلِّبَنَّ بِلَاةً ، وَلَتَعْرِبَنَّ غَرْبَةً

وَلَسَّاطُنَ سَوَاطِ الْفُذْرِ، حَتَّى يَجُودَ أَسْفَلَكَ أَعْلَاكَ وَأَعْلَاكَ أَسْفَلَكَ،
وَلَبَسَقَمَنَ سَابِقُونَ كَانُوا قَصُرُوا، وَلَبَقُصَرَنَ سَبَاقُونَ كَانُوا
سَبَقُوا، وَاللَّهُ مَا كُنْتُ وَشَمَةً، وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً، وَلَهَذَا نَبِئْتُ
بِهَذَا الْمَفَامِ وَهَذَا الْيَوْمِ، أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَبِلَتْ شُسُ حِلِّ عَلَيْهَا
أَهْلُهَا وَخَلَعَتْ لُجُهَا فَفَتَحَتْ بَعْدَ فِي النَّارِ، أَلَا وَإِنَّ الْفُتُوى مَطَايَا
ذُلِّ حِلِّ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأَعْطُوا أَرْزَمَهَا فَأَوْدَهُمُ الْجَنَّةَ، حَقٌّ وَ
بَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ فَلَنْ أَمْرَ الْبَاطِلِ لَقَدْ بَمَا فَعَلَ، وَلَكِنْ
قَلَّ الْحَيُّ فَلَرَبَّمَا وَلَعَلَّ، وَلَقَدْ لَمَّا أَدْبَرْتُ فَا بَلَّ .
أَقُولُ: إِنَّ فِي هَذَا الْكَلَامِ الْأَذَنِي مِنْ مَوَاقِعِ الْإِحْسَانِ مَا
لَا يَبْلُغُهُ مَوَاقِعُ الْإِسْحَانِ، وَإِنَّ حَظَّ الْعَجَبِ مِنْهُ أَكْثَرُ
مِنْ حَظِّ الْعَجَبِ بِهِ، وَفِيهِ مَعَ الْحَالِ الْإِنِّي صَفَنَازَ وَأَتَدُّ مِنْ
الْفَصَاحَةِ، لَا يَفُومُ بِهَا الْإِنْسَانُ، وَلَا يَطْلُعُ فُجْهًا الْإِنْسَانُ، وَلَا
يَعْرِفُ مَا أَقُولُ إِلَّا مَنْ ضَرَبَ فِي هَذِهِ الصَّنَاعَةِ يَحْيَى، وَجَرَى
فِيهَا عَلَى عَرِي، وَمَا يَحْقِيقُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در موقعیست که مردم شهر مدینه با آنجناب میفرمودند:
وَتَمَنُّ مِنْ كَرِّ وَخَفَانِيَّتِ كَمَا يَكُونُ وَمَتَامَ أَنَا رَاضِيَانَتٌ يَكُونُ (در استیقامت دیدی نیست باطل

و راستی و آن را ندارد) کسی که عبرت و پیش آید های روزگار از عقوبات و انقابات دنیا در جلوه تقوی و پرہیزکاری از وقوع در شبهات (چیز نیکه حق باطل و حلال بحرام اشتباه شود) باز میسر آید و آگاه باشد بحقیقت بلا (اختلاف آراء و نادانیها) بشما بازگشت مانند محنت و بلای روزیکه خداوند پیمبرش را بر انگیزت (زمان جاہلیت) سوگند بان کسیکه پیغمبر حق را فرستاد و بر آید در ہم آمیخته شود و (در غلبه امتحان) از ہم بجنه و جدا گردید و بر ہم زده شود مانند بر ہم زدن گنگیہ آنچه در دیکت طعام است (در وقت غلبان و چشش) تا اینکه بازگشت کند پستترین شمایم بلندترین شما و بلندترین شما بتمام پستترین شما (چون چشم از حق پوشید و آنچه خدا و رسول فرموده متابعت نکنید فتنه و فساد در میان شما پیدا شود بطوریکہ زبرد شود تا اینکه عزیز شما غار و خوار شما غر زگرود) و پیشی گیرند (جلو افتند) کسانیکہ در اسلام سبقت گرفته قدر و ثواب ندانند (در نظر حضرت رسول مانند طلحہ و زبیر و دیگران) و بر آید باز میماند کسانیکہ زودتر از ہمہ در اسلام وارد شدند (و در نزد رسول قدرت و منزلت بسیار داشتند) سوگند بخدا هیچ سخنی را پنهان نکردم (آنچه را باید بگویم گفتیم) و ابدا دروغ نگفتم و من این مقام (بیت کردن شما) و این روز (اجتماع شما برای بیت) خبر داده شدم (پیغمبر ص) مرا خبر داده) آگاہ باشیید معاصی مانند اسبهای سرکش بجام کسیختی است کہ سوار کردہ شدہ بر آنها کناہکاران و میاندازند سواران خود را آتش و تقوی پرہیزکاری مانند شترهای نامی است کہ مهارشان بدست سواران آنهاست ، سوار کردہ شدہ بر آنها صاحبانشان و وار و میاندازند ایشان را در شربت و تقوی و پرہیزکاری را حق و درست و گناہان را باطل و تباه است و ہر یک از این دو راہ را اہل است ، پس اگر باطل بسیار باشد (عجب نیست ، زیرا) از قدیم ہم بسیار بودہ کہ ترکب میشدند و اگر حق کم باشد امید است بسیار گردد (و آن در زمان ظهور دولت حق است و در غیر آن زمان مشکل است کہ حق باطل را از بین ببرد ، لذا میفرماید) و حق کہ ضعیف شد مشکل است قوت یابد . (پس از این سستہ رضی علیہ آرزو میفرماید) :

میگویم : این کلام کوتاہ (امام علیہ السلام) مواردی از نیکی و سخن را داراست کہ تحسین ترین تہنیت کنندگان از روی فہم پایہ آن نمیرسد و ہر دو تکلفی از این کلام بیشتر است از ہزہ خود پسندی (تکلفی فحشا از زبان حسن کلام آنحضرت بیشتر است از خود پسندی ایشان بسبب آن کہ در آن نکات قطفہ کلام آہنجاب ، زیرا با بدانی است و سخن آن بزرگوار کہ عقل آنرا بہر بصیرت درک میکند و زبان از بیان و تقریرش ناہلست) و بیلا وہ آنچه بیان کردیم در کلام آنحضرت فصاحت بسیاری بکار بردہ شدہ کہ هیچ زبانی توانائی وصف آنرا ندارد و هیچ انسانی نمیتوان آن بی نمبر ، و ادصافی کہ بیان کردم لطف نیست و دیگر کسیکہ خود را در فصاحت صرف کردہ یا در شہ

از ابدیت آورده باشد و در دنیا بنده این گفتار را گردانستند .

(وَمِنْ هَذِهِ الْخُطْبَةِ:)

شُغِلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَمَامَهُ ، سَاعِ سَرِيعُ نَجَا وَطَالِبُ
بَطِيءُ رَجَا ، وَمُقَصِّرُ فِي النَّارِ هَوَى ، أَلْهِيَنُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ ، وَ
الطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ إِثَارُ النَّبُوَّةِ ،
وَمِنْهَا مَنَعْدُ السُّتَّةِ ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَافِيَةِ ، هَلَكَ مَنْ آدَعَى
وَحَابَ مَنْ فَنَرَى . مَنْ أَبْدَى صُفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ ، وَكَفَى بِالْمَرْءِ هَذَا
أَنْ لَا يَعْرِفَ قُدْرَهُ ، لَا يَهْلِكُ عَلَى النَّفْوَى سِخُّ أَصْلٍ ، وَلَا يَنْطَأُ
عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ ، فَاسْتَسْرِفُ فِي بُيُوتِكُمْ ، وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ ،
وَالْتَوْبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ ، وَلَا يَجِدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ ، وَلَا يَلْمُ إِلَّا شَمَّ
إِلَّا نَفْسَهُ .

(قستی از این خطبه است که میفرماید:)

مشغول شد کسیکه بشت و دوزخ در پیش وی است (بند و چار اعمال مردم را بهشت و بهر می کند
و چه کرداری بد و زشتان بهر سازد ، پس از آن مردم را به دسته تقسیم نماید ، اول) کوشش کننده با
شتاب (با اعمال صالحه از عذاب الهی) نجات یافته است (دوم) طالب حق که کامل است (به نیت
و آمرزش خداوند) امید دارد است (سوم) تقصیر کننده که (از حق چشم پوشیده) در آتش و عذاب
الهی سرگون است (این تقسیم را خداوند متعال در قرآن کریم (۳۵) و (۳۶) بفرماید : قَتَلْتُمْ ظَالِمًا
لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْإِثْرِ الْأَلْوَنِ یعنی بعضی از بندگان

بر نفس خود دستبگذارند و در راه باطل قدم نهاده مرکب افعال قبیح میشوند و بعضی میانه روند در کارهای زشت و نیکو و بعضی بر یک سو
 پیمشی گیرند باذن فرمان خدا (رفتن از راست و چپ راه بگمراهی میسازد و راه راست راه میانه است) که
 نباید از آن منحرف شد ، زیرا ، کتاب باقیمانده (قرآن کریم) و آثار نبوت (سنت حضرت رسول) بر آن
 (شاید) است و از آن راه راست (عدل محض) سنت و طریقه رسول خدا پیرون میآید و بسوی آن قنات
 امر (مردم در دنیا و آخرت) بازگشت مینماید ، هر که بغیر حق اذعان نماید و هلاک گراید و هر که دروغ گفت زبان
 دید ، کسیکه در میان مردم نادان حق را اظهار نماید هلاک میشود (از دست و زبان ایشان آزار میبیند یا کشته
 میشود) و جهل و نادانی بس است برای مردی که قدر و منزلت خود را نشناسد (زیرا جهل خود مستند
 سایر نادانیهاست از قبیل ادعای بیمنی نمودن و دروغ گفتن و مردم خدا پرست ذاتیت و آزار رساندن) پس را سخ
 و پایه حکمی که بر تقوی و پرهیزکاری استوار است هلاک و تباه نمیشود و ذرا رعایت قوی بر اثر آن تشنه
 نماند (احتیاطی که روی اساس تقوی است و راست از تبلیغات دشمن باطل نمیشود و کشت و عملی که از روی اصول تقوی
 باشد از گری فرو و فداخت نخواهد شد بر خلاف کشت و عملی که از روی غیر تقوی است که باندک سببی در معرض هلاکت
 واقع میگردد ، چنانکه خداوند در قرآن کریم (۹۱) میفرماید : أَفَنُؤْتِيهِمْ أَتَسُبُّ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ نَفْوًى مِّنْ
 اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ تَنُؤْتِيهِمْ أَتَسُبُّ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَعْرٍ جَوْفٍ هَٰؤُلَاءِ قَاتِلُ أَوْلِيَٰهِ فِي نَافِثَتِهِمْ
 یعنی آیا کسیکه باندک بنیان دین خود را بر تقوی و پرهیزکاری از خدا و خوشنودی در طلب بدست آورد ، یا کسیکه باندک
 بنیان دینش را بر کنار رودی که زیر آن بر ورسیل تن شده نزدیک بخوابی است ، پس نهمید شود و فرود آید و آتش
 و وزخ (و در خانههای خود مان پنهان شود) برای تفته و فساد بیرون نیاید) و اخلافاتی که بین شماست
 اصلاح کنید و توبه (بازگشت بسوی خدا و پشیمانی از کردار زشت) در عقب شماست (هر موقع از معاصی پشیمان
 شد بر توبه باز گردید که از شما جدا نیست) و هیچ سپاسگر ازنده ای (چون نعمتی بیند) حمد و سپاس نباید بکند
 مگر پروردگارش را (زیرا جمیع نعمتها از اوست) و هیچ سرزنش کننده ای (چون شتری بیند) ملاست و سرزنش
 نباید بکند مگر خودش را (زیرا از شتر اوست خود اوست که بآن شتر گرفتار شده است ، چنانکه خداوند مثال قرآن
 کریم (۷۹) میفرماید : مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ
 فَمِنْ نَفْسِكَ یعنی آنچه را که از نیکی تو میسر شد از جانب خداست و آنچه که از بدی تو میسر شد از جانب توست ،
 معاصی که در از زشت تو سبب آزار است)

(١٧) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ +

(- فِي صِفَةِ مَنْ يَتَصَدَّقُ لِلْحَكِيمِ بْنِ الْأَمَةِ وَلَيْسَ لِدُنْيَا هِمْلٍ -) :

إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ : رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ ،
فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ يَدْعِيهِ وَدُعَاةِ ضَلَالِهِ ،
فَهُوَ قِسْطٌ لِمَنْ أَفْتَنَ بِهِ ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيٍ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ ، مُضِلٌّ لِمَنْ
أَقْنَدَى بِهِ فِي جَوْنِهِ وَبَعْدَ وَفَائِهِ ، تَمَالُ خَطَايَا غَيْرِهِ ، وَهُنَّ
بِحُطْبَتِهِ ، وَرَجُلٌ قَسَّ جَهْلًا ، مُدْضِعٌ فِي جُهَالِ الْأَمَةِ ، غَادِرٌ فِي
أَنْبَاشِ الْفِتْنَةِ ، عَمِيحٌ فِي عَقْدِ الْهَدَنَةِ ، قَدَسَمَاءُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا
وَلَيْسَ بِهِ ، بَكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ مِنْ جَمِيعِ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ ، حَتَّى إِذَا
أَرْتَوَى مِنْ مَاءِ الْجِنِّ ، وَاكْتَزَمَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا
ضَامِنًا لِلْخَلِيقِ مَا أَلْبَسَ عَلَى غَيْرِهِ ، فَإِنْ تَزَلَّتْ بِهِ إِحْدَى أَلْبَمَاتِ
هَبَّالَهَا خُشُوعًا مِنْ رَأْيِهِ فَرَقَعَ بِهِ ، فَهُوَ مِنْ لَبِيسِ الشُّبُهَاتِ مِثْلُ
نَجْمِ الْهَيْكُوتِ ، لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ ، فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ
يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ ، جَاهِلٌ جَبَّاطٌ
جَهَالًا ، غَائِرٌ كَابُ عَشَوَابٍ ، لَمْ يَعْصَ عَلَى الْعِلْمِ بَصْرٌ مِنْ قَاطِعِ
يُذِرِي الرُّوَايَاتِ إِذْ رَأَى الرِّجْحَ الْهَيْبَمَ ، لَا مِلَّةَ وَاللَّهِ بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ

عَلَيْهِ، وَلَا هُوَ أَهْلٌ لِّإِفْوَضِ إِلَيْهِ، لَا يَحْسَبُ الْعِلْمُ فِي شَيْءٍ مِّمَّا أَنْكَرُوا
وَلَا هَرَى أَنْ مِنْ وَدَّاءٍ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لِّغَيْرِهِ، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ
أَكْتَنَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ هَمَلٍ نَفْسِهِ، تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدِّمَاءُ،
وَتَعِجُ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ. إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهْلًا، وَ
يَمُوتُونَ ضَلَالًا، لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَى حَوَالِقَتَهُ
وَلَا سِلْعَةٌ أَنْفَقَ بَيْعًا وَلَا أَغْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ
وَلَا عِنْدَهُمْ أَنْ كَرُّ مِنَ الْمَعْرِفِ وَلَا أَغْرَفُ مِنَ الْمَكْرِ. *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است درباره کسیکه بیان مردم حکمانی میکند و لائق
این منصب نیست :

دشمن ترین خلائق نزد خدا (کسانی که برگزمت حق شامل حال ایشان نمیشود) دومرند (اول)
مردی که خداوند او را (بسبب خصمان و منافقان) بخود واگذار داشته ، پس (چنین مردی چون هر چه بخواهد)
انجام میدهد (از راه راست منحرف گردیده و بعضی جهت آورد دعوت مردم بفضیلت و کمالات و کمالات
داده است) دوست دارد باینکه سخنی بگوید که سبب حادث چیزی در دین شود که از دین نبوده و مردم را بکارهای نادر
علمی وادارد (پس این مرد بسبب فتنه و فساد است برای کسی که پوخته او در فتنه واقع شده ، و گمراه است
از راه کسی که پیش از او راه راست رفته (بر طبق کتاب سنت رفتار کرده) و گمراه کننده است که نیز او را
زنده بودن وجهه از مردنش از او پیروی میکنند (بسبب ضلال او که او را در حق) بارگهان غیر خود را
حل کرده و در گمراهی خویش هم میباشد (دویم) مردی که نادانیه را در خود جمع کرده (و بوسیله آنها)
مردم نادان را گمراه میکند ، در تاریکیهای فتنه و فساد پیغمبر است (از آنکه راه نجاتی برای او نیست)
در موقع اصلاح کردن (میان مردم) گمراه است (راه اصلاح میان ایشان را نمیداند و بخواهی است) خواص او را

و نامی مانند حال آنکه ناوان است ، صبح کرد و هر روز در پی زیاد کردن چیزی بود که آن بهتر از بسیار است
 تا اینکه بان رسید و سیراب گردید از آب متعفن گنبدیده و پر شد از مطالب یهوده (جمع کرد چیزی را که
 کنار کرد و او را بر خلاف حق نموده و مانند آب گنبدیده زیان آورد ، زیرا آب متعفن علاوه بر اینکه رفع تشنگی نمیکند بسبب
 بیاریهای گوناگون میگذرد) میان مردم برای حکم دادن نشسته و با آنچه که بر غیر او شباهه است خود را
 و نامیدند (برای اصلاح نموده و هر شکلی قیاس است) اگر باو یکی از مسائل مشکله عرضه شود در پاسخ آن سخنان
 بیمنی و یهوده را زاری خود تهیه نموده (بطریق سخنان حکم میدهد) و بد رستی آنچه در جواب گفته یقین دارد ،
 او در خلط نمودن شبهات (بیکدیگر زاری غریب عوام) مانند تیدن تار عنکبوت است (برای جد کس ،
 چنانکه عنکبوت بعلاب وین خود تازی بافته که پایه محلی ندارد و بوزیدن نسیمی از هم جدا میشود ، سخنان بیمنی این مرد هم چون
 بنای صحنی ندارد بیک شکل کردن جزئی از این میبرد ، و در آنچه را که گفته مرد میماند) نمیداند آیا درست
 حکم کرده یا بخطا رفته ، اگر درست حکم نموده میترسد که مبادا خطا کرده باشد و اگر غلط گفته امید دارد
 (که مردم بگویند) درست حکم کرده ، ناوان است و در نادانیه هم بسیار اشتباه میکند ، چشم
 او کم نوازش است (که در تاریکیهای جلوف نادانی دامانده نمیداند از کدام راه برود) و بسیار سوار بر شتر نانی
 میشود که پیشین راه خود را نمی بینند (در مسائل مشکله حیران و سرگردان است نینداند چه جواب دهد) بواسطه
 نادانی جواب ندان نکتی نمیداند بد (آنچه بگوید از روی وهم و خیال است و در هیچیک از مسائل علم یقین
 ندارد) روایات را (از روی بی افلاهی و نفصید حجت و بطلان آنها) باو میدهد مانند باوی که گیاه
 خشک بیغایده را پر از کند میکند (مقصود از آن روایات با نفصید حجت و جای استمال از انید اندکی است)
 روایات را بدون سبب هر جا نقل میکند (گویند بخدا با پای و توان نیست) (از علم و دانش بهره ای ندارد)
 پاسخ دادن پرستی که از او می شود ، و آنچه باو تفویض شده (از احروین و دنیای مردم) بیانفت
 ندارد ، و چیزی را که او آشکار کرده گمان نمبرد دیگری علم بر آن دارد (بسبب جل مرتب که نمیداند و
 مدعی است که میداند ، گمان میکند آنچه برای او معلوم نیست برای دیگران نیز مجهول است و راه حق ندارد) و باور
 نمیکند که برخلاف آنچه گفته دیگری را دانی است (چون خود را اعلم از همه میدان گمان میکند کسیر بر خلاف
 گفته او سخن نیست) و اگر امری بر او ناریک باشد (در جواب مسنده ای بازماند) چون دانست که آنرا
 نمیداند (از دانش) میوشاند و نمیکند از آشکار گردد (ناگویند که او داناست) و بسبب حکمائی که
 بظلم و ستم صادر کرده خونهای ناحق ریخته شده بزبان حال فریاد میکنند ، و میراثها از دست میر

او آواز بلند می‌آید (که با حق بصاحتش رسیده) بخدا شکایت میکنم (و در خود را اظهار می‌نمایم) از
 که او بجهل و نادانی زندگانی میکند و بر ضلالت و گمراهی می‌میرد، متاع و کالای کامد تر و بیشتر
 از کتاب خدا در میان ایشان نیست موقی که بدستی خوانده تغییر و تبدیلی در آن ندهند، و متاعی
 روا بر و گرانها تر از آن نیست هرگاه تحریف و تغییر در آن داده شود (در طبق اغراض باطله تا و بطلان)
 و نزد ایشان چیزی زشت تر از معروف و نیکوتر از مکر نیست (زیرا اغراض آنان و بسکی بخیر می‌دارد
 که در دین مکر دیده است) .

(۱۸) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿فِي ذَمِّ اخْتِلَافِ الْعُلَمَاءِ فِي الْقَضَا﴾

نَزِدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَحُكِّمُوا فِيهَا بِرَأْيِهِ ،
 ثُمَّ نَزِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بَيْنَهُمَا عَلَى غَيْرِهِ فَحُكِّمُوا فِيهَا بِخِلَافِهِ ، ثُمَّ يَجْمَعُ
 الْقَضَا بِذَلِكَ عِنْدَ الْأَمْرِ الَّذِي اسْتَفْضَاهُمْ فَصَوَّبُوا أَرَاءَهُمْ جَمِيعًا ،
 وَاللَّهُمُّ وَاحِدٌ ، وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ ، وَكَلَامُهُمْ وَاحِدٌ ، أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ
 تَعَالَى بِالْإِخْتِلَافِ فَاطَاعُوهُ ؟ أَمْ طَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ ؟ أَمْ أُنْزِلَ
 اللَّهُ سُجَّانَهُ دِينًا ثَانِيًا فَاسْتَحْجَانَهُمْ عَلَى إِتْمَامِهِ ؟ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ
 لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى ؟ أَمْ أُنْزِلَ اللَّهُ سُجَّانَهُ دِينًا ثَانِيًا
 فَقَصَّرَ الرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَانِهِ ؟ وَاللَّهُ
 سُجَّانَهُ يَقُولُ : مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ، وَقَالَ فِيهِ يَتَبَّانِ كُلِّ
 شَيْءٍ ، وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا ، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ

فَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا.
وَأَنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنَسِيُّ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَنفَعُنِي عَجَائِبُهُ، وَلَا
تَنْقُصُنِي غَرَائِبُهُ وَلَا تَكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِدَارٍ ۝

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است در مذمت علمائی که فتوای مخالف میدهند
(و حکم از از روی ادله شرعی، بلکه برای خود و از روی قیاس بنمایند) :

مسئله ای از احکام دین از یکی از علما پرسیده میشود او برای خود راجح بآن فتوی میدهد
همان مسئله از قاضی دیگری سوال میشود فتوای او برخلاف قاضی اولی است، آنگاه ایشان
با حکمهای خلاف یکدیگر روبرو میشوند که آنها را قاضی قرار داده گرد میآیند (و از او تصدیق میخواهند)
قاضی القضاة رأی بر آنان را درست میداند در صورتیکه خدای ایشان یکی و پیغمبر آنها یکی و کتابشان
یکی است (پس حکم یکست مسئله را با اختلاف بیان کردن برای چیست و تصویب قاضی القضاة درستی نمیکند
اختلافات را از روی چه بنای است ۱۹) آیا خداوند سبحان ایشان را امر فرموده که مخالف یکدیگر (در
حکم کنند) فتوی بدهند آنان هم فرمان او را پیروی کرده اند ؟ (بدیهی است چون اختلاف بسبب حیرت
و سرگردانی است امر آن خداوند متعال ثابت نیست) یا اینکه آنان را از اختلاف نهی نموده و آنها مصیبت
و نافرمانی کرده اند (پس سلب درست قاضی القضاة آراء مختلفه را و حکم کردن برستی بر آنها جایست) یا اینکه
خدای متعال دین ناقصی فرستاده و برای تمام آن را ایشان ملکت و یاری خواسته است ؟ (این نیز
درست نیست. زیرا ملکت خواستن خالق از مخلوق خلاف عقل است) یا اینکه خود را شرکست خداوند میداند و
(بر طبق رأی خویش بهر نحوی که بخواهند) حکم میدهند او هم راضی است ؟ (این نیز باطل است، زیرا بدیهی است
که خدا را شرکی نیست) یا اینکه خداوند دین تامی فرستاده (و سبب اختلاف قضات آنست که رسول خدا
صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ در تبلیغ و رساندن آن کوتاهی نموده ؟ و حال آنکه (چنین نیست، زیرا) خداوند
متعال میفرماید (در قرآن کریم که بوسیله رسولش بر دم تبلیغ فرموده (۱۶) (۳۸) : هیچ چیز را در قرآن
فرو گردانده ایم (آنچه باید گوئیم بیان نموده ایم) وَقَالَ : رَبِّهِ يُبَيِّنُ لَكُمْ كُلِّ شَيْءٍ یعنی و فرموده و در آن
هر چیزی بیان شده (این جمله مضمون قول خداوند سبحان است که در (۱۶) (۳۸) میفرماید : وَزَيَّلْنَا

عَلَيْكَ الْكِتَابُ يُبَيِّنُ لَكُلِّ شَيْءٍ مِنْ قُرْآنٍ بَرُّوْهُ سَتَعْلَمُوْنَ (وذكر فرموده است
که بعضی از قرآن تصدیق میکند بعضی دیگرش را و اختلافی در آن نیست ، پس فرموده (در قرآن کریم
سر (۱۳۳)) این قرآن اگر از جانب غیر خداوند بود (چنانکه کفار و منافقین عقیده داشتند که از جانب خدا
نیست ، بلکه بشری از ایشان کرده) هر آینه در آن اختلاف بسیاری می یافتند (زیرا کلام بشر از جهت
لفظ و معنی خالی از نقل و فساد نیست و چون در قرآن اختلافی از قبیل تناقض معنی و تفاوت نظم یافت نشده و دلیل بر
آنست که آنرا بشر نگفته ، پس از جهل این بیانات دانسته شد که رسول اکرم در تبلیغ احکام کوتاهی کرده و هیچ چیز بسبب
اختلاف قضات نیست مگر جهل و نادانی ایشان بکتاب خدا ، و البته چنین اشخاصی بایسته حکم دادن نیستند)
و ظاهراً قرآن کریم شگفت آورد و بیکو و باطن آن زرف و بی پایان است (پس هر کس اسرار آن بدست نیاید)
و بجانب غریب (نجات داوران) آن بایانی ندارد (هر چند در تحصیل آنها کوشش شود) و تا یکیها (ی
جهل و نادانی و شبهات) رفع نمیکرد و دیگر بوسیله آن .

(۱۹) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَبِيْرٍ هُوَ عَلَى مِنْبَرٍ الْكُوفَةِ يَخْطُبُ ،
فَقَضَى فِي بَعْضِ كَلَامِهِ شَيْئًا غَضِبَ عَلَيْهِ الْأَشْعَثُ فَقَالَ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ : هَذَا عَلَيْكَ لَا لَكَ ، فَخَفَضَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
إِلَيْهِ بَصَرَهُ فَقَالَ :

مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَى مِمَالِي ؟ عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ الْأَعْيُنِ ،
حَاثِكَ ابْنُ حَاثِكَ ، مُنَافِقُ ابْنِ كَافِرٍ ، وَاللَّهِ لَأَفْدَأُ سِرَكَ الْكُفْرِ مَرَّةً
وَالْإِسْلَامُ أُخْرَى فَاذَا كُنْتَ مِنْ وَاحِدَةٍ فِيهِمَا مَا لَكَ وَلَا حَسَبُكَ ،
وَإِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ ، وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْخَشْفَ ، لَحَرَّجُ أَنْ

بِمَقْعَةِ الْأَقْرَبِ ، وَلَا يَأْمَنُهُ إِلَّا بَعْدُ . *
 أَقُولُ : بُرِيدُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ أُسِرَ فِي الْكُفْرِ مَرَّةً وَفِي
 الْإِسْلَامِ مَرَّةً . وَأَمَّا قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّبْفِ
 فَأَرَادَ بِهِ حَدِيثًا كَانَ لِلْأَشْعَثِ مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ بِالْهَمَامَةِ ،
 غَرَفِيهِ قَوْمُهُ ، وَمَكْرَهُهُمْ حَتَّى أَوْفَعَ بِهِمْ خَالِدٌ ، وَكَانَ قَوْمُهُ بَعْدَ
 ذَلِكَ يُسَمُّونَهُ عُرْفَ النَّارِ ، وَهُوَ اسْمٌ لِلْخَادِرِ عِنْدَهُمْ . *

اُرسخمان آنحضرت علیه السلام است با شش ابن فیس ، حضرت در کوفه بالای فُیض
 قطعه بنواخت ، در ضمن بیاناتش سخنی فرمود که شش بر آنجناب اعتراض کرد (در ضمن سخن ، آن بزرگوار
 امر مکتبین را در جنگ با معاویه بیان میکرد ، مردی از اصحاب آنحضرت برخاسته گفت ما از قبول مکتبین نمی‌فرزیم
 و بعد آن اجازه دادی ، بنیدانیم کدام یک از این دو بهتر بود ، پس حضرت سیرت دست بروی دست زده فرمود
 هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَهُ الْعَقْدَةُ یعنی این جزای است که در کار خویش غافل و احتیاط را از دست
 دادی و مرا بقبول آنچه مکتبین گویند وادار ساقید ، شش به قصد حضرت پی نبرد و گمان کرد که آنجناب
 میفرماید این جزای من است که از مصلحت غافل مانده احتیاط را از دست دادم ، و) گفت : این سخن بر ضرر
 و زیان حضرت تمام شد و سودی نداشت ، پس حضرت نگاه نمدی باو کرده فرمود :

چه ترا دانا گردانید (باینکه) چه بر ضرر و چه بر نفع من است ، لعنت خدا (دوری رحمت او)
 و لعنت و نفرین لعنت کندگان بر تو باد ای جولا پسر جولا ، وای منافق پسر کافر (لعن حضرت بر
 شش برای اعتراض او بر آنجناب نموده ، بلکه برای آن بود که با وجود بودن میان اصحاب حضرت نفاق را از
 دست نداده ، همیشه دور و بی میگرد ، و شخص منافق سزاوار لعن است ، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم
 س (۲) می‌فرماید : إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِهَا يَكْتُمُونَ
 لَتَأْتِيَ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّائِعُونَ مِثْلَ كَيْفَ جَعَلْنَا ذُنُوبَهُمْ

روشن ای را که ما فرستادیم بعد از چیزی که در کتاب برای مردم بیان کردیم ، ندانند و جمیع گفت کنند کان
ایشان را گفت و نفرین میکنند . در بعضی تواریخ بیان شده که ائمت و پدرش بر دیانی میبایستند و چون جولانی
موجب نقصان عقل و سفاقت است ، لذا حضرت او را باین اسم سرنش فرموده ، و در بعضی کتب نوشته اند
او را که بر بزرگان گفته بود و سرنش حضرت او را برای آن بود که در راه رقت از روی مکر و بغیر و دشمنی بجایانند
و این نوع حرکت را در لغت چنانکه خوانند ، و بهر تقدیر در تعقیب بیان مذمت و نقصان عقل او فرموده) .
سوگند بخدا در کفر مکر تبه اسیر شدی و در اسلام بار دیگر و درانی و حسب و بزرگی ترا از یکی از این دو سیر
نجات نداد (بسبب اسیری او در زمان کفر آن بود که چون فیلده مراد و شرک استند لکن آراسته بخونخواهی ب
حرکت کرد و در آن جنگ مغلوب شده اسیر گردید و در آخر سه هزار شتر فداده خود را از اسیری نجات داد ، پس
از آن با بقا در دوزخ گذرانده خدمت حضرت رسول شریف شده هلام پذیرفت ، اما بسبب اسیری او در هلام آتش که
بعد از وفات پیغمبر «ص» فرستاده و آن زبان ساکن خضر موت بود ، اهل آن سامان را از دادن زکوة منع کرد
و با بکر سمیت نمود ، پس با بکر زیاد این لید را با جمعی بجنگ فرستاد ، ائمت ایشان جنگ کرد تا یک
در قلعه ای محصور شد ، و زیاد را سخت گرفت و آبروی و تائینش بست ، پس ائمت برای خود و نفرز خود و فرزندانش
امان خواست که او را از آبا بکر بزنند تا در باره ایشان حکم دهد ، و زیاد و لشکرش را بعد از گرفتن امان بقلعه راه دادند
چون وارد شدند بغیر ساکنین قلعه پرداخته ، آنان گفتند که شما با امان دادواید ، زیاد گفت : ائمت بخیر
خودش و ده نفر امان بخورسته ، پس آنها را کشت ، و ائمت را با ده نفر اسیر کرده و نزد آبا بکر فرستاد ،
آبا بکر او را غرق نمود و خواهر خود آنرقیده دختر آبی قحاطه را با و تزویج کرد ، و از او سه فرزند متولد شد : محمد و
اسحاق و اسماعیل ، و محمد این ائمت همان کسی است که در خون سید ائمت «ع» در که بلا شرکت داشت ، و قلعه
چون ائمت از روی بخردی قوم خود را بکشتن داد ، لذا حضرت میفرماید : (هر دیکه قوم خود را بشمشیر کشته
شدن) را آنها باشد و ایشان را بزرگ سوق و در سزاوار است نزدیکان دشمنش بدانند و بیکانگان امینش
ندانند . (سید رضی فرماید)

میکوید : منظور حضرت آنست که مکر تبه ائمت در موقعی که کافر بود اسیر شد و بار دیگر دقتی که
اسلام آورد و بدو ، و اما مقصود سخن آنحضرت در ذمت ائمت کفر و دقتی که شمشیر را بر قوم خود
را آنها باشد ، و ائمت ائمت است با خالد ابن ولید و یار که ائمت در آن شهر قوم خود را فریبند
و با ایشان مکر کرد و تا اینکه خالد بر آنان تسلط یافت و بعد از این ائمت او را سخرافه الکتان میامیدند
یعنی نشانه بلندی آتش و این نشانه زوایا نام گرفته بوده (کنایه از اینکه کفر کنند و نشانه آتش است که هر که

(۲۰) * ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ *

فَاذْكُرُوا عَايِنُكُمْ مَا قَدْ غَابَ عَنْ مَن مَّا مَنَّا مِنْكُمْ لِحَجَرِ عَمٍّ وَوَهْلِنُمْ ، وَ
 نَمِغْنُمْ وَاطْعَمْنُمْ ، وَلَكِنْ حُجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ غَابُوا ، وَفَرِيبٌ قَابِطُحُ
 الْحِجَابُ ، وَلَقَدْ بَصُرْتُ اِنْ اَبْصَرْتُ ، وَاسْمِعْنُمْ اِنْ سَمِعْتُمْ ، وَهَدَيْتُمْ
 اِنْ اَهْتَدَيْتُمْ ، بِحَقِّ اَقْوَلُ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرْتُكُمْ الْعَبْرُ ، وَزَجَرْتُكُمْ عِلَا
 فِيهِ مِنْ جَرٍّ ، وَمَا يَبْلُغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ اِلَّا الْبَشَرُ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که معصیت کار از این بختیهای بعد از مرگ آگاه
 می‌سازد ، گو یا بفراید ای کسانی که دستورات الهی را پیروی نمی‌کنید) :
 اگر شما بچشم ببینید آنچه را که مردگان شما بچشم دیدند هر آینه غفلت می‌شوید و زاری می‌کنید
 (امرونی خداوند را) می‌شنوید و پیروی می‌نمایید ولیکن آنچه را که گذشتگان دیده اند از شما
 پنهان است (و این جهت زاری کرده نیز سبب دارد خدا و رسول و خلیفه بر حق اطاعت و پیروی نمایند)
 و نزدیکست پرده برداشته شود (شما نیز ببینید آنچه زنگان دیده اند) و تحقیق حیوانات نود و اند
 اگر می‌باشید ، و شنوایان کرده اند اگر شنوایان باشید ، و هدایت شده اید (راه درست را
 بشناسان داده اند) اگر قبول هدایت ننمایید ، برستی شما میگویم هر آینه عبرت را شما آشکار گردید
 (بر تنه پنهان) و منع شد شما از آن چیزیکه نهی شده است (پس جای عذر باقی نمانده) و تبلیغ نکنند
 از جانب خدا بعد از رسولان آسمان (بلکه بشر) ارشاد دادند از مردم پست بشر است .
 پس انتظار وقوع نداشته باشید که زشت گان بر شما فرود آیند و احکام الهی را تبلیغ نمایند . *

(۲۱) - ﴿وَمِنْ حُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَّا مَكْرُ، وَإِنَّ ذَرَأَتَكَ السَّاعَةَ تُحْدِثُكُمْ،
تُخَفَّفُوا لِحُفْوَا، فَإِنَّمَا يُنْظَرُ بِأَوَّلِكُمْ أَنْزِلُكُمْ .

أَقُولُ : إِنَّ هَذَا الْكَلَامَ لَوْ وَزِنَ بَعْدَ كَلَامِ اللَّهِ سُجْدَانَهُ
وَبَعْدَ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِكُلِّ كَلَامٍ لَمَالَ بِهِ
رَاجِحًا، وَبَرَزَ عَلَيْهِ سَابِقًا، فَأَمَّا قَوْلُهُ (عَلَيْكُمْ) تَخَفَّفُوا لِحُفْوَا،
فَمَا سَمِعَ كَلَامُ أَفَلٍ مِنْهُ مَسْمُوعًا وَلَا أَكْثَرَ مُحْصُولًا، وَمَا أَبْعَدَ
غَوْرَهَا مِنْ كَلِمَةٍ، وَأَنْفَعُ نُظْفَافَهَا مِنْ حِكْمَةٍ، وَقَدْ بَنَيْنَا فِي
كِتَابِ الْخَصَائِصِ عَلَى عَظِيمٍ قَدَرِهَا وَشَرَفِ جَوْهَرِهَا .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (رابع برکت و قیامت) :

عاقبت و پایان جلوری شماست (بالاخر و هر کس با ما را خواهد دید و بهشت یا بدو نوح دارد
خواهد شد) و قیامت با هر کس در عقب است که شمار اسون میدهد و میراند (چون قیامت بر کس آمدنی است
اندر آنشکه و بنال کسی افتاده و او را براند ، بنابراین) سبک شود (برای او گزارا کند) یعنی گردد
(بر فتنان برسد) که اولی شما را به درشتی و آخری شما را قنطرد (پیشینیا که در فتنه دارد و از او بهشتان کلامی
که آخرین نفر بایشان حق شود تا بنده کاروان یکبار و قیامت دارد شوند . سبب رضی فرماید)

میگویم : بعد از کلام خداوند سبحان و کلام حضرت رسول (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) این کلام
با هر کلامی سنجیده شود بر همان و برتری دارد و از آن بهیگی کرد (هیچ کلامی پایدار آن نخواهد رسید)
و اما آنچه آنحضرت فرموده : تَخَفَّفُوا لِحُفْوَا (سبک گردید تا شنی شود) کلامی از این گونه بهتر و برتری

شنیده نشده، و چه ژرفست عن این کلمه (هر چند بیشتر نازل و تدبر کنی بپایان آن نرسی). و چند این جمله تمام
حکمت و پند تشکیلی (هر شنیدای) را بر طرف میکند، و مادر کتاب خصائص عظمت و بزرگی این
کلمه را شرح داده ایم . *

۲۲ ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حَرْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ
الْجُورُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ، وَاللَّهُ مَا أَنْكَرُوا
عَلَى مُنْكَرٍ، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نِصْفًا، وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا
هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَمَاءُهُمْ سَفَكُوهُ، فَلَنْ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ
لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَنْ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي مَا اللَّيْعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَ
إِنْ أَغْطَمُ حُجَّتَهُمْ لَعَلَّ أَنْفُسَهُمْ، يَنْضَعُونَ أَمَّا قَدْ فَطِنْتُ، وَجُيُوتُ
يُدْعَا قَدْ أُمِيتَتْ، يَا خَبِيَّةَ النَّاعِي ! مَنْ دَعَا وَإِلَى مَا أُجِبُ ؟ وَ
إِنِّي لَرَاغِبٌ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَلَيْهِ فِيهِمْ، فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ
الْتِهَابِ، وَكَفَى بِهِ شَأْنًا مِنَ الْبَاطِلِ وَنَاصِرًا لِلْحَقِّ . وَمِنْ الْعَجَبِ
بَعَثَهُمْ إِلَى أَنْ أَبْرَزَ لِلطَّعْمَانِ، وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ ! هَيْلَتُهُمْ
الْهَبُولُ، لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ
وَإِنِّي لَعَلَى بَيْتَيْنِ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرُ شَبَهَةٍ مِنْ دِينِي . *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در توجیه و سرزنش کسانی که کشتن عثمان را با شخصیت
نسبت دادند مانند طلحه و زبیر ، و سلطان دعوی ایشان را ثابت میکند ، پس از آن جماعت و دلیری خود را اظهار میفرمایند)
آنگاه با شدید شیطانی کرده خود را بر اینجمله و سپاهش گرد آورده تا باز گردد و بجایای خود
جو و رستم (فاسق نهم پیشه گیرد) و برگردد با صلش باطل (جابل نادرست گوید) سوگند بخدا خود داری
کردند از نسبت دادن من منگوری را (نسبت دروغ که من دادند کشتن عثمان در رضای من بر قتل او نیست)
و میان من و خودشان از روی عدل انصاف سخن گفتند (زیرا اگر عدل و انصاف در رفتار میکردند سلطان
دعوی ایشان واضح بود) و (دعوی نادرست ایشان آنست که) حق را (از من) میطلبند که خودشان ترک
کرده اند ، و (خوشخواهی بنمایند از) خونیکه خودشان ریخته اند ، پس اگر من در ریختن آن خون (کشتن
عثمان) با ایشان شرکت کرده بودم آنها را هم بهر دلیلی از آن بود (پس بیان نباید در صدد خوشخواهی عثمان
برآیند ، زیرا آنان نیز قاتل هستند ، نه وارث آن بودند خون او را مطالبه نمایند) و اگر بدین من مباشر
بوده اند ، پس باز خواستی نیست که از ایشان ، و بزرگترین جهنت و دلیلشان (نسبت دادن
شرکت در قتل عثمان بمن) بر زبان خودشان است (زیرا خودشان در قتل او نباشند شرکت داشته اند ، و
من میدانم ایشان در صدد خوشخواهی عثمان نیستند ، بلکه) ششیر بخوابند از مادری که از شیر دادن باز
ایستاده و زنده و میخوانند بنایند یعنی را که مرده (توقع دارند من هم مانند عثمان زوال فقرا و مسلمانان بجز
بخوابند بایشان بدم ، ولیکن من بپایان نخواهم نمود و بدعت او برنیکرد) ای نومیدی کی دعوت میکنی
(را بیکجگ بموافت خویش میخوانی حاضر شو) دعوت کننده کیست و بچه چیز اجابت میشود ؟ (مقصود از
این جمله بیان رد آنست و پستی دعوت کننده آنحضرت است بیکجگ که طلحه و زبیر با عایشه باشند) و من
بجهت خدا بر ایشان و علم او درباره ایمان راضی هستم (آنچه خدای تعالی میان من و ایشان حکم کرده
و جهت بر آنها تمام یافته رضا بیدهیم ، و خداوند بفضایت و صفات کارشان داناست ، و مراد از جهت خدا
فرمان دست بیکجگدن با باغیان ، چنانکه در قرآن کریم (۴۹) (۵۰) میفرماید : وَاِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا مَا ضَلَّ عَلَيْهِمَا قَاتِلٌ يَتَّبِعُ اِحَدَهُمَا عَلَ الْاُخْرٰى فَقَاتِلَا اِلٰى
مَبْعٰى حَتّٰى تَفِىَ اِلٰى اَمْرِ اللّٰهِ فَاِنْ قَاتِلٌ فَاَصْلِحُوْا بَيْنَهُمَا يَالْعٰدِلٰى وَاَقْبِلُوْا اِلَآئِ اللّٰهِ
بِحَبِطِ الْعَفْوَ طٰهِنَ یعنی اگر دو مومنین با یکدیگر کارزار کردند میان ایشان ساز صلح دهید و اگر یکی از این
طائفتان قتل شدی بستم کرد و صلح راضی گشت کارزار کنند با کسی تا نیکه نقدی کنند تا نیکه خبر بگردند و امر فرمان را

پرو کند ، پس اگر با حق باز کرده جنگ را ترک نمایند میان ایشان اصلاح کند بالتوبه ، و عدالت داشته باشند
 که عدالت کنند کار دوست میدارد . خلاصه منظر حضرت آنست که من فرمان خدا را می بستم) پس اگر ایشان
 سرکشی نمایند (از راه حق پروی نکنند) بزندگی شمشیر را با آنها حواله میکنم (آنان را بقتل میرسانم) که
 ایشان را برای بهبودی از باطل (بیماری جورستم) کفایت میکند و حق را یاری مینماید ، و شکفت
 است پیغام دوستان ایشان بسوی من که برای نیزه زدن بیرون بیایم و برای شمشیر کشیدن
 یکجا برویم بارهاشم ! مادرشان بفرایشان بنشینند ، هیچ وقت من بجنگ نهدیدم و از
 ضرب شمشیر نمیرسیدم ، و من بوجود پروردگار یقین داشته و درین خوش شگفت و شهبازی
 نزارم (نهدیدم و نرسیدم نزد او کسی است که بخدای خود یقین نداشته و در نفس شبیه دارد و این جهت از
 مرگ گذشته شدن میرسد) .

(۲۳) ﴿ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ﴾

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْأَمْرَ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَهَطَرَانِ الْمَطَرِ
 إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَسَمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ
 لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونْ لَهُ فِتْنَةً ، فَإِنَّ الْمَرْءَ
 الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ دَنَاءَةً نَظَرُ فَيُخْشَعُ لَهَا إِذَا ذَكَرَتْ وَتَغْرِي بِهَا
 لِثَامُ النَّاسِ كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْظُرُ أَوَّلَ فَوْزِهِ مِنْ
 قِدَاحِهِ تَوَجُّبُ لَهُ الْمُغْنَمُ ، وَهَرَفُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمُ ، وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ
 الْمُسْلِمُ الْبَرِيءُ مِنَ الْجَبَانَةِ يَنْظُرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ : إِمَّا
 دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ ، وَإِمَّا رِزْقُ اللَّهِ فَإِنَّهُ هُوَ ذُو أَهْلٍ

وَمَالٍ وَمَعَهُ دِينُهُ وَحَسْبُهُ . إِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا ،
وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ لِأَقْوَامٍ ، فَأَحْذَرُوا
مِنْ اللَّهِ مَا حَذَرَ كَرَمٌ مِنْ نَفْسِهِ ، وَأَخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِعَذَابٍ ،
وَأَعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِنَفْسِهِ يَكَلْهُ اللَّهُ
لِمَنْ عَمِلَ لَهُ . نَسَّأَ اللَّهُ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ ، وَمُعَابَشَةَ السَّعْدَاءِ ،
وَمُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ . *

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلَ وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ عَنْ عَشِيرَتِهِ
وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَالسِّنِينَ ، وَهُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ حِطَّةً مِّنْ
وَرَائِهِ ، وَالْمَهْمُ لِسَعْيِهِ ، وَأَعْظَمُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلِهِ إِذَا
تَرَكَتْ بِهِ ، وَلِسَانُ الصَّدِّيقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرًا لَهُ مِنْ
الْمَالِ يُورِثُهُ غَيْرُهُ . *

وَمِنْهَا : أَلَا لَا يَعْدِلُنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْفَرَايِدِ بِرَى بِهَا الْخَصَاةَ
أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ ،
وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا يُقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةً وَ
يُقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَبَدٌ كَثِيرَةٌ ، وَمَنْ تَلَّنَ حَاشِيَتَهُ بَسَدِمٌ مِّنْ قَوْمِهِ لَمَوْءٍ
أَقُولُ : الْغَفِيرَةُ ههنا الزِّيَادَةُ وَالْكَثْرَةُ مِنْ قَوْمِهِمْ لِلْجَمْعِ

الْكَبِيرُ : الْجَمُّ الْغَفِيرُ وَالْجَمَّاءُ الْغَفِيرُ ، وَهَرُوى عَفْوَةً مِنْ أَهْلِ أَوْ
 مَالٍ ، وَالْعَفْوَةُ الْجَبَّارُ مِنَ الثَّغْيِ ، يُقَالُ : أَكَلْتُ عَفْوَةَ الطَّعَامِ
 أَيْ خَبَارَهُ . وَمَا أَحْسَنَ الْمَعْنَى الَّذِي أَرَادَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِقَوْلِهِ :
 وَمَنْ يَفْضِ بِدُهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إِلَى تَمَامِ الْكَلَامِ ، فَإِنَّ الْمُسْكَّ
 خَبَرَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إِنَّمَا بِمُسْكُ نَفْعٍ بَدٍ وَاحِدٍ فَإِذَا أَحْتَاجَ إِلَى
 نُصْرَتِهِمْ وَأَضْطَرَّ إِلَى مُرَافَدَتِهِمْ قَعْدُوا عَنْ نُصْرِهِ ، وَتَنَاقَلُوا عَنْ
 صَوْنِهِ ، فَتَنَعَ مُرَافَدَ الْأَبْدِيِّ الْكَثِيرَةَ ، وَتَنَاهَضَ الْأَنْدَامُ الْجَمَّةَ .



از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است (در آن تفصیلاً ایندیده که بر اخبار رشک
 بنزد و باغبان دست بردارده که از روی ریا و خود نمائی کاری نکنند و فوائد صلوة رحم و مهربانی و ملکات
 بخویشان را بیان میفرماید) :

پس از ستایش خداوند و درود بر پیغمبر (ص) فرمان الهی (آنچه مقتدر است) فرود
 میاید بسوی هر کس مانند دانه های باران از آسمان بر زمین قسمت هر کس زیاده ای کم و مبرسد
 (هر کس با آنچه خداوند متعال از روی حکمت و عدالت برای او تعیین نموده بهره مند بگردد ، چنانکه در قرآن
 کریم س (۳۳) ی (۳۲) میفرماید : نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بَيْنَا
 آنچرا که باید در زندگانی دنیا با آنها برسد بین ایشان قسمت نمود ایم ۰ و در س (۱۵) ی (۳۱) میفرماید : وَ
 إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ یعنی هیچ چیز نیست که
 آنکه خزینة های آن در تحت تصرف است و نمیفرستیم آنرا اگر باندازه ای که معلوم شده) بنا بر این هرگاه
 یکی از شما در اهل مال یا در وجود شخص برادر (یعنی) خود زیاده ای بیند نباید سبب قسمة و فساد
 او گردد (رشک بر او نبندد خود را در مخالفت دنیا و آخرت بیندازد) زیرا امر و مسلمانان را در سبک (بر دیگری رشک

نیزه) پستی و عاری الظهار کرده تا سر زبان مردم بفتند و بر اثر آن بمقتدر شود و کوتاه بینان پست
 بسبب آن بر او برانگیخته شوند مانند قمار باخته است که از اولین تیرهای خود فیزی و بدون لطف قدرت
 تا بلکه غنیمتی بدست آورده خسارت خود را جبران نماید (خلاصه تفسیر و درویش نهی دست که امثال اولون
 خود را با مال و مال و اولاد بسیاری بپند نباید برایشان رشک برده در مصیبت افتد و با آنها بدخونی کند یا در
 برابر آنان فروتنی نماید ، بلکه باید اظهار بی نیازی نموده اندوه در دل خود را داند و دست بر آن گمارد که آنچه
 سبب پستی و عاریست از او ظاهر نشود و آبرو و شرف خویش را نیکو نگهدارد و همیشه خوشحال و قنطراوانی
 نعمت باشد مانند قمار باخته ای که انتظار بردن را بیکشد) و همچنین مرد مسلمان تنگدست که از زیادت
 (بخا در خلق) دوری نموده یکی از دو چیز نیکو را از جانب خدا انتظار میرسد : یا دعوت کننده خدا را
 (مگر که همکس بابوی خدا بخواند) پس آنچه نزد خدا مییابد (از نعمت های آخرت) برای او بهتر (از نعمت های
 دنیا) است ، یا روزی خدا را (در دنیا) پس او صاحب اهل و مال گردد و در حالتیکه دین و حسب او
 (علم و ادب و بردباریش) با او است ، با تحقیق مال و اولاد متاع دنیا است (که فانی میگردد) و
 عمل نیکو متاع آخرت است (که باقی و برقرار میماند) و گاه باشد که خداوند بکوهی هر دو را اعطا میفرماید
 (هم از دنیا بهره ببرند و هم از آخرت) پس (آنچه مقدار است رضاداده مصیبت و فانی نمیشود) و
 از عذاب خدا که بآن ترسانیده است شمارا ترسید ، و ترسیدن شما از روی عذر و بهانه نباشد
 (مانند ترسیدن خردمندان که میترسند مباد اگر قمار خطا و تقصیری شوند) و عبادت کنید (خدا را)
 نه بقصد جلوه دادن نزد مردم و خود را ، بزرگسایه برای غیر خدا کاری انجام دهد خداوند اجر
 او را با کسیکه برای او آن کار را انجام داده محول میسازد (تا نزد خود از او بخواهد ، و چون حضرت
 در جمع گفتار و کردارش کسیرا غیر از خدا در نظر داشته در اینجا شروع بدعا میفرماید :) از خدا میطلبم
 مرتبه های شهیدان را (که در بلا نیکیا بودند) و زندگی کردن با خوشبختان را (که بکس رشک
 نبرند) و مرافت با پیغمبران را (که کاری از روی ریاء خود نمایی نکنند) .

ای مردم هیچکس از طایفه و خویشان خود بی نیازیست هر چند صاحب مال و دارائی
 باشد و بدست و زبان آنها که از او دفاع و یاری نمایند حاجت دارد و نزدیکان تنهائی برای حفظ
 انقیاب او مهمترین اشخاصند و بهتر میتوانند پراگندگی و گرفتاری او را منفع سازند و در هنگام سختی
 و بیستاد های ناگوار اگر برای او پیش آید بر او (از بختگان) مهربانترند ، و نام نیکو که خداوند

بشخص در میان مردم عطا فرماید بهتر است برای اواز ثروت و دارائی که برای دیگری میراث گذارد
(زیرا نام نیکو در میان مردم سبب بشود که از خویشان و بیگانگان هر که بشنود برای او طلب مغفرت کند و نثار است
فقط بارت برنده توبه بخشد. پس صرف مال در طلبی که چنین نام نیکو برای شخص بهتر است از بانی گذاردن ثل
و ثروت برای وارث، داین همه اشاره است باینکه شخص باید از صرف مال درباره خویشان در بیغ نموده و
بایشان کمک و دستگیری نماید. *

و قسمتی از این خطبه است: آگاه باشید نباید روگرداند یکی از شما از خویشان خود
آگاه که ببیند آنها را در فقر و پریشانی و بایستی بایشان احسان نماید مالی را که زیاده میشود و اگر از
دادن آن خود داری نماید و کم نیکو دگر آنرا صرف کند (خداوند عرض را خواهد داد) و هر که از
طایفه خویش دست بکشد (آنها را کمک و دستگیری نماید) پس، از ایشان یک دست گرفته شده
و از او دستهای بسیار، و کسیکه (بخویشان خود) متواضع و مهربان و همراه باشد دوستی
همیشگی آنها را بخود جلب میکند. (بندرضی فرماید: ۱) *

میکویم: عَفْوَةٌ در این خطبه بمعنی زیادتی است، چنانکه در عرض جمع کثیر بگویند:
بِمِ عَفْوٍ وَجَاءَ عَفِیرٌ، در روایتی بجای آن عَفْوَةٌ گفته شده، و عَفْوَةٌ چیز نیکو
گویند، چنانکه گفته میشود اَكَلْتُ عَفْوَةً اَلْظَّاهِرِ یعنی طعام نیکویی خوردم، و چه خوش
مفائی اراده فرموده است حضرت از فرمایش خود: وَ مَنْ بَقِضَ يَدَهُ عَنْ عَفْوٍ يَدِهِ اِلَى
زیرا هر که همراهی و نفع خود را از خویشانش باز دارد یک کمک را از آنها در بیغ نموده، پس هر که
بخشش و باری ایشان حاجت پیدا کند و بخواهد که آنها را کمک کنند، از باریش خودداری
نمایند و بگرفت او گوشش نمیدهند، بنابراین از مساعدت دستهای زیاد و همراهی
قدیمهای بشمار محدود میماند. *

(۲۴) * وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: *

وَلَعَمْرِي مَا عَلَى مِنْ فِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَاطَبَا الْغَيَّ مِنْ اِذْ هَذَا

وَلَا إِيمَانٍ ، فَأَنفَوُا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ ، وَفِرُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ اللَّهِ وَأَمْنُوا
فِي الدِّينِ تَهْبِئْ لَهُ ، وَقَوْمُوا بِمَا عَصَبُكُمْ ، فَعَلَى ضَامِرٍ
تَفْلِحُكُمْ أَجْلًا إِنْ لَمْ تَمْنُوهُ عَاجِلًا .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در اظهار ثبات قدم و ایستادگی خود در جنگ
زنده ، و قول کبریا گفته آنحضرت در کارزار شستن بنیاد نادرست دانسته ، و مردم را بتقوی و پرهیزگاری
ترغیب می نماید) :

بجان خودم سوگند در جنگیدن با کسی که مخالفت حق کرده و در راه ضلالت و گمراهی قدم
نهاده است نماند و دستش نیکنم (زیرا جنگیدن با مخالفین حق و جنبه سهل انگاری و سستی در آن بصیحت
است) پس ای همدکان خدا از خدا بپرهیزید (سخن بجا گویند و کار نا شایسته نکنند) و از خدا بسوی خدا
بگریزید (از خشم او در پناه رحمتش ، و از عذاب او در پناه آمرزشش ، و از عدل او در پناه فضلش) و در
راه واضح و روشنی که جلوه شایسته قرار داده (راه راست شریعت) بروید ، و قیام کنید بچیزیکه تکلف
نموده است شمارا (با انجام او امر شریعتیه) پس (چون بدستورات الهی رفتار کرده او امر شریعتیه را انجام داده)
اگر در دنیا رستگار نشدید علی ضامن فیروز و زی و رستگاری شما در آخرت است .

(۲۵) - وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ تَوَلَّيْتُ عَنْهُ الْأَخْبَارُ بِأَسْنِبِلَاءِ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى
الْبِلَادِ ، وَفَدِمَ عَلَيْهِ عَامِلَاءُ عَلَى الْبَيْتِ وَهُمْ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ
وَسَعِيدُ بْنُ نَمْرَانَ لَمَّا غَلَبَ عَلَيْهِمَا بَنُو أَبِي رُطَالَةَ ، فَهَامَ عَلَيْهِمَا
عَلَى الْبَيْتِ فَجَرَّ ابْتِشَافُ أَصْحَابِهِ عَنْ الْيَمَادِرِ وَضُفُفَ لِقَائِهِمْ لَهُ فِي الزَّيْتِ فَقَالَ :

مَا هِيَ إِلَّا الْكَوْفَةُ أَفِضْهَا وَأَبْطُهَا . إِنْ لَمْ تَكُنْ فِي إِلَّا أَنْتِ هَبْتُ
أَعَاصِيرُكَ فَفَجَّكَ اللَّهُ (وَنَمَثَلَ يَقُولُ الشَّاعِرُ) :

(لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَبَرُ بِأَعْمُرٍ وَإِنِّي * عَلَى وَضْرٍ مِنَ ذَا الْإِنَاءِ فَلَيْلٍ)

(ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :) أُنَيْتُ بُسْرًا قَدْ أَطْلَعَ الْهَمَّ وَإِنِّي

وَاللَّهِ لَا طُنُّ أَنْ هُوَ لَاءُ الْفُؤْمِ سَبْدُ الْوَنِّ مِنْكُمْ بِأَجْمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ

وَنَفَرُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ ، وَتَمَعَصَبْتُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَيِّ وَطَاعْتِهِمْ إِمَامَهُمْ

فِي الْبَاطِلِ ، وَبَادَأْتُمْ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتَكُمْ ، وَ

بِصْلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادَكُمْ ، فَلَوْ أَتَيْتُمْ أَحَدَكُمْ عَلَى قُعْبٍ

لَحَشِبْتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَافِيهِ . اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَأْتُهُمْ وَمَلَوْنِي

وَسَمْتُهُمْ وَسَمَوْنِي ، فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبْدِلْ لَهُمْ بِي شَرًّا

مِنِّي ، اللَّهُمَّ مَثْ قُلُوبَهُمْ كَمَا بَمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ . أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ

أَنْ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فَرَّاسٍ ابْنِ غَنَمٍ ،

(هَذَا لِكَلِّ لَوَدَعَوْتُ أَنَا لِكَلِّ مِنْهُمْ * فَوَارِسُ مِثْلِ أَرِيْبَةِ الْحَجِيمِ)

(ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمِنْبَرِ) .

أَقُولُ : الْأَرِيْبَةُ جَمْعُ رِيٍّ وَهُوَ التَّحَابُ ، وَالْحَجِيمُ هَهُنَا

وَفُنَّا تَصَبُّفٌ ، وَإِنَّمَا خَصَّ الشَّاعِرُ تَحَابَّ التَّصَبُّفِ بِالذِّكْرِ لِأَنَّهُ أَشَدُّ

جُولًا وَاسْرِعْ خُفُوفًا ، لِأَنَّهُ لَا مَاءَ فِيهِ ، وَإِنَّمَا يَكُونُ الْخَبَابُ
ثَقِيلَ اللَّبْرِ لَا مِثْلَئِهِ بِالْمَاءِ ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ فِي الْأَكْثَرِ إِلَّا
وَمَنْ أَلْسِنَاءُ . وَإِنَّمَا أَزَادَ الشَّاعِرُ وَصْفَهُمْ بِالسَّرْعَةِ إِذَا دُعُوا
وَالْإِغَائِثُ إِذَا اسْتُغِيثُوا ، وَالِدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ :
- (هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَنَاكَ مِنْهُمْ) -

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است . چون اخبار پی در پی باجناب میرسید
که اصحاب و لشکر معاویه بر شهر بادست یافته اند و عبید الله بن عباس و سعید ابن نمران که از
جانب آنحضرت بر شهر مین والی و حاکم بودند پس از غلبه بر این ابی اریطه برای ایشان در کوفه
نزد آن بزرگوار آمدند (و سبب بیرون آمدن آنها از مکه آن بود که در صفا و یکی از شهرهای مکه گردوی از دست
عثمان بودند که برای مصطفی با حضرت امیر بیت کردند تا وقتی که مردم عراق با آنحضرت مخالفت نمودند و در مسیر
هجرت آن بی بکر استند ، و ظلم و تعدی اهل شام بسیار شد . ایشان هم فرصت بدست آورد و بنام خویشان
عثمان با عبید الله بن عباس و سعید ابن نمران مخالفت کردند ، چون این خبر با آنحضرت رسید نمایان ایشان
نوش و آماناز نمودند ، آنها در جواب نوشتند که ایستای عبید الله و سعید را از این شهر غزلی کنی تا ما را آشتی
کنیم ، و بعد نامه آنحضرت را برای معاویه فرستاده او را از این قضیه خبر دادند ، معاویه بر این ابی اریطه
را که مردی فتنه جو و خوز بود بهوی ایشان فرستاد ، او وقتی وارد صفا شد که عبید الله و سعید ، عبید
ثقیف را جانشین خود قرار داده از آنجا که بخت بهمت کوفه میآمدند ، بسر ، عبید الله ثقیفی را قتل رسانید ،
چون ایند و لغرد کوفه خدمت حضرت رسیدند آنجناب ایشان را ملاست و سرزنش نمود که چرا با بر این ابی اریطه
بجنگیدند ، آنها عذر آوردند باینکه ما توانائی جنگیدن با او را نداشتیم) حضرت در حالتیکه از غلبه ابی اریطه
خود از جواد و مخالفت کردن ایشان با زای و تدبیرش و لشکر و آزرده گردیده بود درخواست
بمنبر رفت و فرمود :

نیست در تصرف من مگر کوفه که خیار قبض و بطلان در دست من است . ای کوفه

اگر نباشد مرا جز تو در گردباد های توهم بوزد (نقد و فساد و ففاق و دورونی اهل تو انجمنه شود) پس خدا
زشت گرداند ترا (خراب و بیابان کند که هیچکس تو متوجه نکردد) و بر سبیل شال شعر شاعر اخواند :
﴿لَعَنَ آيَاتُ الْخَبَرِ بَاغَةً وَآيَاتِي ۖ عَلَى قَضِيَّتَيْنِ ذَا الْإِلَافَةِ قَلِيلٌ﴾ -
یعنی ای غر و سوگند بجان پدر خوب تو که من رسیدم دام بچرکی که در جری کی از این طرف طحالی که
باقی مانده است (کتابه از اینکه بهره من از ملکات باین هستی وکی شده است) پس از آن فرمود :

بمن خبر رسید که بشیر (بامر ما و به بالشکر بسیار) وارد من گردیده ، سوگند بخدا من
گمان نمیکنم همین زودی ایشان بر شما مسلط بشوند و صاحب دولت گردند برای جماع و یگانگی که
در راه باطلشان دارند و تفرقه و پراکنده گی که شما از راه حق خود دارید ، و برای اینکه شما در راه حق از
انام و پیشوای خود نا فرمانی میکنید و آنان در راه باطل از پیشوای خودشان پیروی مینمایند ، و آنما
امانت او را دریغ میکنند و شایخاست مینمایند (بیت و پیمان آنها بیدار است و شایخان حور را میکنند)
و برای اصلاحی که آنها در شهرهای خودشان مینمایند (با یکدیگر الفت و دوستی و یگانگی دارند) و شایخا (که با
یکدیگر بغض و حسد و ففاق و دورونی و جدائی دارید ، و این سبب منقوبت و شکست بهر قوم است) پس
(من شایخا آنقدر خفا نگار میدارم که) اگر یکی از شما را بر قبح چوبی بکارم میترسم بند و جنگلت از آن (که
بالان شتر آویزان میکنند) ببرد . بار خدا یا من از ایشان (اهل کوفه) بیزار و دشمنان شدم
و ایشان هم از من ملول و سیرگشته اند ، پس بهتر از ایشان را بمن خطا کن و بجای من شری با آنها
عوض ده ، بار خدا یا دایه های ایشانرا (از عذاب و ترس) آب کن مانند نمک در آب (ای
اهل کوفه) آگاه باشید بخدا سوگند دوست داشتم بجای شما هزار سوار از فرزندان فرس برانیم
(که خیرت و شجاعت و دلاوری شود بودند) برای من بود (در اینجا در تقریب فرزندان فرس بر سبیل
شال این شعر شاعر اخواند) : هَذَا لِكَ لَوْ وَغَوَيْتَ أَنَا لِي مَنَهُمْ ۖ قَوَائِمُ فِشَلِ أَرْمِيَةِ أَنْجِيمِ ۖ -
یعنی ای اُمّ زنباع (اُمّ زنباع کینه زنی است) جای نصرت و یاری اگر ایشان (یعنی منم) را بخوانی و سوارانی
از آنها مانند ابرهای تابستان بسوی من میآیند . پس آن حضرت از بغیر فرو داد . (بسی فرمایید) :

میگویم : اَرْمِيَةِ جَمْع دِيَتِ وَ مَعْنَى أَن اِبْرَهْمَ . و دِيَتِمْ در اینجا فصل تابستان
است ، و اینکه شاعر ابر تابستان را ذکر نموده برای آنست که ابر تابستان چون آب ندارد و نمند

دیاری که بر آزار آب باشد آهسته میرود و چنین آری غالباً در زمستان میآید . و شاعر محبت آن چاهرا
وصف نموده باینکه چون ایشان را برای نصرت و یاری کردن بطلبند آنها دعوت را فورا اجابت کرده برای
همراهی و کمک حاضرند ، و دلیل بر این همان قول شاعر در این شعر است . *

(۲۴) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ ،
وَأَمِينًا عَلَى النَّبَرِ ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ ،
مُنِجُونَ بَيْنَ حِمَارٍ خُشِنَ وَحَبَاتِ صِمِّ ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ ، وَ
تَأْكُلُونَ الْجَشَبَ ، وَتَفْكُونَ دِمَائَكُمْ ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ ،
الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ ، وَالْأَنْثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ . *

وَمِنْهَا : فَظَرْتُ فَإِذَا النَّسْلُ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنْتُ
بِهِمْ عَنِ الْوَيْ ، وَأَغْضَبْتُ عَلَى الْفَدَى ، وَشَرِيتُ عَلَى النَّجَى ، وَصَبَرْتُ
عَلَى أَخْذِ الْكَلِمِ ، وَعَلَى مَرَمِ طَعْمِ الْعَلَمِ . *

وَمِنْهَا : وَلَمْ يَبَالِغْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤَيِّدَهُ عَلَى الْيَسَةِ ثَمَنًا ،
فَلَا ظَفِرَتْ يَدُ الْبَالِغِ ، وَخَرِبَتْ أَمَانَةُ الْمُبْتَاعِ ، فَخَذَرُوا لِلْحَرِيقِ هَيْهَاتَ ،
وَأَعْدُوا لَهَا عَدَدًا ، فَقَدْ شَبَّ لَهَا ، وَعَلَا سَنَاهَا ، وَاسْتَشِيرُوا
الصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ . *

از خطبه های آنحضرت صلی الله علیه و آله است (که پیش از حرکت بنهروان فرموده) :
 تحقیق خداوند متعال فرستاد حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در حالیکه ترسانده بود جهان را
 از عذاب الهی و دین بود بر آنچه با نازل شد ، و شما ای گروه عرب در آن هنگام پیرو بدترین کیشش بودید
 (که شرک و بت پرستی بود) و در بدترین جایگاه (حجاز) بسر میبردید (که فحش و فساد در آنجا بسیار بود)
 و در زمینهای سنگلاخ و میان مارهای نوزهریکه از آواز ما میزد مانند آنیکه که بودند اقامت داشتید
 آب لجن سیاه را میآشامید ، و غذای خشن (مانند اردو چوپرسوس) آرد بسته خرد ، و سگها میخورد
 و خون یکدیگر را میریختید ، و از خوشاندان دوری میکردید (بر اثر سختی میشت و بدی اخلاق رعایت
 صلوات رحم نمینمودید) تنها در میان شما نصب شده بود (ساخته دست خود را بر ستش میزدید) از گناہان
 اجتناب و دوری نمیکردید (پس بسبب وجود مقدس حضرت رسول کرم «ص» از آن زندگانی بد و فساد
 و بزه گرفتاریها نجات یافتید و در میان مردم دنیا بسبب ادب و بزرگی شهر شدید ، اکنون آیا منزه ادا هست که بر نیلغ
 بحق و جانشین آن بزرگوار باقی شده او را نافرمانی کنید) . *

و قسمتی از این خطبه است (که پیش از خود را بعد از وفات حضرت رسول «ص» بطور اجمال بیان
 میفرماید : چون مخالفین خلافت را که حق من بود غضب کردند)

• پس (در کار خویش) اندیشه کرده و دیدم در آن هنگام بغیر از اهل بیت خود (بنی هاشم) یاوری
 ندارم (و ایشان هم نمیتوانستند با آن برخلافین ستیزه کنند ، لذا) راضی نشدم که آنها کشته شوند ، و حتی
 خاشاک در آن رفته بود بهم نهدم و با اینکه استخوان گلوم را گرفته بود آشامیدم ، و برگرفتمی را نفس
 (از بسیاری غم دادم) و بر چیزهای تلخ از طعم غلغم (که درختی است بسیار تلخ) شیکبانی نمودم .
 و قسمتی از این خطبه است (که طریقه نبوت کردن عمر ابن عباس با معاویه را بیان میفرماید ، و مختصر
 این قصه آنکه پس از فرشت ز جنگ جل حضرت کوفه تشریف آورد و در آنجا معاویه را ندای نوشت در آن از او بیعت
 خواست و از او بوسیله جبرابن عبد الله بکلی فرستاد ، چون جبر را در شام شنید معاویه داد ، پس آنکه معاویه
 نام را خواند و اندیشه خورفت و جبر را برای گرفتن پاسخ معطل نگذاشت و کرد و می از مردم شام را طلبید و رابع
 بنحو آنی عثمان با آنها سخن گفت ، ایشان برای او بیعت نموده برای نصرت یاریش خود را آماده نشان دادند ،
 بعد از آن برادرش عتب بن ابی سفیان اینا شورت کرد ، عتب گفت : عمر بن عباس را در این کار ملک طلب زیرا تو

بفلسفه انگریزی را می دیدم و آگاهی پس برای او هر دو بنامش نوشت و در آن کلماتش را راست بود و حضرت و باری خویش
و خوشخواهی عثمان و عرشش بود ، و مرد با سخاوت او نوشت : نامه ترا خواند و مقصودش را نفهمیدم ، با آنکه من تا آخر نیمه از دین
اسلام خارج شده و ضلالت و گمراهی و ساقطت تو را آوردم و بروی علی بن ابیطالب با آنکه فضائل و شرفش بسیار
گشتم ، ای معاویه تو بر دین عثمان از حکومت شادم منزول گشتی و بوسیله خوشخواهی از او بخواهی خلافت را باری خود
بست آوردی و باین حیل مانند منی را میتوان فریب داد که در راه تو از دین گذشتی تا باز از من بایم ، معاویه چون نام او را
خواند داشت که بدون دشواری عثمان را فریبش نمود ، و میداشت که او خوانان حکومت مصر است ، و عهده حکومت مصر را
با و داد ، و عمر و یمن را بر آخرت اختیار کرده معاویه پیوست ، لذا حضرت میفرماید :

عمر و معاویه بیت نگرد تا اینکه شرط کردش و بهمانی (حکومت مصر را) در مقابل آن با و بدید ، پس دست
فروستند (دین بختی بنا) برکت نیابد ، و عهد و پیمان نگیرد از (معاویه) سبب رسوائی او گردد ، پس
(اکنون که عمر و معاویه پیوست) برای جنگ آماده و شوید و لوازم آزار فراهم کنید که آتش کارزار را فروخته و
روشنائی آن بلند شد ، و شکیبائی را شمار خود قرار دیدید (در جنگ پایداری کنید و صدای آزار نهم
شوید) که بهتر بن راه رسیدن شمع و فیروزی و غلبه بر دشمن شکیبائی است .

(۲۷) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ إِلَهِمَّ هَذَا بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَخُذْهُ اللَّهُ لِلْخَاصَّةِ
أَوَّلِيَّائِهِ ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ ، وَجَنَّةُ
الْوَيْقَةِ ، فَمَنْ رَكِبَهُ رَغَبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الدَّلِيلِ وَثَمَرَتُهُ
الْبَلَاءُ ، وَدُرَّتْ بِالصَّغَارِ وَالْفَنَاءِ ، وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ ،
وَأَدْبَلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِضَبِيجِ الْجَهَادِ وَبَسِمْ الْخُفَّ وَصَبِّحِ الصَّيْفَ .
أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْفُجَرِ لِبَلَاءِ نَهَارِ وَ
سِرِّ أَعْلَانَا ، وَقُلْتُ لَكُمْ : أَعَزُّوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَعْزُّوْكُمْ ، فَوَاللَّهِ مَا

عَزَى تَوَمُّطًا فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا ، فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَنَادَلْتُمْ حَتَّى شُتِبَتْ
 عَلَيْكُمْ الْغَارَاتُ ، وَمَلَكَتْ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانُ ، وَهَذَا أَخُو غَايِدٍ وَقَدْ
 وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبِيَارَ ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانُ بْنُ حَسَّانٍ الْبَكْرِيَّ ، وَ
 أَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَاحِيهَا ، وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ
 عَلَى الْمَرْأَةِ السُّلَيْمِيَّةِ وَالْأُخْرَى الْعَامِدِيَّةِ فَيَسْتَنْعِجُ جَمْلَهُمَا وَقُبَاهَا وَقَلَائِدَهُمَا
 وَرِعَايَتَهُمَا ، مَا تَمْنَعُ مِنْهُ إِلَّا بِأَلْسِنَةِ جَاعٍ وَالْإِسْرَاحِ ، ثُمَّ انْصَرَفُوا
 وَافِرِينَ ، مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كُلٌّ وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ ، فَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً
 مُسْلِمًا ثَمَّ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَشْفَا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا ، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي
 جَدِيرًا ، فَبَاعِجًا عَجَبًا ۖ وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقُلُوبَ وَيَجْلِبُ إِلَيْهَا أَجْمَاعُ
 هَؤُلَاءِ الْيَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَقَرُّوهُمْ عَنْ حَقِّكُمْ ، فَتُجَاكِرُونَ رَحَا
 حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا بَرُّنِي : بُعَارُ عَلَيْكُمْ وَلَا تُغَيِّرُونَ ، وَتَغْرُونَ
 وَلَا تُغْرُونَ ، وَيُعْصِي اللَّهُ وَتَرْضُونَ ، فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالتَّيْبِ إِلَيْهِمْ فِي
 أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ هَذِهِ حَادَّةُ الْقَبْضِ أَهْلُنَا يَسْجَعُنَا الْحَرُّ ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ
 بِالتَّيْبِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ هَذِهِ صَبَآرَةُ الْفَرِّ أَهْلُنَا يَنْسِلُ عَنَّا
 الْبَرْدُ ، كُلُّ هَذَا فِرَارٌ مِنَ الْحَرِّ وَالْفَرِّ ، فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْفَرِّ تَغْرُونَ
 فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّهْفِ أَفْرُ . يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ ، حُلُومُ

الْأَطْفَالِ ، وَعَقُولُ رِبَاتِ الْحِجَالِ ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَأُرَاكَ وَلَمْ أَعْرِفَكَ ،
 مَعْرِفَةُ اللَّهِ جَرَتْ نَدَمًا وَأَغْفَبَتْ سَدَمًا ، قَالَكُمْ اللَّهُ لَفَدَمَلَاؤُ فَلَبَّى
 فَنَجًّا ، وَشَحَنُكُمْ صَدْرِي غَطًّا ، وَجَرَّ غَمُّوْنِي نَغَبًا اللَّهُمَّ أَنْفَاسًا ، وَ
 أَنْفُسًا نُمُّ عَلَى رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ حَتَّى قَالَتْ قُرَيْشٌ : إِيَّا نَ
 أَبْطَالٍ رَجُلُ شَجَاعٍ وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ ، اللَّهُ أَبُوهُمْ ! وَهَلْ
 أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ هَلَامِيرًا وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي ؛ لَفَدَمَضْتُ
 فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ ، وَهَآ أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السِّبْنِ ،
 وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ . ❦

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در او امر عمر شیرش فرموده و اصحاب خود را
 از جهاد کردن با معاویه ترویج و سرزنش نماید) :

پس از ستایش خداوند و درود بر رسول کرم، جهاد (کارزار با مخالفین دین) دَرِی است
 از دَرِی های بهشت که خداوند از آبروی خواص و دوستان خود گشوده ، و لباس تقوی پر بهیزگار
 است (اهل تقوی را از شر مخالفین حفظ میکند مانند لباس سرباز که مارا) و زره حکم حق تعالی و سپر
 قوی اوست (برای نگه داری اهل تقوی از اسلحه دشمنان) پس هر که از روی میل و رغبت از آن ترک
 کند خداوند جان و دلت و خواری و دردای بلا و گرفتاری با و میپوشاند و بر اثر این حقارت و پستی
 زبون و بیچاره میشود ، و چون خداوند رحمت خود را از دل او برداشته به جزوی مبتلا گردد
 (از کار خویش تیران و سرگردان ماند) و بسبب زلفتن جهاد و اهمیت ندان باین امر مهم از راه حق
 دور شده در راه باطل قدم میگذارد و بکسبت و بیچارگی مبتلا گردیده ، از عدل و انصاف محروم میشود
 (بتنکار بر او تسلط پیدا نموده با او بی انصافی رفتار خواهد کرد) . ❦

آگاه باشند بن شمار بجنگیدن (معاویه و ثمالین او) شب در روز و نهان و آشکار دعوت نمود
 گفتیم پیش از آنکه آنها بجنگ شما بیایند شما بجنگشان بروید . سوگند بخدا هرگز با قومی در میان
 خانه (دیار) ایشان جنگ نشد و مگر آنکه ذلیل و مغلوب گشته اند . پس شما و خلیفه خود را بسبک
 حواله نمودید (هر یک از شما توقع داشته دیگری بخلیفه خود عمل کند) و بعد که را خوار می ساختید تا اینکه
 (ثمن غلبه پیدا نمود) از هر طرف اموال شما غارت گردید و دیار شما از تصرفان بیرون رفت .
 و این برادر غلام (صفیان بن عوف از قبیلہ بنی غلبه) است که (با معاویه) با سواران خود بشهر نیابا
 (یکی از شهرهای قدیم عراق و واقع در سمت شرقی فرات) وارد گردید . و حسان بن حسان کبری (دالی نام)
 آنجا را گشت و سواران شما را از جد و آں شهر دور گردانید . و بن خبر رسید که یکی از لشکریان ایشان
 بر یک زن مسلمان و یک زن کافره ذبیحه داخل میشد و طفلان و دست بند و گردن بند با و کشتار می
 او را میکند . و آزن نیز استیسته از او محافظت کند مگر آنکه صد اگبریه و زاری بلند نموده از خوشان خود
 کمک بطلبید . پس دشمنان (از این کارزار) با غنیمت و دارائی بسیار باز گشتند و بنور یکدیگر
 نفراز آنها زخمی نرسید و خونی از آنها ریخته نشد . اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه از حزن اندو
 میرد . بر او علامت نیست . بلکه بزدن هم بزدن سزاوار است . ای بسا جای حیرت و گفتنی
 است ! سوگند بخدا اجتماع ایشان (معاویه و ثمالین او) بر کار نادرست خودشان و تفرقه و جنگ
 شما از کار حق و درست خودتان دل را می میراند و غم و اندوه در اجلب می نماید . پس روی شمارشت
 و دل های تان غمین کرد و جنگا می که در آماج تیر آنها قرار گرفته اید : (دشمن بیوی شما تیر میاندازد و شما
 از روی بی حیثی و نفرت داخلانی که دارید سپنه خود را بدست قرار داده خاموش نشسته اید) مال شما را
 بیغای میرند و شما غارت نمیکنید . و با شما جنگ میکنند و شما جنگ نمیکنید . و خداوند را مصیبت
 میکنند و شماراضی مستید . و قبیله شما در ایام تابستان امر کردم که بجنگ ایشان بروید گفتند اکنون
 هو اگر هست ما را محلت ده تا سورت گزاشته شود . و چون در ایام زمستان شما را بجنگ ایشان
 امر کردم گفتند در ایام زمستان ما بسیار سرد است ما محلت ده چند آنکه سرما بظرف گردد . شما که ای
 همه عذر و بهانه از جهت فرار از کار ما و سرما بیاورید پس سوگند بخدا (در میان جنگ) از شما شیر زودتر
 فرغوا میدنود . ای ما مردمانی که آثار مردانگی در شما نیست . و ای کسانی که عقل شما مانند عقل چوپا
 و زنهای تازه بچگانه شده است . ای کاشش من شما را ببیدم و فیست شما ختم که سوگند بخدا تیر خشن

شاپشیمانی و غم و اندوه میباشد ، خدا شمارا بکشد که دل مرا بسیار چرکین کرده سینم را از خشم
 آکنده ، و در هر نفس بی در پی غم و اندوه من خوراندید ، و بسبب افروانی ولی حقانی بمن زاری تمیزیم
 فاسد و تباه ساختید تا اینکه قریش گفتند پس ابطالب مرد دلیری است ، ولیکن علم جنگ کردن ندارد
 خدا پدرانش را بیا مرزوا ! (که در گفتار خود فکر و تامل کردند) آیا هیچک از آنان مار گزست و جدیت مرا
 در جنگ داشته و همین قدمی و دستاکی او بیشتر از من بود ؟ هنوز بمن میت سالکی نرسیده
 بودم که آماده جنگ گردیدم و اکنون زیاده از شصت سال از عمرم میگذرد (که همیشه زاری و دگر بر سر در
 جنگها نماب بود) ولیکن زاری و تدبیر ندارد کسیکه فرمانشرا نپیزند و پیروی از احکامش ننمایند .

(۲۸) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَذْبَحَتْ وَأَذْنَتْ يَوْدَاعٍ ، وَإِنَّ الْأَخْرَجَ قَدْ
 أَقْبَلَ وَأَشْرَفَ بِاطِّلَاعٍ ، أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمُضْمَارُ ، وَغَدًا السِّبَاقُ
 وَالتَّبَقُّهُ الْجَنَّةُ وَالْعَنَابَةُ النَّارُ ، أَفَلَا نَأْتِبُ مِنْ خُطْبَتِي قَبْلَ
 مَنِّيَّةٍ ، أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُوسَةٍ أَلَا وَإِنَّكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ
 مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلٍ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ
 وَلَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ ، وَمَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلٍ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ
 وَخَسِرَ أَجَلُهُ ، أَلَا فاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ أَلَا وَإِنِّي لَأَرَى
 أَرْكَاءَ الْجَنَّةِ نَامٍ طَالِبِهِمَا ، وَلَا كَالنَّارِ نَامٍ هَارِبُهَا ! أَلَا إِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ
 الْحَيُّ بَصَرُهُ الْبَاطِلُ ، وَمَنْ لَا يَسْتَفِيدُ بِهِ الْهُدَى يَجْرِي بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّذَى ،
 أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ أَمَرْتُمْ بِالظُّعْنِ ، وَدَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ ، وَإِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ

عَلَيْكُمْ آتِبَاعُ الْهُوَى وَطُولُ الْأَمَلِ . فَرُدُّوْا فِي الدُّنْيَا مَا
تَحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا . *

أَقُولُ : إِنَّهُ لَوْ كَانَ كَلَامُ يَأْخُذُ بِالْأَعْنَاقِ إِلَى الزُّهْدِ فِي
الدُّنْيَا وَهَضَطَ إِلَى عَمَلِ الْآخِرَةِ لَكَانَ هَذَا الْكَلَامُ ، وَكَفَى بِهِ قَاطِعًا
لِعِلَاقِ الْأُمَالِ ، وَقَارِ حَازِنَادِ الْإِنْعَاطِ وَالْأَرْدِ جَارِ ، وَمِنْ أَعْجَبِهِ
قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : الْأَوَّلُ الْيَوْمَ الْمَضْمَارُ وَغَدًا التَّبَاقُ ، وَ
السَّبْقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ - فَإِنَّ فِيهِ مَعَ فَحَامَةِ اللفظِ وَعَظَمِ
قَدْرِ الْمَعْنَى وَصَادِقِ التَّمَثِيلِ وَوَافِعِ الشَّبِيهِ سِرًّا عَجَبًا وَمَعْنَى لَطِيفًا
وَهُوَ قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : « وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ ، وَالْغَايَةُ النَّارُ »
فَخَالَفَ بَيْنَ اللَّفْظَيْنِ لِاخْتِلَافِ الْمَعْنَيَيْنِ ، وَلَمْ يَفُضِّلِ السَّبْقَةَ النَّارَ
كَأَنَّ السَّبْقَةَ الْجَنَّةُ ، لِأَنَّ الْأَسْبَابَ إِنَّمَا يَكُونُ إِلَى أَمْرٍ مَحْبُوبٍ
وَعَرَضٍ مَطْلُوبٍ ، وَهَذِهِ صِفَةُ الْجَنَّةِ ، وَلَكِنَّ هَذَا الْمَعْنَى مُوجِبًا
فِي النَّارِ (نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا) فَلَمْ يَجْزِ أَنْ يَقُولَ وَالسَّبْقَةُ النَّارُ ، بَلْ
قَالَ : وَالْغَايَةُ النَّارُ ، لِأَنَّ الْغَايَةَ قَدْ بَدَّيْهَا إِلَيْهَا مِنْ لَا يَسْتُرُ
إِلَّا نِهَايَ الْبَهَا ، وَمَنْ يَسْتُرُ ذَلِكَ فَصَلَحَ أَنْ يُعْتَبَرَ بِهَا عَيْنَ الْأَمْرِ
مَعَا فِيهِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ كَالْمَصْبَرِ الْمَالِ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : قُلْ مَتَّعُوا

فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ، وَلَا يَجُوزُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَنْ يُقَالَ : فَإِنَّ
 سَبْقَكُمْ (يَكُونُ الْبَاءُ) إِلَى النَّارِ ، فَأَمَّلَ ذَلِكَ فَبَاطِنُهُ عَجَبٌ غَوْرٌ
 بَعِيدٌ لَطِيفٌ ، وَكَذَلِكَ أَكْثَرُ كَلَامِهِ (عَلَيْكُمْ) وَفِي بَعْضِ النَّجَاحِ وَقَدْ
 جَاءَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : وَالسَّبْقُ الْجَهَّةُ (بِضْمِ اللَّيْنِ) وَالسَّبْقُ
 عِنْدَهُمْ اسْمٌ لِمَا يُجْعَلُ لِلسَّابِقِ إِذَا سَبَقَ مِنْ مَالٍ أَوْ عَرَضٍ وَالْمُعْتَبَرُ
 مُنْفَارِ بَانٍ ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَكُونُ جَزَاءً عَلَى فِعْلِ الْأَمْرِ الْمَذْمُومِ ، وَإِنَّمَا
 يَكُونُ جَزَاءً عَلَى فِعْلِ الْأَمْرِ الْمَحْمُودِ . ❦

از خطبه های انحضرت علیه السلام است (که در بی اعتمادی بدینا و دنیا باشد برای آخرت باشد)
 پس از سنایش حضرت باری و در و بر پیغمبر اکرم ، تحقیق دنیا پشت کرده و نفاخت
 و جدا می (شمار از چیزهایی که آن علامه دارید) آگاه نماید ، و آخرت نزدیک و آشکار شده است
 (دینا برای هر کس در گذر است و آخرت که هر کس بدین تحقیق پیدا میکند آدمی است . پس بدینا فانی نباید دل بست
 و برای رفتن بجایگاه پیشگی بایستی آماده کردید) آگاه باشید امروز (مدتی که از عمر باقی مانده بر اثر انجام
 کارهای نیکو در رسیدن با خلاق پسندیده) روزی مضمار و روز میثاق شدن است (که از لذات دنیوی باید
 چشم پوشید) و فردا (آخرت) روز پیشی گرفتن است (مضمار مدتی را گویند که اسبها را برای روزی
 و اسب دوانی تربیت میکند این طریق که مدتی بر علق اسب میافزایند تا خوب فریب و پر زور گردد ، پس از آن مدتی
 ندر بخانچه بر علق افزوده اند که میبکنند تا بفرار عادی برسد و اسب از خای بیرون آید و برای روز میثاق حاضر باشد)
 و پیشی گرفتن (برنده مسابقه) بهشت است ، و پایان (عقب مانده) آتش است (هر که در این مدت
 مضمار خود را با اعمال صالحه و اخلاق پسندیده ریاضت داد و تربیت نمود ، فردا در آن میدان امتحان سبقت گیرد
 و بهشت را برآید ، و هر که در آن کونای نمود و غفلت در زید فردا نوار و شرمسار گردیده در آتش اخل شود)
 پس آیا نیست کسی که پیش از رسیدن مرگش از گناه خود توبه کند ؟ و آیا نیست کسی که پیش از

آنحضرت است که بفرماید : **أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمَضْمَارَ وَغَدًا السَّبَابُ وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ** زیرا در این کلام با وجود غنفلت لفظ و بزرگی معنی و با تمسک و تشبیهی که مطابق واقع و نفس الامر است رازی نگفت و معنای لطیف است که فرموده : **وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ** پس برای جنّت و دوزخ دو لفظ بیان کرده یعنی لفظ **السَّبْقَةُ** را برای بهشت و لفظ **الغایة** را برای آتش بیان نموده و فرموده : **وَالسَّبْقَةُ النَّارُ** چنانکه فرموده : **وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ** زیرا لفظ **السَّبَابُ** در پیش گرفتن برای امر محبوب و مقصود مطلوب میباشد که صفت بهشت است و این معنی در آتش موجود نیست « که از آن آتش پناه بخدا ببریم » پس جایز نموده که بفرماید : **وَالسَّبْقَةُ النَّارُ** ، بلکه فرموده : **وَالْغَايَةُ النَّارُ** زیرا غایت برای کسیکه بدینجا نهد میگردد گاهی شادی نیابد و گاهی سرور و میگرداند پس تعبیر از این دو لفظ برای هر دو معنی صلاحیت دارد ، و این کلمه غایت در اینجا مانند کلمه **مَصِير** و حال است که خداوند متعال فرموده (در قرآن کریم ص ۱۳۲) **قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّا قَائِمُونَ بِمَصِيرِكُمْ إِلَى النَّارِ** یعنی بگو از کارهای شما سیست لذت ببرید پس بایان کار شما بآتش است . و جایز نیست در اینجا موضع گفته شود **فَإِنَّا سَبَقْنَا إِلَى النَّارِ** پس در این گفتار شامل داندیشه کن که باطن آن تکلف آور و زنی آن دور است . و بیشتر سخنان آنحضرت چنین است ، و در بعضی از نسخ هست که در روایت دیگری **سَبْقَةُ** بضم بن وارد شده و **سَبْقَةُ** بضم سین نزد عرب اسم مال یا تساعی است که جایز و داده میشود بوقت گیرنده و قی که پیشی میگردد ، و معنی **سَبْقَةُ** بفتح و بضم سین بهم نزدیک است ، زیرا **سَبْقَةُ** بضم سین جزای کار امر مذموم و نکو بوده نیست ، بلکه پاداش و پکاری است که بر امر محبوب و پسندیده باشد . *

(۲۹) **وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :**

أَيُّهَا النَّاسُ الْجَنَّةُ أَبَدَانُهُمْ ، الْخُلَافَةُ أَهْوَاؤُهُمْ ، كَلَامُهُمْ بُوْهُي الصَّلَاح ، وَقِعْلُهُمْ بَطْطِيعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءُ ! تَقُولُونَ فِي الْجَالِيسِ : كَيْتَ وَكَيْتَ ، فَإِذَا جَاءَ الْفِتْنَالُ قُلْتُمْ : يَحْشَدِي

جَبَادٍ ، مَا عَزَتْ دَعْوُهُ مِنْ دَعَاكَ ، وَلَا اسْتَرَاخَ قَلْبُ مَنْ فُاسَاكَ ،
 اَعْلِيلُ بِأَضَالِيلٍ ، دِفَاعَ ذِي الدِّينِ الْمَطُولِ ، لَا يَنْفَعُ الضَّمِيمُ لِلذَّلِيلِ
 وَلَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْحَيْدِ . أَيْ : اِرْجِعْ دَارَكَ تَمَعُونُ ؟ وَمَعَ آيِ
 إِمَامٍ يَعْدِي تُقَالِيُونَ ؟ الْمَغْرُورُ وَاللَّهِ مِنْ غَرَرْتُمُوهُ ، وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ
 فَازَ وَاللَّهِ بِالسَّهْمِ الْأَخْبَبِ ، وَمَنْ رَفَى بِكُمْ فَقَدْ رَفَى بِأُفْوَى نَاصِلِ
 أَصْحَابِ وَاللَّهِ لَا أَصْدَقُ قَوْلَكُمْ ، وَلَا أَطْعَمُ فِي نَصْرِكُمْ ، وَلَا أُوْعِدُ لَعْنَكُمْ
 بِكُمْ ، مَا بِالْكَفْرِ ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ ؟ مَا طِبُّكُمْ ؟ الْفُؤُورُ رِجَالُ أَمْثَالِكُمْ
 أَقُولُ لَا يَنْفَعُ عَلَيْكُمْ ؟ وَغَفْلَةُ مَنْ غَبِرَ وَرَعٌ ؟ وَطَعَا فِي غَيْرِ حَقٍّ ؟ !

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در توجع و سرزنش اصحاب از جهت شتاب و سهل
 انگاری در جنگیدن با دشمن) :

ای مردمی که بدنهائشان جمع و اندیشه ناآرزو و تابشان مختلف است ، سخنان شما
 (لاف و گرافان) سنگهای سخت را نرم میگردانند ، و کار شما (که در غایب نشسته برای جنگیدن با
 دشمن حاضر نیستید) دشمنان را در شما بطع میاندازد (که آنچه دارید تصرف در آورده بر شهادت یابند)
 در مجالس (که دور هم نشسته اید) چنین و چنان میگویند (لاف و گراف بسیار گفته اظهار دلیری و
 مردانگی مینمایند) و چون وقت جنگیدن با دشمن پیش آید میگویند : جیدی جَبَادِ یعنی ای
 جنگ از ما دور شو (جمله جیدی جَبَادِ مثلی است که عرب در وقت فرار از دشمن بزبان میآورد) و تو
 کسیکه شمارا (بصورت و باری خود) خواند پذیرفته نشد (برز او را باری نکردید) کسیکه درباره شما رحمت
 و رنج کشید دل او را حقی و آسایش نیافت ، عذر ما و بهانهها (ای نماد برای زرقن چهار و جنگیدن با دشمن)
 نیست (بب) ضلالت و گمراهی است مانند بدنگاری که بدهی خود را (بدون عذر) بتأخیر اندازد (چون

نیخواهد ایش را از کینه همان پیشانی رد و امروز و فردا گوید ، شایم چون نخواستید بجا آورید بهای نادرست پیش
آورده امروز و فردا بگویند و بر اثر این ساخته خود را ذلیل و خوار بگویند) و ذلیل و ترسیده نیست و اند از ظلم و ستم
(که بر او وارد میشود) مانع گردد ، و حق (و آسایش برای هیچ نوی) بدست نیاید مگر بتلاش و کوشش
(پس باینکه در خانه نشسته بجا و بیرون نماند) با منسوب و سرکوب گردانید آسایش و آسودگی خواستن خواهیست
که ام خانه (داری) را بعد از خانه خود (از تصرف و خرابی دشمن) باز میدارید ؟ (در وقتیکه شمار از خانه تان
بیرون نموند) و با کلام امام و امیری بعد از من بجا و میروید ؟ (که دشمن باز خود در نمایند) سوگند بخدا
خورد و کسی هست که شما را در فریب داده اید (زیرا شما امیر خود را بصورت و یاری و عدد داده و فیکه با دشمن در
شد از ادبست گردانیده برای کارزار بهانه پیش آورید) و کسیکه بکشت و بهمراهی شمار بسته نگار شد (بدشمن
غلبه میداند) سوگند بخدا (مانند کسی است که در تیر اندازی با شرط) رسته نگار شد ، به تیری که (از به تیر
که برای قمار تعیین شده) بی نصیب تر (پخش تر) است ، و کسیکه بکشت شمار تیر اندازد (بمجاوب دشمن
و بخود از ظلم و تعدی او جلوه گیری نماید) پس به تیر سر رشته بی پیکان تیر انداخته (دشمن تیری اگر نشان
هم برسد که اگر نخوابد و شما هم اگر بدشمن دست یابید بر اثر ترس و بی که دارید نمیتوانید از پیش روی او مقاومت
نمایند) سوگند بخدا هیچ کرم در حالیکه گفتار (عهد و پیمان) شمار با او نموده بهر اشی شما طمع ندارد ، و
دشمن (مدایه و هجاش) را بساخت شایم نمیدهم (زیرا بی وفای و بدقولی شمار ، و دشمن آشکار گردیده است)
چگونه است حال شما (که هر چه شمار بکشت با دشمن ترغیب میکنم سهل نمائید) چیست داروی درو شما
(تا ماده سازم) بچه چیز علاج میدهد (تا چاره کنم) دشمنان مردمانی هستند مانند شما (چرا شما مانند
نستید و از آنان بدل خود خوف و ترس راه داده اید ؟) آیا میگویند گفتار مرا که نمیدانید و محققا بدان ندارید ؟
برای زمین بجا و با کدگر بگویند : چنین چنان خواهیم کرد در صورتیکه اصلا اراده جنگیدن با دشمن ندارید (و آیا
در دوری از مدعی غفلت دارید ؟ (پس بیدار شوید) آیا در غیر حق طمع دارید ؟ (در راه باطل و نافذانی
خدا و رسول و امام بحق سودی تصور نکنید ؟ نه چنین است ، بلکه طمع برون از راه باطل و غفلت در معاصی
و گفتار بدون علم و اعتقاد سبب بختی و بیچارگی در دنیا و آخرت است) .

(۳۰) - (وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) -
(فِي مَعْنَى قَتْلِ عُمَانَ)

لَوْ أَمَرْتُ بِهِ لَكُنْتُ قَاتِلًا ، أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ لَكُنْتُ نَاصِرًا ، غَيْرَ أَنَّ
 مَنْ نَصَرَهُ لَا يَسْطِيعُ أَنْ يَقُولَ : خَذَلَهُ مَنْ أَنَا خَبِيرُهُ وَمَنْ خَذَلَهُ
 لَا يَسْطِيعُ أَنْ يَقُولَ : نَصَرَهُ مَنْ هُوَ خَبِيرُ قَبِي ، وَأَنَا جَامِعُ لَكُلِّ أَمْرٍ :
 إِنَّمَا تُرْفَأُ سَاءُ الْأَثَرَةِ ، وَجَزَعُكُمْ فَاسَادُ الْجَنَجِ ، وَلِلَّهِ حُكْمُ وَقَعٍ فِي
 السَّنَائِرِ وَالْجَارِعِ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است درباره کشتن عثمان :
 اگر بکشتن او امر داده بودم هر آینه کشته او بودم ، و اگر جلو گیری کرده بودم هر آینه یاد
 بودم (پس کشتگان او در این باب باین شور کردند تا آنرا از امر باینی کرده بشم) لیکن (میدانم) کسیکه یاری
 کرد او را (مردان این حکم جمعی از بنی امیه) نمیتواند بگوید : من بهترم از کسیکه خوار کرد (یاری نمود)
 او را ، و کسیکه خوار کرد او را (کردی از مهاجرین و انصار) نمیتواند بگوید : یاری نمود او را کسیکه
 از من بهتر است (غرض حضرت در اینجا کوفش عثمان است) پس من اکنون سبب کشته شدن او را (بطور
 اختصار) برای شما بیان میکنم : عثمان خلافت را برای خود اختیار کرد و در آن استبداد بخرج داد
 خود سری نمود (بی مشورت و بلاخطه رضای امت هر کاری میخواست انجام میداد) پس بد کرد و چنین
 امری را اختیار ننموده و در آن استبداد بجا برد ، و شما (از ظلم و جور او) بی تابانی میکردید (شکیانی
 مینمودید و باین جهت در اقبل بر مایندید) پس شما هم در این بیتا سبب بد کردید (بایستی مبرینمودید تا باین
 امر بهواری باصلاح میآمد و یا از دور او متفرق میشدید تا حق بصاحبش بر میگشت) و خدا بر احکم ثابت
 درباره کسیکه استبداد بخرج داده خود سری نموده و کسیکه در کشتن او بیتابی کرده است
 (خداوند در روز قیامت بیان ایشان حکم خواهد فرمود و هر یک را باندازه جرم و تقصیرش کیفر خواهد داد) .

﴿۳۱﴾ وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿﴾

{ لَمَّا أَنْفَذَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ إِلَى الزُّبَيْرِ قَبْلَ قُوعِ
الْحَرْبِ يَوْمَ الْحَجَلِ لِيَسْفِيَهُ إِلَى طَاعِيهِ :

لَا تَلْفَنَنَّ طَلِمَةً فَإِنَّكَ إِنْ تَلَفْتَ يُجَدُّهُ كَالثَّوْرِ عَافِصًا فَرَنَهُ
بِرَكْبِ الصَّعْبِ وَيَقُولُ : هُوَ الذَّلُولُ ۱ وَلَكِنَّ الْفِي الزُّبَيْرِ فَإِنَّهُ
أَبْنُ عَرِيكَةٍ ، فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ : عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ
وَأَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ ، فَمَا عَدَايَ مَبْدَأُ ؟ ۲

أَقُولُ : هُوَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَوَّلُ مَنْ سَمِعَتْ مِنْهُ
هَذِهِ الْكَلِمَةُ ، أَعْنِي : فَمَا عَدَايَ مَبْدَأُ ؟ ۳

از سخنان آنحضرت علیه السلام است پیش از واقعه جنگ جمل در وقتی که عبد الله بن عباس را نزد زبیر فرستاد تا او را با طاعت حضرت برگرداند .

البته طلمه را ملاقات مکن ، زیرا اگر او را ملاقات کنی بیایلی مانند گاوای که شاخ خود را بر دیده
و نیز کرده (هر یک یک نزدیک است و در دو شاخ زدن است ، گنا به از آنکه طلمه بفتد و فدا شود است و از
کبر و نخوت گوشتش بپختن نمیدارد) سوار شتر سرکش میشود و میگویی : آن شتر رام است
(کارهای شتر را پیش گرفته از نادانی و خود سری آسان بشمارد) و لیکن زبیر را ملاقات مکن ، زیرا طبیعت او
زمر (خشن خلق و فرمانبردار نیست) بیشتر است و با او بگو : پسر دالی تو (مادر زبیر عتیقه خواهر ابرو طایب است)
میگوید تو مرا در حجاز (مدینه) شناسختی (بن بیست کردی) و در عراق (بصره) انکار نمودی
(بعد و بیایان خود را نشانه از طاعت من خارج شدی) پس چه چیز ترا منصرف کرد از آنچو بر تو ظاهر و نوبدا
گردیده بود (چه روداد که بعد و بیایان خود را نشانه با من در عهد و مخالفت و کار زار بر آید . بندگی فرماید) :

میکویم: آنحضرت علیه السلام اول کسی است که این کلمه «فَمَا عَدِلَ مَا بَدَأَ» از او

شنیده شده است .

(۳۲) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَمُودٍ ، وَزَمَنٍ كَوُودٍ ، بُعِدَ
فِيهِ الْمُحْسِنُ مِيسَبًا ، وَبُرِّدَ الظَّالِمُ فِيهِ عُقُودًا ، لَا تَنْفَعُ بِمَا عَلِمْنَا ،
وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جِهَلْنَا ، وَلَا نَتَخَوُّ قَارِعَةً حَتَّى تَحِلَّ بِنَا . فَالْنَّاسُ
عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ : مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْفَسَادُ فِي الْأَرْضِ إِلَّا
مَهَانَةً نَفْسِيَّةً ، وَكَلَالَةً حُلِيِّ ، وَنَضِيبُضٌ وَفِرٌّ . وَمِنْهُمْ الْأَصْلُتُ
لِسَفِيهِ ، وَالْمُعْلَنُ بِشَرِّهِ ، وَالْجَلْبُ بِخَبْلِهِ وَرَجْلِهِ ، قَدْ أَشْرَطَ
نَفْسَهُ ، وَأَوْقَى دِينَهُ ، لِحُطَامِ بَنُوذَرِهِ ، أَوْ مَقْنَبِ بَهْوَذَرِهِ ، أَوْ
مِنْبَرِ بَقَرَعِهِ ، وَلَيْسَ الْمَجْرُأَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا ، وَمِمَّا لَكَ
عِنْدَ اللَّهِ عَوَضًا . وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ ، وَلَا يَطْلُبُ
الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا ، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصَةٍ ، وَقَارَبَ مِنْ خَطْوَةٍ ،
وَشَتَرَ مِنْ ثَوْبَةٍ ، وَخَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ ، وَاتَّخَذَ سِرًّا لِلَّهِ
زُرْبَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ . وَمِنْهُمْ مَنْ أَفْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكَ
ضَوْؤُهُ نَفْسِهِ ، وَأَفْطَاعُ سَبِيهِ ، فَفَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ ،

فَحَلَّى بِاسْمِ الْفَتَاةِ ، وَزَيَّنَ بِلِبَاسِ هُلَا الزَّهَادَةِ ، وَلَبَسَ مِنْ ذَلِكَ
 فِي مَرَاجٍ وَلَا مَعْدَى . وَبَقِيَ رِجَالُ غَضَّ أَبْصَارِهِمْ ذِكْرُ الْمَرْجِ ،
 وَأَرَاقُ دُمُوعِهِمْ خَوْفُ الْخَشْرِ ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِّدَيْنَا ، وَخِائِفٍ
 مَقْمُوعٍ ، وَسَاكِبٍ مَكْهُومٍ ، وَدَاعٍ خُلَاصٍ ، وَتَكْلَانٍ مُوجِعٍ ،
 فَدَ أَخْلَاهُمُ النَّفْبَةُ ، وَشَمَلَهُمُ الدَّلَالَةُ ، فَهُمْ فِي بَحْرِ الْأَجَاجِ ، أَفْوَاهُهُمْ
 ضَامِرَةٌ ، وَقُلُوبُهُمْ قَرِحَةٌ ، فَدَوَّعُوا حَتَّى مَلُّوا ، وَفَهَرُوا حَتَّى ذَلُّوا
 وَفُلُّوا حَتَّى قَلُّوا . فَلَنَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ خُتَالَةِ الْفَرْطِ
 وَقُرَاضَةِ الْجَلَمِ ، وَتَعْطُوا عَنِ كَانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَعْطَ بِكُمْ مَنْ
 يَعُدُّكُمْ ، وَارْضَوْهَا ذِمَّةً فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْفَقَ
 بِهَا مِنْكُمْ . #

أَقُولُ : هَذِهِ الْخُطْبَةُ رُفِّعَتْ بِهَا مِنْ لَعَلِّهَا إِلَى مُعَاوِيَةَ ،
 وَهِيَ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّذِي لَا يَشْكُ فِيهِ ، وَ
 ابْنُ الدَّهَبِ مِنَ الرَّغَامِ ؟ وَالْعَدْبُ مِنْ الْأَجَاجِ ؟ وَفَدَّلَ عَلَى
 ذَلِكَ الدَّلِيلِ الْخَرِيبُ وَنَفَذَ النَّافِدُ الْبَصِيرُ عَسْرًا وَابْنُ بَحْرِ الْجَاخِظُ
 فَإِنَّهُ ذَكَرَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ فِي كِتَابِ الْبَيَانِ وَالنَّبَبِينَ ، وَذَكَرَ مِنْ بَيَانِهَا
 إِلَى مُعَاوِيَةَ ، مُرْفَالٌ : هِيَ بِكَلَامِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَشْبَهُ ، وَمَعْدَاهُ

فِي تَصْنِيفِ النَّاسِ بِالْإِجَارِ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْفَهْمِ وَالْإِذْلَالِ وَ
مِنَ الْقَبْطِ وَالْخَوْفِ الْبَقِي . قَالَ : وَمَنْ وَجَدَ نَامِعًا وَبَهًا فِي حَالِ
مِنْ الْأَحْوَالِ بَلَكَ فِي كَلَامِهِ مَسَلَكُ الزُّهَادِ ، وَمَذَاهِبُ الْعُبَّانِ .

از خطبه های اخفیت علی السلام است (در نکات از اهل زمان خود) :

ای مردم . واضح گردید (واقع شده ایم) در روزگاری که (مردم آن) سستکار و کفران
کنند و نیت بستند ، بنیکو کار در آن بدکار شمرده میشود ، و ظالم تخت خود را میافزاید ، از آنچه
که میدانیم بهره ای نبریم (بر دین علم خود عمل نکنیم) و از آنچه را که میدانیم پیشترسیم ، و (بر اشراف و
ثروت) از بلای بزرگ نیز سیم تا اینکه با او دشو (بناست کار خود فکر میکنیم تا آنجا که بدبختی و بچارگی
بنا گردیم) در این زمان مردم بر چهار صفتند : اول کسی است که او را از فتنه و فساد منع نمیکند مگر بچارگی
و کندی شمشیر دمی مال او . دوم کسیست که شمشیر از غلاف کشیده و شتر خود را آشکار ساخته سواره
و پیاده (نگران) خویش را گرد آورده ، برای فتنه و فساد خویش را آماده نموده ، و پیش را بنا و کرده
(از دست داده) است برای متاعی که بغیبت بر باید ، یا برای سواری که پیشتر و خود قرار دهد (برای
افزار و جتن بزرگی) یا برای خبری که بر آن بر آید (و مردم میخوانش را نایش دهد) و بد تجارتی است که خود را
و بهشتی که خداوند آن را برای تو قرار داده بفروشی و بهای آن دنیا را بگیری . سوم کسی است که دنیا را
بعل آخرت (تظاهر بعبادت و بندگی) میطلبد و آخرت را بعل دنیا (زهد و تقوی و عبادت حقیقی) خواند
نیست ، خود را با وقار و طمأنینه نشان میدهد (مانند برهنه کاران تواضع و فروتنی از خود ظاهر نموده) و گاه
خویش را نزد یک بهم گذارده (مانند مردم بی اذیت و آزار در راه رفتن بسته بسته قدم برمیدارد)
و (برای عبادت و بندگی) دامن جامه اش را جمع کرده بسرعت تمام راه میرود ، و خود را برای امین قرار
دادن و مورد وثوق گشتن (زهد مردم زهد و تقوی) آراسته نموده ، و پرده خداوند (راه دین
و شریعت) را وسیله مصیبت قرار داده (خود را بلباس این جلوه داده با جلد و تزویر برای صید متاع
دنیا و جلب ثل و دارائی در راه مردم دام افکنده) چهارم کسی است که بر اشراف و پستی و خشن
و سیاهی که مقام ریاست برسد از خواستن انتقام خانه نشین گردیده است و چون دسترسی

باز و نای خود را در دهان علی که مانده خویش را قانع نشان داده بلباس امل نهاده و تقوی زینت
 سید هر ، و حال آنکه نه در اندرون خود که شب آرام میگیرد و نه در بیرون که روز بسر میرد (بهیچوقت)
 امل قناعت و زهد نیست . و مردانی چند باقی مانده اند که یا در روز باز پسین چشبهای ایشان را
 (از لذات دنیا) پوشانده است ، و از بیم آن روز ایشان جاری است ، پس بعضی از آنها مانده
 در سیده اند (بر اثر انکار تنگداری مانده کارهای ناشایسته از زبان مردم بیرون رفته یا منزوی شده اند) و
 جمعی تر سناک و خوار ، و برخی خاموش و دهن بسته مانده اند (که نمیتوانند حق را آشکار کنند) و
 بعضی از روی اخلاص در رستی (مردم را براه حق) دعوت میکنند ، یا آنکه خدا را از روی اخلاص
 خوانده آمرزش میطلبند ، و گروهی (بر اثر جورستمداران) اندوگین و بنحورند ، و یقیناً و پنهان
 شدن (از دشمنان) ایشان را گشام کرده (بطوریکه هیچکس آنها را نباشد) و ذلت و خواری آمانزا
 فرا گرفته ، پس ایشان در دریای شور فرو رفته و با نشان بسته و دلشان زخدار است ، و مردم را
 را پسند داده اند تا اینکه ملول و رنجیده شدند (چون ببخاک آنها گوسش نهاده اغشانی با ایشان ننمودند) و
 بر اثر مغلوبیت ذلیل و خوار گشته گشته گردیدند تا اینکه کم شدند ، پس باید دنیا (لی که ز قمارش
 بایگان چنین بوده) در نظر شما کو چکتر باشد از قناله برگ درخت ستم (درختی است در میان کربک
 آن در دماغی بجار می رود) و از خر و ریزه ای که از مقرض می افتد (بنگام مقرض کردن پشم گوسفند و بنگ
 آن) و پند گیرید (غیب شوید) از احوال همیشینیان (رفتند و بجزای ایشان رسیدند) پیش از آنکه
 آیند کان از حال شما پند گیرند ، و بدانید دنیا را که مذموم و ناپسندیده است ، زیرا دنیا با کسیکه
 بیش از شایان علاقه دوستی داشته و فغاننود. (سید رضی فرماید):

میگویم : نادانی ، این خطبه را بمعایه نسبت داده . و شکست و ریختن نیست و اینک
 این خطبه از سخنان امیر المؤمنین علیه السلام است ، و کجا برابری میکند نوشته طلا با خاک و مرتبه
 آب شیرین با آب شور ؟ و ولایت نموده بر درستی این سخن را نهانهای ماهر و تفتیش دان
 آن شخص مینا : عمرو ابن بکر جاحظ که این خطبه را در کتاب « بیان و تبیین » بیان کرده
 پس از آن گفته : این خطبه بکلام علی علیه السلام شبیه تر و بر و شش آنحضرت در تقسیم مردم
 و ستم کردن انسانها ایشان و خبر دادن از احوال آنها : مغلوبیت ، خواری ، یقیناً و
 خوف لا یقتر و سزاوارتر است ، (و نیز در آن کتاب) گفته : ما معا و برادر کی یا قیتم که در

کلام خود راه زد و پیش گیرد و دروش بندگان خدا رفتار نماید ؟

(٢٣) ﴿وَمَنْ حُطِبَ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

عِنْدَ خُرُوجِهِ لِقِثَالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ :
دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِبَيْتِ قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ ،
فَقَالَ لِي : مَا قِيَمَةُ هَذَا النَّعْلِ ؟ فقلتُ : لَا قِيَمَةَ لَهَا ، فَقَالَ
(عَلَيْهِ السَّلَامُ) : وَاللَّهِ لِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مِرْنَكُ إِلَّا أَنْ أُفِيمَ
حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بِاطِلًا ، فُتُخْرِجَ فَخَطَبَ النَّاسَ ، فَقَالَ :

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَيْسَ
أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ بِفَرُّ كِتَابًا ، وَلَا بِدَعَى بُؤَدَ ، فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى
بَوَّأَهُمْ مَحَلَّهُمْ ، وَبَلَّغَهُمْ مَنَاجِلَهُمْ ، فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ ، وَ
أَطَاعَتْ صَفَاتُهُمْ . أَمَا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لِفِي سَاقِهَا ، حَتَّى وَلَّكَ
يَحْدَانِ أَفِيرَهَا ، مَا ضَعُفْتُ وَلَا جِنْتُ ، وَإِنْ مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا ،
فَلَا بَقَرْنَ الْبَاطِلَ حَتَّى يُخْرِجَ الْحَقُّ مِنْ جَنِيهِ . مَالِي وَلَقَرْتِشِ ؟
وَاللَّهِ لَفَدْتُ قَاتِلَهُمْ كَافِرِينَ ، وَلَا قَاتِلَهُمْ مُنْفُونِينَ ، وَإِنِّي
لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمْ الْيَوْمَ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است بنگام رفتن بجنگ با مردم بصره (در جنگ جمل) عبدالله بن عباس گفت: در ذی قار (موضع است نزدیک بصره) بر امیرالمؤمنین وارد شدم بنگاسیکه پارگی کفش خود را میدوخت، پس من فرمود قیمت این کفش چند است عرض کردم ارزشش ندارد. فرمود: سوگند بخدا این کفش زدن از مارت و حکومت بر شما مجربتر است، لکن (من قبول چنین مارت و حکومتی نموده ام برای اینکه) حتی را ثابت گردانم یا باطلی را براندازم پس حضرت بیرون رفته برای مردم خطبه خواند و فرمود:

خداوند سبحان حضرت محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد در میان عرب که بهجنگ از آنها بود که کتاب بخوانند دعوی نبوت و پیغمبری کند (نکاتی در میان ایشان بود و پیغمبری) پس آنحضرت ایشان را رهنمای فرمود (از گفتار که در اوست منع نمود) تا آنکه جاود آنها را بنگام شان و بجایگاه آسود رسانید شان و از بیچارگی بنگام شان داد، پس نیزه ایشان را دست گردید (باستقلال و نظم و در زندگی رسیدند) و سنگ بزرگ لرزان آنان را آرمش یافت (اضطراب و کمرانی که بایشان می داشتند برطرف شد) آنگاه بشید سوگند بخدا من در میان کنی بودم که آنها را براه بدیت و دستکاری سوق میداد (و با آنان که ریز بار اطاعت زفته بگیلند جنگ کردم) تا همه لشکریان دشمن پشت کرده فرار نمودند و من (را خوانند) عاجز نموده و رس بخود راه ندادم. و این رفتن من بجنگ مردم بصره مانند همان بنگام است که با پیغمبر برای هدایت و دستکاری خلق میرفتم، پس (اکنون هم عاجز نموده و ترس من باو نیست) (باطل را میخاکم تا حق از پهلوی آن بیرون آید) تا یکی باطل حق را پوشاند و من بردستانی علی خود بر طرف جهانم تا بیدار گردد) مرا با قریش چه کار هست (سبب دشمنی ایشان با من چیست) سوگند بخدا (غرض از جنگ کردن من با ایشان این است که) در وقتی که کافر (مشرک و بت پرست) بودند با آنها جنگیدم و اکنون بهم فتنه و فساد پیش گرفته از راه حق قدم بیرون نهد و با آنان بجنگم (پس جنگ من با آنها در ایند و موقع را از کفر و ضلالت است که دشمنی ندارم) و من همانطور که در روز (زمان حیات حضرت رسول در جنگ کردن) با ایشان همراه بودم (استقامت داشتم) امروز هم همراه هستم (استیادگی دارم، پس دستم است و دوبری من هیچ پیغمبری پیدا نشده، بنابراین از راه ضلالت و گمراهی قدم بیرون نید و دست از کارزار با من بردارید) •

(٣٤) ﴿وَمِنْ حُطْبَةِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿ فِي اسْتِيفَارِ النَّاسِ إِلَى أَهْلِ الشَّامِ ﴾

أَفْ لَكُمْ لَقَدْ سَمِعْتُ عَابَكُمْ ! أَرْضَيْتُمْ بِالْجَنَادِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ
عَوَضًا ؟ وَبِالذَّلِيلِ مِنَ الْعِزِّ حَلَفًا ؟ إِنْ أَرَادَعَوْكُمْ إِلَى جِهَادٍ عَدُوٌّ كَذَرْتُ
أَعْيُنَكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي عَمْرَفٍ ، وَمَنْ الذُّهُولُ فِي سَكْرَةٍ ،
بُرُجٍ عَلَيْكُمْ حَوَارِي فَتَعَهُونَ ، فَكَأَنَّ فُلُوبَكُمْ مَالُوسَةٌ ، فَانْتُمْ لَا
تَعْمَلُونَ مَا أَنْتُمْ لِي بِشَفَةِ سَجِسَ اللَّيَالِي ، وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنِ يَمَالٍ
بِكُمْ ، وَلَا زَوَافِرٍ عَزِيزٍ تَقْفَرُ إِلَيْكُمْ ، مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَابِلٍ ضَلَّ عَاتِمَتَهَا ،
فَكَلَّمَا جِئْتَ مِنْ جَانِبٍ أَنْشَرْتَ مِنْ آخَرٍ ، لَيْسَ لَكُمْ اللَّهُ سَعْرَانِ
الْحَرْبِ أَنْتُمْ ، تُكَادُونَ وَلَا تَكِيدُونَ ، وَتُنْقِصُ أَظْرَافَكُمْ
فَلَا تَمْنَعُونَ ، لَا بِنَامٍ عَنْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ ! غَلَبَ
وَاللَّهُ الْمُتَخَذِلُونَ ، وَآهَمَ اللَّهُ إِلَيَّ لَا ظُنُّ بِكُمْ أَنْ لَوْ جَسَّ الْوَعْيُ ،
وَأَسْحَرَ الْوَلُوفُ فَيَا أَنْفَرُ بَعْثُكُمْ عَيْنِ أَبِطَالٍ أَنْفِرَاجِ الرَّأْسِ . وَاللَّهُ
إِنْ أَمَرَ بِمَكْنٍ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ بِعَرَقِ لَحْمَةٍ ، وَنَهَشِمْ عَطْلَةٍ ، وَ
بَقَرِي جَلْدٍ ، لَعِظِيمُ عَجْرَةٍ ، ضَعِيفُ مَا ضَعَفَتْ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهَا
أَنْتَ فَكُنْ ذَلِكَ إِنْ شِئْتَ ، فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ

وَضَرَبَ بِالسَّيْفِ فَيَطْرُقُ مِنْهُ فَرَّاشُ الْهَامِ ، وَيَطْجُ النَّوَاعِدُ وَالْأَفْدَامُ ،
وَيَفْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ . *

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي عَلَيْكُمْ حَقًّا ، وَلَكُمْ عَلَىَّ حَقٌّ : فَأَمَّا حَقُّكُمْ
عَلَيَّ فَالْصِّحَّةُ لَكُمْ ، وَتَوْفِيرُ فِتْنِكُمْ عَلَيَّكُمْ ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا يَجْهَلُوا ،
وَنَادِيكُمْ كَيْفًا تَعْلَمُوا ، وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ ، وَ
الْصِّحَّةُ فِي الشَّهَادَةِ وَالْمَغِيبِ ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ ، وَالطَّاعَةُ
حِينَ أَمُرُكُمْ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه اصحاب خود را امر بجنگ بامردم شام فرموده (بعد از جنگ باخارج در نهر دوان حضرت مردم را امر فرمود که در نخلستان بیرون شهر کوفه کرده آمده برای جنگ بامردم شام آماده باشند و ایشان دستور داد که کمره بلاقات زن و فرزندانشان بروند ، آنها سخنان حضرت را پیردی نکرده پنهانی داخل کوفه شدند و آن بزرگوار را با معنود ی از بزرگان ایشان در آنجا تنها گذاشته لشکر گاه را خالی کردند ، پس کسانیکو کوفه رفتند بگشتند و آنها که مانده بودند شکبانی نداشتند ، لذا حضرت کوفه تشریف آورد و برای مردم خطبه خواند و آنها را بجهاد ترغیب نمود ، آنان اطاعت نکردند ، پس حضرت ایشانرا چند روزی بحال خود گذاشت و بعد از آن این خطبه را فرمود) :

من از شما دلنگ و دلگران یباشم و از علامت کردن شمار بخجده گشتم ، آیا در عوض زندگانی
میکنی بزندگانی موفقت دنیا خوشنود مستید ، و بجای عزت و بزرگی تن بدلت و خواری و اودیکه
دقی شمار بجنگ کردن بادشمن بخوانم چشمه یاریان دور میزند (مضطرب میشود) گو باسخی مرگ و رنج
یوشی بقتلا شده اید که را گفت و شنود شما بمن بسته در پاسخ سخنانم حیران و سرگردانید مانند آنگه
تقل از شمار نایل گشته دیوانه شده اید که (راه صلاح را از فساد و خوبی را از بدی و عزت را از ذلت تمیز نیدید
نیغیرید ، بچوخت شمار برای من نه این و درستکار هستید) اغوا بشمار شده و نامرد) و نه سپاهی

یابشید که (برای دفع دشمن) سیل بشا داشته باشند ، و زیاران توانائی که نیازمند شما گردند ،
 نیستید شما که مانند شترسانی که ساربانهایشان ناپیدا هستند ، چون از طرفی گرد آیند از طرف
 دیگر پراکنده شوند ، سوگند بخدا شما برای افروخته شدن آتش جنگ بد مرمی باشید (زیرا)
 بشما که وحید میکنید و شما حیل نمیکنید و شهرهای شما را تصرف مینمایند و شما خشکین نمیشوید (در صدد
 دفاع برنمایید) دشمن بخواب نیرود و شما را خواب غفلت ربوده فراموشکار هستید ، سوگند بخدا
 مغلوبند کسانیکه (برای جلوگیری از پیشروی دشمن) بایکدیگر همراهی نکردند ، سوگند بخدا گمان
 میکنم اگر جنگ شدت یابد و آتش مرگ و قتل افروخته شود شما مانند جد شدن سرازیدن از (کوه)
 پسر ابوطالب جدا خواهید شد (باین خوف و ترس که دارید مکن نیست دوباره بدوشن گردانید) و سوگند
 بخدا مردی که دشمن را بطوری برخورد مساط کند که گوشش را بدون اینکه چیزی بر استخوان باقی بماند
 بخورد و استخوان را شکسته پوستش را جدا سازد (خلاصه از دشمن که هستی و از جان و مال و زن و فرزند
 در تصرف آورده بدو بگری نماند) و توانائی و بی حیثی او بسیار و قلب و آنچه از اطراف سینه او فرا
 گرفته ضعیف است ، ای شنونده اگر تو هم میخواهی در ناتوانی و بی حیثی مانند این مرد باش و اما
 من بخدا سوگند پیش از آنکه بدشمن فرصت و توانائی دهم باشم شترانی شترنی (شارت نام قرانی بود
 که شتر شترنی بآن فرب است) چنان باو خواهم زد که ریزه استخوانهای سر او بپرد و بازو ها و قد و تن
 قطع شود پس از کوشش من اختیار فوج و فیروزی با خدا است .

ای فردم مرا با شامتی و شمارا بر من حقی است : اما حقی که شمار بر من دارید نصیحت کردن
 بشما است (ترغیب باخلاق پسندید و بازداشتن از گفتار و کردار ناشایسته) و رساندن غنیمت
 و حقوق بشما است بنامی (از بیت المال سلبین بدون اینکه بگذارم حیف و میل شود) و یاد دادن بشما
 است (از کتاب و سنت آنچه را که نمیدانید) تا نادان نمانید ، و تربیت نمودن شما است (بآداب
 شرعیه) تا بیا موزید (و بطریق آن رفتار نمایند) و آن حقی که من بشما دارم باقی ماندن بیعت است ،
 و اخلاص و دوستی در پنهان و آشکار ، و اجابت من چون شمارا بخواهم ، و اطاعت پیروی
 با آنچه بشما امر کنم .

(۳۵) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿بَعْدَ التَّحْكِيمِ﴾

أَتَمَدُّ بِهِ وَإِنْ أُنِيَ الدَّمْرُ بِالْخَطْبِ الْفَارِجِ ، وَالْحَدَّثِ الْجَلِيلِ ، وَ
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، لَيْسَ مَعَهُ إِلَهٌ غَيْرُهُ وَأَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) . *

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّافِعِ الشَّافِعِ الْعَالِمِ الْجَبْرِ تَوْرُثُ الْحَقَّ
وَتُعْطِي الدَّامَةَ . وَقَدْ كُنْتُ أَمْرُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي ، وَنَخَلْتُ
لَكُمْ خُزُونًا رَائِي ، لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ ، فَأَيُّهُمْ عَلَى إِبَاءِ الْحَالِ الْغَائِبِ
الْجُفَاءِ ، وَالْمُنَابَذِينَ الْعَصَاةِ ، حَتَّى رَتَابِ النَّاصِحِ بِصِحِّهِ ، وَصَنَ
الزُّنْدُ بِقَدْحِهِ ، فَكُنْتُ أَنَا وَإِنَّا كَمَا قَالَ أَخُوهُوَازِن :

(أَمْرُكُمْ أَمْرِي يُنْعَجِجُ اللَّوْىُ * فَلَا تُسَبِّحُوا النَّصِيحَ إِلَّا ضَعْفَ الْعَدَا)

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که پس از رای دادن نگین فرموده است :
(وقتی که عمرو بن عاص ابو موسی بوجوب قرار داد حکم در دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ گرفتند بن شام و مدینه و شام
نزدیکتر بوده و در سرحد شام و عراق واقع است بهم رسیدند و راجع بامر خلافت با یکدیگر گفتگو نمودند ،
حضرت در آن هنگام بگوید تشریف برده منظر دانستن نتیجه حکم آنها بود ، تا اینکه در آن سفر عمرو ، ابو موسی
را فریب داد و قرار داد که باشند هر یک بفرزنده امیر خود را عزل نموده امر خلافت را بشوری حمل نمایند ،
عمرو ابو موسی را بر خود مقدم داشت که بفرزند و حضرت امیر را از خلافت عزل نمود و بعد از او عمرو

بمنبر زلفه معادیه را بخت نصیب کرد ، چون این خبر در کوفه با تخفیرت رسید دنگ شده برخاست و
 برای مردم این خطبه را خواند :

ستمایش مخصوص خداوند است هر چند روزگار بکینه بزرگ و پیش آمد بسیار سخت پیش آید
 (مقصود حضرت این است که ستمایش خداوند در هر حال خواه در وقت خوشی و خواه در وقت سختی لازم است)
 و گویا میبد هم که نیست خدائی مگر خدای یگانه که شریک ندارد و نیست بسوی او ، و محمد بنده
 و فرستاده او است ، خداوند بر او آتش درود فرستد . و بعد نتیجه نافرمانی نصیحت کننده
 عربان که (هر چیز) دانا و با تجربه است حسرت داده است و دوری آن ندمت و پشیمانی ، و
 من در این تکلیف (چون زبان نرسانیده ام) امر و نای خود را با خلاصه آنچه در نظر داشتم برای شما بیان
 کردم (شاکتنامه را پیروی نکردید و پشیمانی بگذاشتید که سودی ندارد) «لَوْ كَانَ بَطَاطُخٌ لِّقَصِيرٍ أَمْرٌ»
 ای کاشتن امر و نای قصیر پیروی میشد (این جمله ضرب المثل شعری است برای کسانی که نصیحت
 ناصح را نشنوند و پشیمانی متذکرند ، و قصه آن ایست که جدهنده آتش پادشاه حظه با عمرو ابن
 ظرب پادشاه بجزیره شکست کرد و او را بقتل رسانید ، پس از عمرو دخترش زبانه جاشین پدر شد و در
 خانه دو دختر و پسر بود و برآمده خواست با جذیه کارزار نماید خواهرش زبانه او را منع کرد ، پس زبانه
 بغیر افتاد که با کمر و حیل انتقام پدر را بگیرد ، نامه ای بجدیه نوشت که من زخم و زنا را پادشاهی نشاید
 و از شوهر ناگزیرم و من غیر از تو کس را برای همسری نمی پسندم و اگر بیم سرزنش مردم نبود خودم بسوی
 تو می آمدم ، پس اگر قدم رنجی فرمائی ملک مرا از آن خود خواهی یافت ، چون نامه بجدیه رسید بازرگانان
 اصحابش مشورت کردند همه او را باین سفر تنوین نمودند مگر قصیر این سبب که فرزند کنیز او مردی بسیار باهوش
 و تدبیر بود که به چگاه جانب احتیاط را فرو نگذاشت ، از روی فرست حدس زد که باید حیل ای در این
 دعوت باشد ، لذا با نای اصحاب جذیه مخالفت کرد و او را از این سفر منع نمود ، لیکن جذیه بقتل او
 استغنائی نکرده و با هزار سوار حرکت کرد ، چون نزدیک جزیره رسید لشکر زبانه او را استقبال نمودند و
 احترام زیادی ننید ، قصیر اشاره کرد که برگرد و بنزد زبانه نزد کن در این کار کمر و حیل می بینم ، جذیه
 اعتنائی بکفته او نکرده چون وارد جزیره گشت ، او را کشتند ، آنگاه قصیر گفت : لَوْ كَانَ بَطَاطُخٌ
 لِّقَصِيرٍ أَمْرٌ داین سخن در میان عرب ضرب المثل شد ، خلاصه مقصود حضرت آنست که ای کاش نای امر اندیشه

را در قبول کردن نیکیت غرض این عاصی ابو موسی پیروی میکردید تا اکنون پشیمان نمیشدید ، دین آنچه را که بشما
 باید بگویم گفتیم پس مرا پیروی نکرده امتناع نمودید ، مانند خفایین جفاکار و پیمان شکن ما فرمان
 نایبیکه (بر ائمه اصرار شایع لغت و نافرمانی) نصیحت کننده در پند دادن مرد دگشت ، دانش زن از
 آتش دادن بخی در زیده (باینکه نصیحت کننده با تجربه برگردد و نیشود و از پند دادن خود داری بکنند ، اتفاق
 رازی و اجتماع شایع لغت و نافرمانی و در مانند کسی نموده که در گفتارش مرد باشد و از پند دادن خود داری نماید ،
 و این جمله وَصَحَّ الْقَزْبُ بِقَدْحٍ شَلٍّ است که گفته میشود برای کسی که چون مردم نصیحت سودمند او را قبول
 نکنند از پند دادن مضائقه میکند ، و صلاح و فساد کار ایشان را نمیکوید) پس حکایت من شما مانند آنست که برادر
 هوزن (دُرْبَلْدُ ابْنِ الصَّغْدَةِ) گفته (و سب اینک حضرت درید را برادر هوزن فرموده آنست که در سب
 قبیلۀ هوزن میرسد ، زیرا او از بنی خشم این معنا و این بکر ابن هوزن است ، چنانکه خداوند تعالی در
 قرآن کریم (سوره صافات ۲۱) میفرماید : وَ أَذْكُرُ أَخَا عَادٍ یعنی یا دکن برادر عاد را که مراد حضرت هود بنیبر است
 که از قبیلۀ عاد بوده ، و حکایت درید آنست که چون برادرش عبدالله بنک بنی بکر ابن هوزن رفت و
 نیت بسیاری آورد ، در محبت عبدالله خوبت در مُنْعَرِجِ اللَّوْطِيِّ که اسم نمیشد یکسب خوف
 کند ، درید از باب نصیحت او را گفت : مانند دریا و دریا را از احتیاط است ، بپاداشی هوزن را نیت
 و مکی فراهم آمده نگاه بر سرمانند ، عبدالله از غروری که داشت پند او را گوش نداد و شب در آن منزل
 توقف نمود ، فردا چاشتگاه طایفه بنی هوزن با جمیعت زیادی بر سر ایشان تاخته عبدالله را بقتل رسانیدند
 و درید باز خرم بسیار از دست آن نجات یافت ، پس از آن قصیده ای گفت که یکی از اشعار آن این شعر
 است که حضرت بر سبیل شال فرموده : أَفَرَأَيْتُمْ أَفْرِي مُنْعَرِجِ اللَّوْطِيِّ + فَلَوْلَئِنَّ بَنِي النَّضِجِ إِذَا هَضَبُوا الْقَدِيدَ
 یعنی در مُنْعَرِجِ القوی امروزای خود را بشما بیان کردم ، پس فایده پند مرا ندانستید مگر چاشتگاه فردا
 (نظیر این حکایت نصیحت و پند دوستانه من بود بشما که گفتیم کار جنگ بر معادیه و اصحابش سخت شده
 لذا در صد و حیل و تدبیر برآمده قرآن را بر سر نیزه ها کرده اند و تشکیل مجلس محاکمه میخوانند ، شما از گفتار
 من پیروی ننموده غریب گفتار و کردار ایشان را خورده بجاگرفت بکنین را غنی شدید و همارا نمودید و من هم رضا
 دادم ، اکنون زیان فحی لغت با من بر شما هویدا گردید) .

(۳۶) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿فِي تَخْوِيفِ أَهْلِ التَّهَرَّاتِ﴾

فَأَنَّا نَذِيرُ لَكُمْ أَنْ تُصِغُوا صَرْغِي بِأَثْنَاءِ هَذَا التَّهَرِّ ، وَيَا هَؤُلَاءِ
هَذَا الْغَائِطُ ، عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ، وَلَا سُلْطَانٍ مُبِينٍ مَعَكُمْ :
فَقَدْ طَوَّحْتُ بِكُمْ الدَّارَ ، وَأَخْبَلْتُكُمْ الْمِقْدَارَ ، وَقَدْ كُنْتُ فَهْبُكُمْ
عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ ، فَأَبَيْتُمْ عَلَى إِبَاءِ الْخَالِفِينَ الْمُنَابِذِينَ ، حَتَّى صَرَفْتُ
رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمُ ، وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخْفَاءِ أَهْلَامِ ، سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ ،
وَلَمْ آتِ « لَا أَبَا لَكُمْ » بُجْرًا ، وَلَا أَرَدْتُ بِكُمْ ضَرًّا . *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در رسانیدن اهل نهر دوان فرموده .
(نهر دوان اسمی بود که در کنار نهری در راهی که بکوفه نزدیک است است بحر ای خردوار ، و
خردوار نام قریب است نزدیک کوفه ، و اینکه خوارج نهر دوان را خردویه می نامیدند از جهت این است
که اجتماع ایشان برای مخالفت با امیر المومنین در آن مجامع بوده است ، و سبب جنگ حضرت با خوارج
نهر دوان آنست که چون در جنگ صفین کارزار بر معادیه و اصحابش سخت شد مخصوصاً در لَبْلَبَةُ الْقَمَرِ
کسی دشمن هزار نفر از هر دو لشکر گشته شد ، و هر یک از کَلْب در لغت زوزه کشیدن است را
گویند ، و در برودن دلبران را در کارزار بآن تشبیه نمایند ، خلاصه باید ادا نشد معادیه
به دستور عمرو بن عامر حید بکار برده فرمان داد تا لشکریان پانصد قرآن بر سر نیزه کرده جلوس
حضرت آورده فریاد کردند : ای مسلمانان کارزار دمار از روزگار عرب بر آورد و این همه مخالفت
بغیاد قبائل و شمار برانداخت ، بیایند تا بکتاب خدا باز گشته با آنچه میان ما حکم کرد و خدا داد است
از مخالفت برداریم ، این چیز ایشان موثر شد و لشکر عراق از آن سخنان ترمز در گشته در جنگ سستی

نمودند و دوازده هزار کس روگردانند و حضرت گفتند : مالک اشتر را از جنگ بازگردان و گردنه با تو
 بجایم . آنجناب ناچار مالک را بازگردانید و قضیه حکمین بر داد ، و حضرت از زبانی اصرار ایشان
 بجنگیت آنان تن داد ، و آنها بعد از دانستن رأی حکمین و حقه عمرو بن عاص پیش از پیشین با حضرت
 مخالفت نموده گفتند : چون خلق را در کار خالق و امر خلافت حکم ساختی اکنون بکفر و خطای خویش اقرار
 و پس از آن تو بکن تا از تو اطاعت و پیروی نمانیم ، حضرت ابتدا عبداللہ بن عباس را فرستاد
 تا ایشانرا نصیحت نمود و پس از آن خود شش با آنان سخن گفته شبها تا شزار فرمود تا اینکه هشت هزار
 تن از کفار و قسیر خود بازگشتند و چهار هزار در صد و جنگ با آنجناب برآید متوجه تہران شدند ، و ہمہ
 آنها در حوالی آن نہر کشیدہ گردیدند مگر نہ نفقہ با طراف کر بخشد ، و اکثر نواصب خوارج از نسل ایشانند ،
 و سببیکہ ایشانرا خوارج میگویند آنستکہ بر آنحضرت خروج کردند ، و سبب نامیدن نواصب آنستکہ
 بعد از آن دشمنی اہل بیت « علیہم السلام » و شیعیان ایشان متظاہرند ، خلاصہ حضرت پیشین از
 جنگ برای اتمام حجت آنها ترسانیدہ فرمود :

✽

من شمار امیرت را تا من از اینکہ صبح کنید در حالتی کہ در میان این نہر و در بین این زمینهای بست
 و بندگشتہ افتاده باشید بدون آنکہ نزد پروردگار خود (بر مخالفت و یا غی شدن با من)
 حجت و دلیل داشته و نہ (در این کار) بر ثامن و اضحی باشما است ، دنیا شمارا بملک میکند و
 قضا و قدر الہی شمارا در دام میاندازد (با مخالفت با امام خود را ہی جز گشتہ شدن برای ثنایت)
 من شمارا از حکومت حکمین (کہ اکنون پشیمان شدہ اید) منی کردم ، پس شما اتناغ کردہ مخالفت نمودید
 مانند مخالفین بجان شکن (ہنگامیکہ لشکر معاویہ در جنگ صفین تو آنها را بر سر نیزہ ماکردند گفتید :
 ایشان را اسوی کتاب خدا دعوت نمایند و ما را لازمست دعوت آنها را اجابت کنیم ، و من بیدستم
 آنان چون شکست خورده این جہد را بکار برده اند ، گفتارشان را باور نکردم ، شما با من مخالفت
 نمودہ گفتید : اگر دعوت ایشانرا اجابت کنی ترا بآفات سلیم بنائیم ، پس من بدون رضایت ہارہ بنشینم)
 تا اینکہ میل و خواہش شمارا قرار کردم (از جنگ دست کشیدہ مالک اشتر را ہم از کارزار بازگردانیدم)
 و شما (در روز کہ حکومت حکمین واجب دانستہ امروز آنرا کفر می پندارید) گروہی سببک
 سر و سفید و بی روی باری هستید (زیرا کہ گفتار و کردار شماست قدم نموده از روی خود مندی می

سخن گفته کاری نکنید) من ششای برای شما میاوردم، ای بی پدرما (جمله آبا لکرا عرب در موقع مذمت و نفرین گوید، زیرا پدرند اشتن نزدشان بسبب ذلت و خواری است) و خواستم شما زبانی وارد نشود . *

(۲۷) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ *

﴿يَجْرِي مَجْرَى الْخُطْبَةِ﴾ *

فَقُتْ بِالْأَمْرِ حَتَّى فُشِلُوا ، وَنَطَلَعْتُ حِينَ لَفَعَبُوا ، وَنَطَقْتُ حِينَ
لَفَعَبُوا ، وَمَضَيْتُ بِوَرَاءِ اللَّهِ حِينَ رَفَعُوا ، وَكُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْنًا ،
وَأَعْلَاهُمْ قَوْنًا ، فَطَرْتُ بِعَيْنَاهَا ، وَأَسْبَدَدْتُ بِرِهَانِهَا ، كَأَنِّي
لَا تُخْرِكُهُ الْعَوَاصِفُ ، وَلَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي مَهْمَرٍ ،
وَلَا لِقَائِلٍ فِي مَفْزَعٍ ، الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيْزٌ حَتَّى آخَذَ الْحَقُّ لِيْ ، وَ
الْقُوَى عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخَذَ الْحَقُّ مِنِّي ، رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءً ،
وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرًا . أَنَا لِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ؟ « صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
إِلَيْهِ » وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَنِي فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ ،
فَقُتْرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَعْضِي ، وَإِذَا الْمِشَاقُ فِي
عُنُقِي لِعَبْرِي . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که قائم مقام خطبه می باشد (و کلمات این فصل
تمامه ذکر کرده از گفتار طولانی است که آن بزرگوار بعد از واقعه نهروان فرموده و در آن شرح حال خود را از

زمان وفات حضرت رسول تآن زمان بیان فرموده است :

برای یاری دین اسلام قیام کردم هنگامیکه مسکین و ناتوان بودند ، و خود را
آشکار نمودم آنگاه که ایشان (از بجز ناتوانی) سرور گریان بودند و (در مسائل دین) گویا بشدم
و قوی که آنان و امانند ، و بنور خدا (از ظلمات جمل) گذشتم (هر مجمل نزد من معلوم بود) زمانیکه آنها
خیر آن و سرگردان بودند ، و (باین وصف در خود نمائی) از همه خاموشتر و در پیشی گرفتن
(بر آب کمال) از آنها برتر بودم ، پس نام فضا ملأ گرفته پرواز نمودم (برائی گشایش مشکلات
بچاکی حاضر می شدم) و کروآن فضائل را بر دم (بر تپه بچکس در فضل و کمال بن زرسید ، و در برابر
ثبات قدم داشتیم) مانند کوه که با دمای شکننده و تند آزار می بخشد و از جا می کند ، هیچکس
نمی توانست از من عیب و نقیصی بگیرد و در حضور یا در غیاب ، ذلیل و شکستیده نزد من عزیز و
ارجمند است تا آنگاه که حق او را (از ظالم) بستانم ، و قوی و دستمک نزد من ناتوان است
تا وقتی که حق (مظلوم) را از او بگیرم ، ما از قضا و قدر الهی خوشنود و تسلیم فرمان او می شیم
آیا می بینی مرا که بر سر لوحه ادروغ بگویم ؟ ! (باینکه من بومی خداوند و نبی آنحضرت حلیف و جانشین
او می شوم) سوگند بخدا این زلی کسی می شوم که او را تصدیق کرد ، پس ازل کیسکه (بعد از وفات)
او را نکند سب نماید بنی شتم (زیرا در پنهان آشکار برستی درستی و پاکی مرا استود و برادر خویش
خوانده ، پس اگر دروغ بگویم او را نکند سب کرده ام) پس (سبب اینکه با خلفا به اران نمودم آنستکه) در
امر خرافت خود اندیشه کرده و دیدم اطاعت و پیروی از فرمان حضرت رسول (فرموده بود اگر
کار بجدال بکش سر فرو دارم) بر من واجب است ، بیعت کردم و بر طبق عهد و پیمان خود با آن
حضرت رفتار نمودم .

(۲۸) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

وَأَمَّا سَمِيتِ الشَّهْمَةَ شَبَهَةً لِأَنَّهَا شَبِهُهُ الْحَقَّ ، فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ
اللَّهِ فِضْبًا وَهُمْ فِيهَا الْبَقِيَّةُ ، وَدَلِيلُهُمْ نَمْتُ الْهَدْيِ ، وَأَمَّا

أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ ، وَدَلِيلُهُمُ الْعَنَى ، فَنَا
يُجُوزُ مِنَ الْوَيْتِ مَنْ خَافَهُ ، وَلَا يُعْطَى الْبَقَاءُ مَنْ آجَبَهُ .

از خطبه همامی آنحضرت علیه السلام است (در بیان وجه تشبیه و اینک
کبیر از مرگ زمانی نیست) :

تشبیه از این جهت تشبیه نامیده شده که شبیه مانند حق است (هر کس بتواند میان
حق و باطل تمیز دهد) پس روشنی دوستان خدا در شبیه ایمان و اعتقاد ایشان است
(بخدا و رسول) و راهشان راه هدایت و رستگاری است (که از آن راه پیران خود را از
تاریکیهای شبیه نجات داده و حق را با آنان آشکار نمایند) و آقا و دشمنان خدا دعوت کننده
شان و آن شبیه ضلالت و گمراهی است و در نهامی شان کوری و سرگردانی (که سبب
آن پیران خود را در دنیا بدبخت و در آخرت بعباب الهی گرفتار میسازند) پس (هر دو در شبیه
خدا بناید از مرگ کشته شدن بیم داشته باشند ، زیرا) کبیرا هم که از مرگ بیم داشته باشد
بلاخره نجات و ربائی از آن نیست و کسیکه دوستدار زنده بودن باشد همیشه باقی و
زنده نخواهد ماند (بنابراین شایسته آنست که شخص بزندگی موقت دنیا دل نبندد و از مرگ و پیکار و
راه خدا برای نصرت دین روگرداند) .

(۳۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

مَنْبِتُ مَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ ، وَلَا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ ، لَا أَبَاكَ
مَا تَنْظُرُونَ بَصِيرَةً وَتَبْكُونَ ؟ أَمَّا دِينُ يَجْعَلُكُمْ ، وَلَا حَيْثَ تَجْعَلُونَ ؟
أَقُومُ فِيكُمْ مُنْصَرِّخًا ، وَأُنَادِي بِكُمْ مُنْغَوِّيًا ، فَلَا تَنْتَمُونَ لِي قَوْلًا ،
وَلَا تَطِيعُونَ لِي أَمْرًا ، حَتَّى تَكْفَ الْأُمُورَ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَأْوَةِ ،

فَمَا يَذَّكُّ بِكُمْ نَارٌ ، وَلَا يُنْفَعُ بِكُمْ مُرَارٌ ، دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ
فَجَزَعْتُمْ جَزَعَةً لِّجَمَلِ الْأَمْرِ ، وَتَشَاقَلْتُمْ تَشَاقُلَ النَّصْوِ وَالْأَذْرِ ، ثُمَّ
خَرَجَ إِلَيْكُمْ خَيْبَةً مُنْدَابٌ ضَعِيفٌ « كَأَنَّمَا قُوْنَ إِلَى الْمَوْتِ
وَمَنْ يَنْظُرُونَ » . *

أَقُولُ : قَوْلُهُ (عَلَيْهِ) مُنْدَابٌ أَيُّ مُضْطَرَبٍّ مِنْ قَوْلِهِمْ
لَنَاءَبَتِ الرِّيحُ أَيُّ اضْطَرَبَ مُبْهُوْهَا ، وَمِنْهُ السَّمِيُّ الَّذِي نَبَا
لِاضْطَرَابِ مِثْلِهِ . *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (هنگامیکه نهان بن بشیر با همسایه با
دو هزار نفر برای رساندن مردم عراق از شام حرکت کرد ، چون به عین القمر نزدیک گشته رسید
مالک ابن کعب از چاهی که از جانب حضرت حکومت آنجا را داشت و پیش از صد نفر با او نبود آنجناب
از این واقعه خبر داد ، حضرت بر منبر تشریف برده پس از ادای حمد و ثنای الهی فرمود : خدا شهادت
کند ، نهان ابن بشیر با گروهی از مردم شام که بسبب بازگشت نزدیک مالک ابن کعب که برادر شهادت
فرود آمده اند ، متشاورید بروید و برادر خود را مالک دید ، شاید بسبب شهادت او و جمعی از کفار انان و نوای
چون مردم در رفتن مالک مالک ابن کعب اهل نمودند حضرت رؤسای ایشان را دعوت کرد و امر بر رفتن نمود
قریب سیصد نفر گرد آمده بقیه خود داری کردند ، پس آن بزرگوار علین بر خاسته فرمود) :

بکسانی که قرا شده ام که چون ایشان را امر منجام پیروی نکنند و آنها را اینخوانم جواب
نمیدهند ، ای بی پدر ما برای نصرت و یاری پروردگار خود منظر چه هستید (بسبب سستی
در کار و تنفر بوی جهاد راه خدایت ؟) آیا نیست دینی که شمار گرد آورد (ما برای دست آوردن
سادت دنیا و آخرت یکدیگر را مالک نمائید) و آیا نیست چیست و فخری که شمارا (برای دین دشمنان)
برده (برای حمایت از دین و اهل آن) در میان شما ایستاده فریاد کنان یاری و همزای مظلوم

سخن از اگوشن نمیدید و فرمانم را پیروی نمیکند تا اینکه (بر اثر نافرمانی و مخالفت با من) پیش
آمدای بد بویید اگر دو (دشمن بر جان دمال و ایمان شما تسلط پیدا نماید) توسط شما خونخواهی نیست ان نمود
(با شما دوستی با دشمن ممکن نیست) و بهمراهی شما مقصودی (در امر دین و دنیا) حاصل نمیشود و
شمار برای یاری برادرانسان دعوت کردم ، ناله کردید (آخ و وای گفتید) مانند ناله شتر هنگامی
که نافرمانی در میکند ، و (در نفس بجار زار و یاری برادرانسان) مانند (راورفتن) شتر بیماری که
پشتش زخم است سستی کردید ، و سپاه کمی از شما هم که بوسی من در نگران و ناتوانند مانند اینکه
ایشان بوسی مرگ فرستاده میشوند و آنان مرگ را در مقابل خود می بینند . (سید رضی فرماید :)
صگویم : متناوب در سخن آنحضرت یعنی مضطرب و نگران است و این مأخوذ از
تفسار عربست که گفته اند تَدَا أَتَبَّ الرَّجُلُ یعنی با دای مضطرب و در هم وزید ، و از این جهت
کرگ زنب نامیده شده که در رفتار شش نگران است . *

(۱۴۰) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾
﴿فِي الْخَوَارِجِ لِمَا سَمِعَ قَوْلَهُمْ «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾
كَلِمَةً حَتَّى يُرَادَ بِهَا الْبَاطِلُ ، نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ، وَلَكِنْ
هُوَ لَا يَقُولُونَ : لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ ، وَإِنَّهُ لَا بَدَلَ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ
أَوْ فَاجِرٍ ، يَعْمَلُ فِي إِصْرِهِ الْمُؤْمِنُ ، وَبِئْتَمِعُ فِيهَا الْكَافِرُ ،
وَبِئْتَمِعُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلُ ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَقْرُ ، وَبُقَاتِلُ بِهِ الْهَدْوُ ،
وَأَمْنٌ بِهِ السُّبُلُ ، وَبُؤْسٌ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْفُتُوَى حَتَّى يَسْتَرْجِعَ
بُرٌّ وَبُتْرَاحٌ مِنْ فَاجِرٍ . *

﴿وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا سَمِعَ تَحْكِيمَهُمْ قَالَ :﴾

حَكَ اللَّهُ أَنْظِرْ فِيكُمْ . وَقَالَ : *

أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَحْمِلُ فِيهَا الشَّفِيءُ ، وَأَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَمْنَعُ
فِيهَا الشَّفِيءُ ، إِلَى أَنْ تَنْفَطِعَ مَدَّتُهُ ، وَتُذْرِكَ مِنْبَتُهُ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه شنید سخن خواجه نژادان :
« نیست حکمی مگر از جانب خدا » *

سخن حق است که از آن اراده باطل می‌شود ، آری نیست حکمی مگر از جانب خدا (خداوند متعال)
ما کم جمیع امور و در حسب لایحه است و از تحقیقات احکام الهی است که باید در میان خلق امیر و رئیس باشد
تا امر معاش معاش را سازم و نظم نماید (ولیکن خواجه میگویند : امارت و ریاست (در بین خلق)
مخصوص خداوند است ، و حال آنکه ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکو کار یا بدکار باشد ،
مومن در امارت و حکومت او بطاعت مشغول است و کافر بهر خود را میباید (بر بابودن امیر از
برج و مرج و اضطراب نگرانی آسوده اند) و خداوند در زمان او هر که را با جلی مقدر میسراند (بایزودن
امیر مردم بجان هم میبافند) و چون او مالیات جمع می‌کند (تا در وقت حاجت بکار بندد) و با دشمن
جنگ می‌شود ، و راهبها (از زردن و یاغبها) ایمن می‌گردد ، و حق ضعیف و ناتوان از قوی و نیکوکار
گرفته می‌شود تا نیکوکار در رفاه و از (شر) بدکار آسوده ماند . *

۴. (بنده رضی فرماید :) در روایت دیگر وارد شده که چون حضرت سخن خواجه را شنید (که
میگفتند : نیست حکمی مگر از جانب خدا) فرمود : فقط حکم خدا در باره (کشتن) شما هستم ، و فرمود :
پر میز کار در زمان امیر عادل بطاعت خدا مشغول است و زبانه کار در زمان امیر فاجر بهر خود را میباید
تا اینکه عمر هر یک سپری شده و مرگ را دریابند (آنگاه در پاداش این کیفر کردار خود خواهد رسید) . *

(۱۴۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : *

إِنَّ الْوَفَاءَ نَوَازِلُ الصَّدَقِ ، وَلَا أَعْلَمُ حَتَّى آتِي مِنْهُ ، وَلَا يَنْدُرُ

مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجُ . وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ
 الْقَدَرَ كِبَاءً ، وَتَسَمَّيْنَاهُمْ أَهْلَ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْجِبَلَةِ ، فَاطْلَمُوا ؟
 قَالَهُمْ اللَّهُ ! قَدَّرَ بِهَا الْخَوَلُ الْقَلْبَ وَجَهَ الْجِبَلَةِ وَدُونَهُ مَا نَبِغُ مِنْ
 أَمْرِ اللَّهِ وَفِيهِ فَيَدْعُوهُمَا رَأَى عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِمَا ، وَبَيْنَهُمَا
 فُرْصَتُهُمَا مِنْ لَأَحْرَجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ . *

از خطبه های آنحضرت قیّد السلام است (که در آن وفادار استوده بیدارند فرمودم) :
 وفاترین راستی است ، و من سپری نگاهدارنده تراز و فای بپسند (برای جلوگیری
 از عذاب الهی) سراغ ندارم ، و کسیکه بپسند بازگشتش (در قیامت) چگونه است (و
 بهر نحوی از او حساب میکنند ، هرگز) مگر میکنند ، مادرهانی واقع شده ایم که بیشتر مردم آن ، مکر را
 زیرک پندارند ، و نادانان ایشان را زیرک خوانند ، چه سودی میبرد این مکر کنندگان ؟ خدا
 ایشان را بکشد (تا مردم از شرشان آسوده گردند ، و با اینکه خدا آنان را از رحمت خود دور فرماید)
 شخص زیرک کاروان راه حیل و چاره هر کار را میداند و بسبب اینکه حیل بکار نمیبرد آنست که
 امر و نهی خدا او را مانع میشود ، و با اینکه حیل را دیده و دانسته و توانائی بکار بردن آن را دارد
 ترک میکند ، و کسیکه درین از هیچ کنایه باک ندارد (مانند ماویہ و عمرو بن عاص) فرصت را
 از دست نداده و در هر کاری بمر و حیل دست اندازد (مقصود حضرت آنستکه اگر ترس از خدا نبود
 برای بکار بردن حیل و مکر ، من از همه زبردست تر بودم) . *

(۴۲) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :) *

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَثْنَانِ : أَتِبَاعُ الْهَوَى
 وَطُولُ الْأَمَلِ ، فَأَمَّا أَتِبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ ، وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ

فَبَنِي الْأُخْرَى . أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَتْ حَذَاءً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُلبُهُ
 كُتْبَابُهُ إِلَّا نَاءِ أَصْطَبَهَا صَالبُهَا ، أَلَا وَإِنَّ الْأُخْرَى قَدْ أَقْبَلَتْ ، وَ
 لِكُلِّ مِنْهُمَا بَنُونَ ، فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْأُخْرَى وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ
 الدُّنْيَا ، فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَبَلَتْهُ يَأْمِيهِ بِوَمَّ الْفَيْهَمَةِ ، وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلُ
 وَلَا حِسَابَ ، وَعَدَا حِسَابٍ وَلَا عَمَلٍ . *
 أَقُولُ : الْحَذَاءُ : السَّرِيحَةُ ، وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرْوِيهِ جَدَاءُ
 يَأْتِيهِمُ وَالذَّالِ أَيْ أَنْفَطَحَ دَرُّهَا وَخَبَرُهَا . *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در مذمت از منابت هوای نفس)

وآرزوی بیخود) : *

ای مردم! ترسناکترین چیز یکد از ابتلای شما بآن میسرسم و دوحیرت است : اولی پیروی از
 هوای نفس و دوم آرزوی بیشمار ، آنا پیروی از هوای نفس شخص را از راه حق باز میدارد و آرزوی
 بیشمار آخرت را از یاد میرود ، آگاه باشید دنیا بصرعت و تندى (از ابلش) رو میگرداند
 (ابل آن بزودی فانی میگردد ، و یا اینکه خوشگذرانی در آن دل بستان آن بنی نتیجه میگرد) پس باقی نماند
 از آن مکره مانده ای مانند باقیمانده آب ظرفی که کسی آنرا (سیرایش گرفته) ریخته باشد (در آن
 ظرف آبى باقی نمانده باشد مگر اندکی) و آگاه باشید که آخرت نزدیک است ، و برای هر کس از دنیا و
 آخرت فرزندانى است ، پس شما از فرزندان آخرت باشید (بهستورند و رسول ز قمار نمودن
 زندگی موقتى دل ببندید) و از فرزندان دنیا نباشید ، زیرا پیروی در قیامت هر فرزندی
 بنا بر شش طریق خواهد شد (پس فرزند دنیا در آتش و فرزند آخرت در بهشت خواهد رفت) و بدین امر
 (ایام غزوانى) روز عمل و کار است ، و حساب بازخواستى ندارد ، و فردا (قیامت) روز حساب

و باز خواست است و موقع عمل و کار نیست (پس از روزگار نیست شمرده در کاری که رضای خدا در
 آنست بگوئید تا رقیات موقع حساب آسوده باشید . سبب رضی فرماید :) *
 میگویم : حَذَّاءُ یعنی سرعت و شتاب و بعضی حَذَّاءُ بجیم و ذال نقل
 میکنند ، یعنی در ذال بستن بدینا خیر و سودی نباشد . *

(۴۳) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۴۳) *

وَقَدْ أَشَارَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ بِأَلَا تُعِدُّادُ حَرْبٍ
 أَهْلَ السَّلَامِ يُعَدُّ رِجَالَهُ جَرِيرَاتُ عَبْدِ اللَّهِ الْبُحْلَى الْمُنَادِ : *

إِنَّ أَسْعَدَ دَرِي حَرْبٍ أَهْلُ السَّلَامِ وَجَرِيرَاتُ عِنْدَهُمْ إِغْلَاقُ السَّلَامِ
 وَصَرَفُ الْأَهْلِ عَنْ خَيْرٍ إِنْ أَرَادُوهُ ، وَلَكِنْ قَدْ وَقَّتْ لِحَرْبٍ وَقْتًا
 لَا يُفِيهِمْ بَعْدَهُ إِلَّا حَذُّوَعًا أَوْ غَاصِيًا ، وَالرَّأْيُ عِنْدِي مَعَ الْأَنَادِ
 فَارِدُوا ، وَلَا أَكْرَهُ لَكُمْ الْإِعْدَادَ ، وَلَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ
 وَعَبْنُهُ ، وَفَلَبْتُ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ ، فَلَمْ أَرِ إِلَّا الْفَنَالَ أَوْ الْكُفْرَ
 بِنَا جَاءَ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْأَمَّةِ وَالْأَحْدَثِ
 أَخْدَانًا ، وَأَوْجَدَ لِلنَّاسِ مَقَالًا ، فَقَالُوا أَتُفْتَمُّوْا فَنَحْنُ ؟ *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از آنکه جریر بن عبد الله بخلی را
 (برای گرفتن بیت) نزد معاویه بشام فرستاده ، اصحاب آن بزرگوار (چون دانستند معاویه
 امر آنجناب را اطاعت نخواهد نمود ، پیش از مراجعت بزرگوار شام و پاسخ آوردن) گفتند مصلحت آن است

که برای جنگ با مردم شام آماده شویم (حضرت فرمود) :
 آماده شدن من برای جنگ با مردم شام با اینکه جریر و دایان است (و نیز جواب ما
 نیاورده) بستان در است بروی آنان . و باعث زد و کزد اندیدن آنهاست از خوبی (بیعت
 کردن) اگر اراده کرده باشند (اگر بگویند اقدام تو جنگ ، ما را وادار نمود که فرمانت را قبول کنیم
 ما را بر نافرمانی آنها ایرادی نیست ، و بر فرض که بخواهند بیعت کنند شروع با جنگ سبب انحراف آنان بشود)
 اما من برای جریر بدتی را معلوم کرده ام که همیشه از آن توقف ننماید مگر (از سوادیه) فریب خورده باشد
 (و را برای گرفتن جواب معطل داشته) یا نافرمانی کرده (در گرفتن جواب از اداهل نموده) و را می بین
 ما را نمودن (با ایشان) است ، پس شما هم ما را کنید و (اگر چه) بدم نیاید که شما آماده برای جنگ
 باشید « وَلَقَدْ صَرَّفْتُ أَفْ هَذَا الْأَمْرَ قَبْلَهُ » یعنی من مینی و چشم این کار را زده ام
 (این ضرب المثل عربی که بجای ضرب المثل فارسی : من همه طرف این کار را پانیده ام ، بکار میرود) و نهان
 و آشکار از ایزد و رو کرده ام ، چاره ای برای خود ندیدم مگر جنگیدن (با سوادیه و یارانش) یا کفر و
 انکار آنچه را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده (نیز جلوگیری کردن از اضلال و گمراهی کفار
 و منافقین با غنائی با مرشد او رسول میباشد و آن برای علی کفر است ، و برای اطاعت امر خدا و رسول البته
 با آنان جنگ کرده مترشان را دفع نمایم . پس در موضوع سبب قتل عثمان که سوادیه با حضرت نسبت
 میداد میفرماید :) عثمان بر انت حکومت میکرد و بدعت های چندی (کارهای ناشایسته و مخالف
 ایمان) پدید آورد ، و (آن کارهای زشت) سبب گفتگو بین مردم (ذمت و اعتراض) گردید
 و ایشان هم (آنچه باید درباره او بگویند) گفتند و باو بمیل شدند ، و تغییرش دادند (و ارکشتند)
 پس نسبت قتل او بمن از طرف سوادیه برخلاف واقع است () *

(۲۴) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ *

لَمَّا هَرَبَ مَضَقْلَةُ بْنُ هُبَيْرٍ النَّسَبِيَّ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَكَانَ قَدْ أَنْعَسَ بَيْنَهُ
 نَاجِيَةً مِنْ عَامِلِ الْمَوْتِينَ رَأَوْهُمَا طَالِبًا لِلْمَالِ خَاسِرًا هَرَبَ إِلَى الشَّامِ *

فَتَجَّ اللَّهُ مَصْقَلَهُ فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ وَفَرَفِرَ الرَّعِيدِ ، فَمَا أَتَقَطَّ
 مَا دِحْلُهُ حَتَّى أَشْكَنَهُ ، وَلَا صَدَقَ وَاصِفُهُ حَتَّى يَكُنَّهُ ، وَلَوْ أَفَامَرَ
 لَأَخَذْنَا مَهْبُورَهُ ، وَأَنْظَرْنَا بِمَالِهِ وَفُورَهُ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه مصقله ابن بهزیه شبانی کریمه
 نزد معاویه رفت ، و او اسیران بنی ناجیه را از عامل امیر المومنین خریدہ آزاد کرد ، چون حضرت
 بهای از امطالیه نمود خیانت کرده بشام گریخت (کردی از بنی ناجیه بعد از جنگ صفین با خارج نهادن
 متفق و با آنحضرت باقی گشته و بعد از آن آوردند ، حضرت متقل این فیس را با دو هزار سوار بجنگ آنجا
 فرستاد ، چون متقل در کنار دریای فارس بایشان رسید جنگید و رئیس بنی ناجیه غزیت ابن
 راشد را با صاحبش بقتل رسانید ، و پانصد تن زن و مرد و بچه را که در اقل نصرانی و بعد مسلمان آنجا مرسد
 و بخریت ملحق گشته بودند اسیر کرد ، و در برگشتن رسید به آردو بیختره که اسم شهری است در غوزستان
 و در آنجا مصقله از جانب امیر المومنین حاکم بود اسیران با و پناه برده آزادی خودشان را خواست نمودند مصقله
 آنها را از متقل پانصد هزار درهم خریدہ آزاد کرد و وعده داد که در وقت یقینی آنگاه را برای حضرت بفرستد ، پس متقل
 بکوفه رفته و اقامه را خدمت حضرت عرض کرد ، آن بزرگوار مضطر بود که مصقله پانصد هزار درهم بفرستد ، چون
 دیگر کرد نامه ای با و نوشت که با مال از بفرست یا حاضر شود تا بکار نور رسیدگی شود ، مصقله بخدمت حضرت
 رسید و دو بیت هزار درهم داد و نمود ، و نوشت باقی را پرداخت نماید ، چند روزی هملت خواست
 و شبانه نزد معاویه بشام گریخت ، چون حضرت گریختن او را شنید فرمود : *

خدا مصقله را زشت سازد و رفتاری کرد مانند رفتار بزرگان (اسیرانی خریدہ آزاد نمود)
 و گریخت مانند گریختن بندگان ، پس هنوز مدح گفته را گو یا نموده خواوشش گردانید ، و توصیف
 کننده تصدیق کار او را نمود و مجبور بوجوه و سبب زشتش گردید (آزاد کردن اسیران بسبب فتح و ثنائی او
 شد ، لیکن چون برای پرداخت بهای آنها نزد دشمن گریخت مدح خود را بدم تبدیل نموده بسبب طاعت خلق گردید)
 و اگر میباید و غیرت آنچه را که تعدو را بود میگریفتم ، و (برای دریافت باقی) مضطر زیاد شدن مال
 او میگرددیم . *

(۴۵) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ ❦

الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرُ مَقْنُوطٍ مِنْ رَحْمَتِهِ ، وَلَا مَخْلُوقٍ مِنْ نِعْمَتِهِ ، وَلَا مَأْمُوسٍ مِنْ مَغْفِرَتِهِ ، وَلَا مُسْتَكْفٍ عَنْ عِبَادَتِهِ ، الَّذِي لَا تَبْرَحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ ، وَلَا تُفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ . وَالَّذِي نَادَا رُفِي هَا الْفَنَاءُ ، وَلَا أَفْلَهَا مِنْهَا الْجَلَاءُ ، وَهِيَ حُلُوهُ خَضْرَاءُ ، وَقَدْ عَجَلْتُ لِلطَّالِبِ ، وَاللَّبَّتْ بِقَلْبِ النَّاطِلِ ، فَارْتَحِلُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا يَخْضَرُ تَكُونُ مِنَ الزَّادِ ، وَلَا تَسْلُوْا فِيهَا فَوْقَ الْكُفَّانِ ، وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در مدت دنیا و مفاسد آن) :
 سپاس خداوندی است که هیچکس ناپوس از رحمت او نیست . و نعمت او همگرا
 شامل است . و از آمرزش او احدی نومید نبوده . و پرستش او برای کسی سبب شریکست
 نمیباشد (زیرا تنها او سزاوار پرستش است و سبب عبادت و پرستش نمیزد تا بنده شریک باشد)
 خداوند از رحمت دریغ نمیکند ، و نعمت او زوال نمیدارد . دنیا سرانی است فانیست
 برای آن و برای اهلش رخت بر بستن مقدر گردیده است . و آن (در نظر اهلش) خوشگوار
 و سبز و خرم است . و (سبب گول زدن و غافل نمودن آن نیست که) سستبان بهراغ خوابان
 و طابش میآید ، و علاقه و محبت خود را بدل نظر کننده دارد و میکند ، پس کوچ کنید از آن (و بلند بآن
 نمکته نیای سفر آخرت شده و آسایش در آنجا را بخواهید) و از بهترین متاع خود (پرستش خالق و
 خدمت بخلق) توشه بردارید ، و در آن بیش از حاجت تطهید ، و از آن زیاد تر از آنچه شما
 رسیدن نخواهید (برای گرد آوردن مال در دنیا تلاش نکنید ، زیرا در حلال آن حساب باز نیست ،
 و در حرام آن عذاب و کفر) ❦

(ع ۱۴) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ ❖

﴿عِنْدَ عَزْمِهِ عَلَى السَّيْرِ إِلَى الشَّامِ﴾

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ ، وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ ،
وَسَوْءِ الْمُنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ . اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ
فِي السَّفَرِ ، وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ ، وَلَا يَجْمَعُهَا غَيْرُكَ : لِأَنَّ
الْمُتَخَلِّفَ لَا يَكُونُ مُتَّصِبًا ، وَالْمُتَّصِبَ لَا يَكُونُ مُتَخَلِّفًا .

وَأَبْنَاءُ هَذَا الْكَلَامِ مَرُورِيٌّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالِهِ) وَقَدْ قَفَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِأَبْلَغِ كَلَامٍ ، وَتَمَّتْ لَهُ
بِأَحْسَنِ تَمَامٍ ، مِنْ قَوْلِهِ : وَلَا يَجْمَعُهَا غَيْرُكَ إِلَى آخِرِ الْفَصْلِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه تصمیم حرکت بشام گرفته (چون در نخیله که اسم موضعی است در بیرون کوفه برای جنگ با معاویه ، پای مبارک در رکاب نهاد ، این دعا را که برای مسافرت و سپردن خواسته و خانواده به پناه خدا بهترین است خواند) :
بار خدا یا از مشقت سفر و اندوه بازگشتن (که بر اثر مرگ کن یا تلف شدن آن مثل آید)
ویدی نگاه کردن (مردم) در اهل مال فرزند و پناه میبرم ، بار خدا یا تو در سفر همراه و خانوادۀ
جانشین منی ، و غیر از تو کسی نیست که تواند در سفر همراه و در وطن جانشین باشد ، زیرا هر که
(در وطن) جانشین باشد (در سفر) همراه نیست ، و هر که همراه باشد جانشین نیست (بیدخوبی فرماید) :
ابتدای این کلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده . و حضرت امیر علیه السلام در پایان از
وَلَا يَجْمَعُهَا غَيْرُكَ . بهترین سخن را فرموده آنرا بهترین و جوی تمام کرده است . *

(۴۷) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿فِي ذِكْرِ آلِ كُوفَةٍ﴾

كَانِي بِكَ يَا كُوفَةُ مُدَّةً مَدَّ الْأَدِيدُ إِلَيْكَ كَاطِيَةً ، تُرَكِّبِينَ
بِالنَّوَازِلِ ، وَتُرَكِّبِينَ بِالزَّلَازِلِ ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنََّّهُ مَا آرَادَ بِكَ
جَبَّارُ سِوَايَ اللَّهِ بِشَاغِلٍ أَوْ رَمَاهُ بِقَائِلٍ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است درباره کوفه (داز ویران شدن آن
و ظلم و جور مستکاران که بعد از آن بزرگوار بر اهل آن وارد ساختند خبر میدهد) :
ای کوفه گو یا ترا می بینم که (بر اثر آمدن درخت لشکری که ناگون و پیش آمد نهج و نهج)
کشیده می شوی مانند چرم عنکبانی (که در وقت دباغی کش و اکس و مالش آن بسیار است ، و
عنکبانی اسم بازاری بوده در بیابانی میان نخله و طائف ، و عرب پیش از اسلام هر سال یکبار در آنجا
گرد آمده اشعار خوانده از شب و شب بر یکدیگر فخر و مسامات می نمودند ، و بیشتر متاعی که در آنجا فروخته
فروش می ده چرم بوده ، لذا میفرماید) : و از پیش آمد حاشه ما (ظلم و جور مستکاران مانند چرم
در وقت دباغی) پایمال می شوی ، و جنبشها (انواع صیبت بلام) بر تو وارد می شود ، و من میدانم
هیچ مستمیری بر تو اراده ظلم و جور نکند مگر آنکه خداوند او را ببلای مبتلایا کشته ای را بر او مسلط
گرداند (این خبر از جمله اخبار نقیب آنحضرت است ، چنانکه در تواریخ و فایع کوفه و پیش آمد بابر مستکاران آن
شرح داده شده است) . *

(۴۸) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿عِنْدَ السَّيْرِ إِلَى الشَّامِ﴾

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا وَقَبَ لَيْلٌ وَخَسَقَ ، وَأَلْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا لَاحَ نَجْمٌ وَخَفَقَ ،

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَقْهُودٍ لِإِنْخَامِهِ ، وَلَا مُكَافَأٌ لِإِفْضَالِهِ . أَمَا بَعْدُ فَقَدْ
 بَعَثْتُ مُقَدِّمِي ، وَأَمَرْتُهُمْ بِزُورِ هَذَا الْمِلْطَاطِ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرِي ، وَ
 قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَقْطَعَ هَذِهِ النُّظْفَةَ إِلَى شِرْذِمَةٍ مِنْكُمْ مُوَطِّئِينَ أَكْنَافَ
 دَجَلَةَ ، فَأَتَهُمْ مَعَكُمْ إِلَى عَدْوِكُمْ ، وَأَجْعَلَهُمْ مِنْ أُمْدَادِ الْقُوَّةِ لَكُمْ .
 أَقُولُ : يَعْنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمِلْطَاطِ هَهُنَا التَّمَنُّتُ الَّذِي أَمَرَهُمْ
 بِزُورِهِ وَهُوَ شَاطِئُ الْفَرَاتِ ، وَيُقَالُ ذَلِكَ أَيْضًا لِشَاطِئِ الْبَحْرِ ، وَ
 أَصْلُهُ مَا اسْتَوَى مِنَ الْأَرْضِ ، وَيَعْنِي بِالنُّظْفَةِ مَاءُ الْفَرَاتِ ، وَهُوَ
 مِنْ غَرِيبِ الْعِبَارَاتِ وَتَحْيِيهَا . *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در خطبه) هنگام رفتن بشام
 (بجنگ صفین در بیت دهم ماه شوال سال سی و هفت هجری فرموده) :

پاس خداوند را سزا است هر بار که شب گردد و جهان در ظلمت و تاریکی افتد ، و
 شایش حق تعالی را در او است هر وقت که ستاره بپراورده و پنهان شود (همیشه در هر وقتی از او
 حمد و شکر خدای متعال بر هر کس واجب لازم است) و حمد بیشمار مبعودی را است که مستحق جمیع صفات
 کمالیه است . و نعمت و بخشش او تمامی ندارد (همکارا شامل است) و فضل و کرمش را (هیچ چیز)
 برابری نیکند . و بعد جلوه داران لشکر خود (زیادین تصور و شرح بیان مانی) را (بادوازه بزرگ
 دار) فرستادم ، و بایشان دستور دادم که در کنار فرات درنگ نمایند تا فرمان من (در
 خصوص حرکت) بانها برسد موصیلت در این دیدم که از این آب (فرات) عبور کرده نزد خدای
 از شما (مسلمانان) روم که در اطراف دجله ساکن (اهل میان) هستند و ایشان را تجویز کرده
 بجنگ با دشمنان بیاورم ، و آنها را برای شما لگت قرار دهم . (تفسیر فرماید) :

میگویم : منظور حضرت از لفظ مِلْطَاط در اینجا مضمی بوده است کنایه از آنست که جلودار
 لنگر خود را فرو آورد آن در اینجا امر فرو رفته ، و (نیز) ساحل و کنار دریا هم مِلْطَاط گفته میشود ،
 و این لفظ در اصل معنی زمین هموار است ، و مقصود حضرت از لفظ نَظْفَاة (که معنی آب مسافیه
 است که زیاد) آب فراوان است ، و این تمیز از عبارات غریبه و کثیف آورده است .

(۳۹) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

أَمَّحَدُ اللَّهِ الَّذِي بَطَنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ
 وَامْتَنَعَ عَلَى عَيْنِ الْبَصِيرِ ، فَلَا عَيْنَ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ ، وَلَا قَلْبَ مَنْ
 أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ ، سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ ، وَقَرَّبَ فِي
 الدُّنُوفِ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ ، فَلَا أَسْعِلَاؤُهُ بَاعِدُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ
 خَلْقِهِ ، وَلَا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ بِهِ ، لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى
 تَحْدِيدِ صِفَتِهِ ، وَلَمْ يُجِبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ ، فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ
 لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْحُجُودِ ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُفُوكُ
 الشَّيْءُ هُونُ بِهِ ، وَالْجَاهِدُونَ لَهُ عُلُوًّا كَبِيرًا .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در صفات حق تعالی) :

پس مخصوص خداوندی است که دانای باسور و پنهانی است (پنهانیها نزد او پدید است ، پنهان
 آشکار است بطریق اولی داناست) و نشانهای ظاهر و پدید (جمیع موجودات) بر وجود و هستی او
 دلالت دارد (از روی علامات آثار ظاهر و پدید است ، زیرا مخلوق بخالق نیازمند است ، و نمیشود که ممکن

بخودی خود دارای وجود هستی گردد) و دیدن او باینسانی چشم محال است (زیرا در مکانی نیست بچشم دیده شود) پس چشم کسیکه اورا ندیده (هستی و بودنش را) انکار میکند (زیرا آثار هستی اورا می بیند) و دل کسیکه هستی اورا (از آثار و علامات) دانسته بکنه ذاتش پی نبرد ، در بلندی (بر همه) بزرگی دارد ، و هیچ چیز از او بالاتر نیست ، و در نزدیکی (همه) نزدیک است ، و هیچ چیز از او نزدیکتر نیست ، پس (چون همه عالمه دارد) بلندی او اورا از مخلوقاتش دور کرده ، و نزدیکی او خلق را در مکانی با او مساوی و برابر نموده ، عقلها را بر حد و نهایت صفت خود آگاه ساخته (زیرا برای صفات که عین ذات است حدی نیست) ولی آنها را از شناختن خویش بقدر واجب باز داشته (زیرا عقل اگر چه بکنه ذات و صفات او پی نبرد ولی بقدر اجساد آثار و علامات بعرفتش و شناسائیش راه برده باو اعتراف کرده اند) پس او است خداوندی که آثار و علامات موجوده بر اقرار دل منکر او گواهی میدهد (گمانیکه خدا را گفتار و کردار انکار میکنند آثار و علامات موجوده گواهی میدهد که در دل باو اقرار دارند) و منزله است خداوند از گفتار آنها نیکه او را بخلق تشبیه میکند ، و گمانیکه او را انکار نمی نمایند . *

(۵۰) ﴿وَمِنْ حُطْبٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

إِنَّمَا بَدَأُ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُنْبَعُ ، وَأَحْكَامُ مُبْتَدَعُ ، يُخَالِفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ ، وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالُ رَجَالًا عَلَى غَيْرِ بِنِ اللَّهِ ، فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ تَرَاوِجِ الْحَيِّ لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُرَادِينَ ، وَلَوْ أَنَّ الْحَيَّ خَلَصَ مِنْ تَلَبُّسِ الْبَاطِلِ لَمْ تَطْعَمْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْعَائِدِينَ ، وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضَعْفُ وَمِنْ هَذَا اضْغَافُ فَيُهْزِجَانِ ! فَهَذَا لَيْسَ بِسُؤْلِ الشَّيْطَانِ عَلَى أَوْلِيَانِهِ ، وَتَهْوَى الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در بیان آنچه سبب فتنه و فساد می شود):
 فتنه و فساد (در میان مردم) پیروی از خواسته های نفس است، و احکامیکه برخلاف شرع
 صادر گردد، کتاب خدا (قرآن کریم) با آن خواسته ها و حکمها مخالف است، و (پسین از
 اسباب فتنه و فساد آنست که) گردی از مردم دیگر از برخواسته ها و حکمهای برخلاف دین یاری
 پیروی میکنند (چون حق و باطل را در هم بینمایند فتنه و فساد را بر می آورد) پس اگر باطل با حق در هم نیفتد راه
 حق بر خوانان آن پوشیده نمیکرد، و اگر حق در میان باطل پنهان نمیشد دشمنان (هرگز) نمیتوانستند
 از آن بدگونی کنند، ولیکن چون قسمتی از حق و قسمتی از باطل فرا گرفته و در هم میگرد پس آشکارا
 شیطان بر دوستان خود تسلط پیدا میکند (برای ضلال و گمراهی فرصت بدست آورده، و باطل را
 در نظر خوانان حق جلوه میدهد و راه بدگونی را برای دشمنانین باز می نماید) و کینکه لطف خدا شامل حالشان
 گردیده است (از ضلال گمراهی شیطان) نجات میابند (و از آبرزشن حق باطل در شبهه نیافتند)

(۱۵) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

لَنَا غَلَبُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ أَصْحَابُهُ «عَلَيْهِ السَّلَامُ»
 عَلَى شَرِيعَةِ الْفُرَاتِ بِصَفِيَّيْنِ، وَمَنْعُوهُمْ مِنَ الْمَاءِ.

قَدِ اسْتَظْهَرُوا الْفِتَالَ، فَأَفْرَأَ عَلَى مَذَلِّهِ، وَتَأْخِيرَ حَلِّهِ، أَوْرَدُوا
 السُّيُوفَ مِنَ الْمَاءِ زَوَّاهِ مِنَ الْمَاءِ، فَأَلَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ،
 وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ. أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادِمٌ لَكُمْ مِنَ الْغَوَاذِ، وَ
 عَسَى عَلَيْهِمُ الْخَبْرُ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَيْتَةِ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است آنگاه که لشکر معاویه در جنگ صفین باصحاب
 آن بزرگوار پیشی بسته راه در دو باب فرات را تصرف در آورده آنرا از برداشتن آب مانع گشتند:

شکر ساریه (با تصرف شریفه فرات وضع شاهزادگان آفتاب) کارزار با شمارا طلبند ، پس شما پیر
 دولت و خوار می قرار گرفته شجاعت و شرافت را از دست بدهید (انگار بخود توانی کرده از تنگی بیچاره
 خود را بشمن تسلیم نمایند) یا آنکه ششیر تا از اغوشها (می ایشان) سیراب کنید تا از آب سیراب
 شوید ، پس مرگ (حقیقی) در زندگانی شماست اگر مغلوب بشوید ، و (حقیقت) زندگانی در مرگ
 شماست آنجا که (بر دشمن) غالب شوید (مرگ با عزت و شرافت بهنرست از زندگانی با ذلت و خوار می)
 آگاه باشید که مساوی غده قلیلی از گمرازان و نادانان را بکارزار آورده (با اینکه شکر ساریه زیاد بوده
 ایشان بعد از قلیلی تغییر فرموده ، اشاره است اینکه بعلم جنگ آشنایستند) و حقیقت امر را که جنگ
 برای دست آوردن سلطنت ریاست (از آنان پنهان نموده) و خودخواهی عثمان را بهانه قرار داده (با اینکه
 آنها گلهای خود را هدف (برای) مرگ قرار داده اند (از روی دانی و گمراهی برای کشنده آمده باشند)؟

(۵۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ *

وَقَدْ تَقَدَّمَ تَحْمَارُهُمْ بِرَوَايَةٍ ، وَتَذَكُّرُهَا هُنَا
 بِرَوَايَةٍ أُخْرَى لِتَحَابُّ الرِّوَايَتَيْنِ : *

أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ نَصَرَمَتْ ، وَأَذِنَتْ بِانْفِصَاءٍ ، وَتَنَكَّرَ
 مَعْرِفُهَا ، وَأَذِنَتْ حَدَاءَ ، فَهِيَ تَحْفَرُ بِالْفَنَاءِ سَكَاةً ، وَتَحْدُ بِالْمَوْتِ
 جِهْرَانَهَا ، وَقَدْ أَمَرَ مِنْهَا مَا كَانَ حُلُوءًا ، وَكَدِرَ مِنْهَا مَا كَانَ صَفْوًا ،
 فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا سَمَلَةٌ كَمَلَتْهُ الْإِدَاوَةُ ، أَوْ جُرْعَةٌ كَجُرْعَةِ الْمَلَأَةِ ،
 لَوْ تَمَرَزَهَا الصَّدُيَانُ لَوَيْتَفَعُ ، فَأَنْمِعُوا عِبَادَ اللَّهِ الرَّجُلَ عَنْ هَذِهِ
 الدَّارِ الْمَقْدُورِ عَلَى أَهْلِهَا الزَّوَالِ ، وَلَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ

وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ ، قَوْلَ اللَّهِ لَوْ حَسَنْتُمْ حِينَئِذٍ الْوَلَدَ الْعِجَالِ ،
وَدَعَوْتُمْ بِهِدِيلَ الْحَمَامِ ، وَجَارَتْ جُجُورُ مُنْتَبِلِ الزُّهْبَانِ ، وَحَرَّجْتُمْ
إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَزْوَاجِ ، الْيَأْسَ الْقُرْبَةَ إِلَيْهِ فِي أَرْفَاعِ
دَرَجَةٍ عِنْدِي ، أَوْ غُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَاهَا كُتُبِي ، وَحَفِظَهَا رُسُلِي
لَكَانَ قَلِيلًا فِيهَا أَرْجُوكُمْ مِنْ ثَوَابِي ، وَأَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِي .
وَاللَّهُ لَوِ انْمَأَتْ قُلُوبُكُمْ أَنْمِيَانًا ، وَسَلَّاتُ عِيُونُكُمْ « مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ
أَوْ رَهْبَةٍ مِنْهُ » دَمًا ، ثُمَّ عَمَّرْتُ فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةً ، مَا جَرَى
أَعْمَالُكُمْ « وَلَوْ أَنْبَقُوا شَيْئًا مِنْ جُحْدِكُمْ » أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ الْعِظَامُ
وَهَذَاهُ إِنَّا كَرَّمْنَا لِلْإِيمَانِ . *

از خطبه های اخفرت علیه السلام است (در بیان یوفائی دنیا و آخرت ندان آن
و در غیب مردم باختر و بزرگ شمردن ثواب عذاب و نعمت های هفتالی) این خطبه پیش از این بر سر
انتخاب و نقل شده ، و در اینجا از روی روایت دیگری برای اختلافی که در این دو روایت بیابیم
آگاه باشیم و دنیا و دنیا دوستی ننهاد ، و بر (از تغییراتی که در آن مشاهده میشود) در
گذشتن اعلام کرده ، و خوشی آن باقی نماند ، (مانند جوانی و تندرستی) و بقندی (از این)
رو بر میگردد ، و ساکنین خود را بفنا و نیستی میکشاند ، و همسایگان را بسوی مرگ میراند (تا
بگورستان ببارد) و شیرینیهایی آن تلخی مبدل شد (مانند جوانی که به پیری و تندرستی که به بیماری
تبدیل میگردد) و صافیهایی آن تیره گردید (پس اکنون که تغییرات در آن آتی و فوری و بهرزه از آن فتنی
است ، بنیستی بآن دلبنده شد) پس از این دنیا (نسبت بزندگانی هر کس زمانی) باقی نمانده مگر
تیره مانده ای (چند روزی) مانند تیره مانده آب در شکست کوزه ای ، یا باقی نمانده از آن کره جوی

(دست کسی) مانند جرعه مقله (عادت عیب بر نیست که چون تشنگان در میان اندک آبی
 یابند، سنگ ریزه در ظرفی ریخته اند آب بر آن ریزند که آن سنگ ریزه را پاشند، پس هر یک آن
 مقدار آب را برای رفع تشنگی بیاشند، و این طریق آب اندک را میان خودشان قسمت کنند، و آن سنگ ریزه
 مقله گویند) پس تشنه (دنیا که دست کسی از عرش باقی مانده) اگر بکند آن نه مانده و یا آن جرعه مقله
 را بدینا دل بسته از آخرت چشم پوشد) تشنگی او بر طرف نشود (هر دلی که در ظرف دارد بدست نیاورد)
 پس ای بندگان خدا (اکنون که رفتار دنیا با شما چنین است) برای کوچ کردن از این سرا که برای هاشم شریف
 و نیستی مقدر شده آماده شوید، و آرزو بر شما غالب نشود، و دست زندگانی و آن بنظر شما طوفانی نیاید
 (آرزوهای بیجا کنید و از مردم غافل نباشید که ناگاه شمار در یابد) پس سو کنید بحد اگر بنالید مانند ناله
 شتران غمزه فرزند مرده، و بخوانید مانند صدای کبوتر، و فریاد و زاری نمایم مانند فریاد و زاری
 راهبی که دنیا را ترک کرده، و از مالها و فرزندان در راه خدا بگذرد برای درخواست تقرب به رحمت
 بلند می مقام و منزلت نزاد، یا امرش گناهی که نوشته شده و فرشتگان او آن گناه ثبت
 نموده اند، هر آنکه کم است در مقابل ثوابی که از جانب خداوند تعالی من برای شما امیدوارم، و
 (همچنین) کم است در برابر عذاب او که من از آن برای شما بترسم (ثواب و پاداش عبادت پرستش
 خدا که من بشما امید میکنم بیشتر است از پاداش عبادتی که شما در طلب آن تضرع و زاری میکنید و آنچه که وسیله تضرع
 است دست میاندازید، و عقاب و کفر مصیبتی که من بشما از آن نمی بینم بیشتر است از مصیبتی که شما در امر
 آن نادم و سوگاری می کنید، خلاصه پاداش عبادت و بندگی خدا و کفر مصیبت و نافرمانی او که من میدانم از
 حیل و ادراک و فهم شما بیرون است، پس کوشش کنید در آنچه که امید میکنم، و چشم پوشید از آنچه که نمی بینم)
 و سو کنید بخدا اگر برای شوق بختی با برای ترس از او و لهای شما گزیده شود و یا از چشمه های تیان
 جاری گردد و بدینوال زندگی کنید در دنیا مادامی که باقی است، این اعمال و فتنی درجه اکوش شما
 برابری با فتنه های بزرگ خداوند که شما عطا فرموده بیناید، و مساوی آنها می نمودن او شما را بسوی

ایمان نیکو د.

﴿ وَمِنْهَا ﴾

﴿ فِي ذِكْرِ يَوْمٍ أَتَىٰ فِيهِ الْخَلْقُ وَصِفَةُ الْأَنْبِيَاءِ ﴾

وَمِنْ تَمَامِ الْأُخْيَةِ اسْتَشْرَفْتُ أُذُنَهَا ، وَسَلَامَةً عَيْنِهَا ، فَأَذْنَا
 سَلَبَتِ الْأُذُنُ وَالْعَيْنُ سَلَبَتِ الْأُخْيَةُ وَتَمَتَّ ، وَلَوْ كَانَتْ عَضْبَاءَ
 الْفَرَسِ تَجَرُّ رِجْلَهَا إِلَى الْمَنَسِكِ . وَالْمَنَسِكُ هَهُنَا الْمَذْبَحُ .

و قسمتی از این خطبه در بیان عبد قربان و صفت حیوان قربانی است :
 از جمله شرائط حیوان قربانی آنستکه تمام گوشش باشد (بریده و شکافته نباشد) و چشمش
 سالم باشد ، پس اگر گوش و چشم بی عیب بود ، قربانی صحیح و درست است ، و اگر ناخ
 شکسته باشد (برای قربانی صلاحیت ندارد ، مانند گوشه پاشکسته است که) برای رفتن به
 قربانگاه می نلگد (قربانی گوشه پاشکسته و ناخ شکسته درست نیست) ، (بیدرستی فرماید)
 مَنَسِك (اگر چه بمعنی محل عبادت و پرستش است ، ولیکن) در اینجا بمعنی قربانگاه و آن
 موضعی است که قربانی را در آنجا سر میزنند .

(۵۲) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي ذِكْرِ الْبَيْعَةِ)

فَتَذَاكُرُ عَلَى تَذَاكُرِ الْإِبِلِ إِلَيْهِمْ يَوْمَ وَرِدِهَا قَدَارَ سَلْهَارٍ رَاعِيهَا ،
 وَخَلَعَتْ مَتَانِيهَا ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قَائِلِي ، أَوْ بَعْضُهُمْ قَائِلُ بَعْضٍ لَدُنِّي
 وَقَدْ قَلَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ بَطْنَهُ وَظَهَرَهُ ، حَتَّى مَعْنَى النَّوْمِ ، فَمَا وَجَدْتُ بَعْضَهُ
 إِلَّا قَالَهُمْ ، أَوْ الْجُحُودُ عَمَّا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَكَانَ مِثْلَ الْجَنَّةِ
 الْفُتَالِ أَهْوَنَ عَلَى مَنْ مُعَالَجَةِ الْعُقَابِ ، وَمَوْتَاتِ الدُّنْيَا أَهْوَنَ
 عَلَى مَنْ مَوْتَاتِ الْآخِرَةِ .

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است در بیان بیعت کردن (مردم با آن بزرگوار):
 پس (از گشته شدن عثمان) مردم نزد من خود را یکدیگر زده (برای بیعت نمودن) از دو حام نمودند
 مانند از دو حام شتر نشسته هنگام آشامیدن آب که عقال و ریسانش باز شده و ساربان را نیش
 نموده باشد (دبوری برین هجوم آوردند) که گمان کردم میخواهند مرا بقتل رسانند، با بعضی از ایشان
 قصد دارند و حضور من بعضی دیگر را بکشند (پس بیعتایشان را قبول کردم، و چون بعد از آن دسته
 مانند طعمه و زیر نفوذ غنچه کرده پیمان شکستند) من ظاهر و باطن این امر را زیر و رو نمودم بحدی که اندیشه
 در ایجاب (مرا از خواب بازداشت، پس طاقت نیاوردم مگر بجنبیدن با ایشان (که بیان شد)
 یا انکار آنچه که محمد صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَاٰوَدَہُ است (زیرا بیکار با غیبار امام واجب و در صورت قدرت
 و توانائی اگر با آنان جنگ کند ترک واجب کرده و آن برای امام مانند آن بود که احکام حضرت رسولا
 انکار نموده باشد، و چون انکار احکام رسول «دس» سبب عذاب الهی است) پس علاج بجنبیدن بر
 من آسانتر بود از علاج عذاب الهی، و مرگهای دنیا (مشقتها و سختیها) بر من آسانتر است از مرگها (در
 عذابا) ای قیامت . ❀

(۵۴) ❀ (وَمِنْ کَلَامٍ لَهُ عَلَیْہِ السَّلَامُ) ❀

(وَقَدْ اسْتَبَطَّ أَصْحَابُهُ إِذْنَهُ لَهُمْ فِي الْفِتَنِ بِصِفَبٍ :-)

أَمَّا قَوْلُكَ : أَكَلْ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ ؟ قَوْلَ اللَّهِ مَا أُنَابِي
 دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ . وَأَمَّا قَوْلُكَ : شَكَّ فِي أَهْلِ
 الشَّامِ ، قَوْلَ اللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ بَوْمًا إِلَّا وَأَنَا أَطْعَمُ أَنْ لَتَحَوِّي طَائِفَةً
 فَهَنَدِي يَ ، وَتَعَسَّوْا إِلَى ضَوْئِي ، وَذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا
 عَلَى ضَلَالَتِهَا وَإِنْ كَانَتْ نُبُوًّا يَأْتِيَانَهَا . ❀

از سخنان آنحضرت علیه السلام است درصغین موقعی که اصحاب آن بزرگوار تصور کردند.
در شروع جنگیدن (با مردم شام) درنگ و کندی نماید (چون درصغین آب بتصرف حضرت درآمد
و از اهل شام فداقت نمود چند روزی جنگ تارگشت، پس بعضی از کربان گفتند تا اهل درفران بجنگ
شاید برای اینست که از مرگ گشته شدن ببرند، و برخی دیگر گفتند شاید برای اینست که در وجوب جنگند با مردم
شام شک و تردید دارد، حضرت در پاسخ آنان فرمود) :

اما سخن شما که آیا اینهمه تا اهل درنگ من برای ترس از مرگ و گشته شدن است؟ پس بگویند
بجدا هیچ باکی ندارم از داخل شدن در مرگ (گشته شدن در میدان کارزار) یا اینکه ناگاه مرگ مرا در پناه
و اما سخن شما در اینکه (فرمان جنگیدن بنیدم برای آنست که در وجوب کارزار) با اهل شام مرا شک و
تردیدی است، پس بگویند جدا یک روز جنگ کرد زانجا خیر نیند اختم مگر برای آنکه اینجا بخیر ابرام گردانی
(از ایشان) بمن ملحق گردیده بدست شوند (از گمراهی دست کشیده برادر دست قدم نهند) و همچنین
که نور خود روشنی راه مرا ببینند، و این تا اهل درنگ در کارزار از زمین محبوبتر است از اینکه آن
مگر انا بکشم و اگر چه (ایشان دست از ضلالت و گمراهی برنداشته بالاخره گشته میشوند و در قیامت)
باکن با نشان (مخالفت با امام و پیروی نمودن از دشمنان آنحضرت) باز میگردند (گرفتار خواهند شد).

(۵۵) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

وَلَقَدْ كَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَفَثُ ابْنِ ابْنَانَا
ابْنَانَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا، مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا وَنُصْبًا
عَلَى الْقَمِيمِ، وَصَبْرًا عَلَى مَضِضِ الْأَلَمِ، وَجِدَائِي فِي هَذَا الْعَدُوِّ، وَ
لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ شَانًا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَنْصَاوِلَانِ تَصَاوُلَ الْفَخْلَيْنِ،
بِخَالَتَانِ أَنْفُسَهُمَا أَهْمًا يَفِي ضَاحِكُهُ كَأَنَّ السُّوْنِ، فَسَرَّ لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا
وَمَرَّةً الْعَدُوِّ قَامِئًا، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدَنَا الْكَيْتَ، وَ

أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْنَصْرَ، حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْفِجًا جِرَانَهُ، وَمُسَوِّنًا أَوْطَانَهُ
وَلَعَسَى لَوْ كُنَّا نَاتِي مَا أَنْبَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ، وَلَا لَخَصَرٌ لِلْإِيمَانِ
عُودٌ، وَأَبْهَمُ اللَّهِ لِنَحْنُ بِلَيْبَتِهَا دَمًّا، وَلِنُتَعِنَّهَا نَدَمًا . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (که در آن ثبات قدم غویش و سایر اصحاب
حضرت رسول و فدکاریها سازاد جنگها برای یاری دین مقدس اسلام بیان فرموده، و صحابشرا بجهاد
دروا خدا و جنگ با دشمنان را ترغیب نموده اند از استی در این امر توجیح و سرزنش نماید) :
ما برای یاری دین اسلام زمانیکه (ما رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ) بودیم پدران و فرزندان
و برادران و عموهای خود را (در جنگها) میکشتم، و این رفتار بر ایمان و اعتقاد ما افزوده نشد
و فرمانبرداری پیش میگیرفتم، و ثبات قدم ما را در راست میافزود، و شکبانی را
بر سوزش درد و سی و کوششمان برای جهاد با دشمن زیاد می نمود، و (در کارزارهای نمان غیر
روش جنگیدن، با دشمن چنین) بود مردی از ما با یکی از دشمن بیکدیگر حمله کرده با هم در میافتادند مانند
در افتادن دو جوان نزد جان یکدیگر میافتادند (در صد کشتن هم بر میآمدند) تا که ام یک و دیگری را
از جام مرگ سیراب نماید (اورا بکشد) پس گاهی با دشمن میافتیم و گاهی دشمن بر ما غلبه
میگشت چون خداوند راستی را اوید (از همه چیز گذشتن در راه اسلام را نشان دادیم) دشمن را بخوار
و فیروزی را نصیب نگردانید، تا اینکه اسلام مستقر (د امر دین منظم) گردید مانند شتریکه در موقع
استراحت سینه و گردن خود را بر زمین میافکند (از اضطراب و نگرانی از دشمن رهایی یافت) و در جایگاه
خود بنشیند (حقیقت آن در همه جای جهان منتشر گردید) و بجان خود دم سوگند اگر رفتار (و یاری اسلام)
مانند رفتار شما بود (در بهار با دشمن مانند شتریکه در میان انگاری می نمودیم) پایه دین بر قرار میگردد (خدا شاهی
پیدا میشود) و شانه درخت ایمان سبز نیگشت (قوایم اسلام منتشر میگردد) و سوگند بخدا از این فتنه
(ناپسندیده و سستی در کارزار بعضی سیر از نفاق دنیا) خون خواهیم دو شید، و در پی آن (دشمن دشمن
بر شما مسلط گردد) پشیمان خواهید گشت . *

(۵) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لَا أَصْحَابِيهِ :) *

أَمَّا أَنَّهُ سَبَّحَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدَى جُلُ تَحَبُّ الْبُلْعُومِ ، مُنْذَ حَقِ
الْبَطْنِ ، يَا كُلُّ مَا يَجِدُ ، وَبَطْلُ مَا يَجِدُ ، فَاقْتُلُوهُ وَلَنْ تَقْتُلُوهُ ، أَلَا
وَأَنَّهُ سَبَّاهُمْ كَذِبِي الْبَرَاءَةِ مِنِّي ، أَمَّا السَّبُّ فَبُؤْسٌ ، فَإِنَّهُ لِي
زَكَاةٌ وَلَكُمُ نَجَاةٌ ، وَأَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلَا تَبَرُّوْا مِنِّي ، فَإِنِّي وَلِدْتُ عَلَى
الْفِطْرَةِ ، وَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْحِجْرِ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است برای اصحاب خود (اهل کوفه که ایمان خبر میداد
بلایه ای را که بعد از آن بزرگواران بتلا می شوند و دستور میفرماید که در آن هنگام چگونه رفتار نمایند) :
آگاه باشید که بزودی بعد از من مردی گشاده کلو و شکم برآمده (معاویه بن ابی سفیان)
بر شما غلبه می شود ، میخورد آنچه بیاورد و میخورد آنچه نیابد (هر چه بخورد سیرنگشت تا بایک گشت
سفره را بر چند خسته شدم و سیرنگردیم . گفته اند پر خوری او بر اثر نفرین حضرت رسول بود آنگاه که
کس بطلب او فرستاده دید بخوردن مشغول است ، بازگشت و گفت طعام بخورد ، دیگر باره فرستاد
باز بخوردن مشغول بود ، پس آنحضرت فرمود : اللَّهُمَّ لَا تَشْبِعْ بَطْنَهُ یعنی بار خدا یا شکم او را
سیر نگردان) پس (در صورت قدرت و توانائی) او را بکشید و اگر چه هرگز او را نخواهید گشت
(توانائی کشتن او را ندارید) آگاه باشید بزودی آن فرد شمارا بناسزا گفتن و بیزار ی جستن از من امر
میکند ، پس اگر شمارا بناسزا گفتن مجبور نمود مرا دشنام دهید ، زیرا بناسزا گفتن برای من سبب عفو
مقام میشود و برای شما باعث برنجاست و در ثانی (از شتر او) است ، و اما در بیزار ی جستن ، پس از من
بیزار ی بخونید (در باطن دوستدارم باشید) زیرا من بفطرت اسلام تولد یافته ام (هیچگاه در راه گفته
شترک قدم نهاده از اول اسلام اقبال نمودم نه مانند سایرین که کافر و بت پرست بوده مسلمان گردیده اند)

و در ایمان و جهرت (بر بدن زلف از دهن برای نصرت و یاری رسول خدا) سبقت و پیشی گرفتن (اول بری
که پیغمبر ایمان آورد و برای پیش رفتن این اسلام او را یاری کردن) بودم . پس هزاران زن و هزاران از خدمت
و یزاری از خدا موجب عذاب بدی است) . *

(۵۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَلَمَةٍ الْخَوَارِجُ : *

أَصَابَكُمْ خَاصِبٌ ، فَلَا يَفِي مِنْكُمْ أَيْ ، أَبْعَدُ إِيْمَانِي بِاللَّهِ وَجَهَادِي
مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكَفْرِ ؛ لَقَدْ
ضَلَلْتُ إِذَا أَوَّمَا أَنَا مِنَ الْمُتَهْدِينَ ! فَأَوْبُوا شَرَّ مَا بَ ، وَارْجِعُوا عَلَى
أَثَرِ الْأَعْقَابِ . أَمَّا أَنْتُمْ سَتَلْفُونَ بَعْدِي لِأَشْيَاءَ ، وَسَهْقًا قَاطِمًا
وَآثَرَةً يَنْقُذُهَا الظَّالِمُونَ فَيَكُونُ سَهْمًا . *

قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : وَلَا يَفِي مِنْكُمْ أَيْ ، بُرْوَى عَلَى ثَلَاثَةِ
أَوْجِهٍ : أَحَدُهَا أَنْ يَكُونَ كَمَا ذَكَرْنَاهُ أَيْ بِالزَّوْمِ مِنْ قَوْلِهِمْ رَجُلٌ أَيْرُ اللَّهِ
يَأْتِي الْفَخْلَ أَيْ يُصِلُّهُ ، وَبُرْوَى أَيْ بِاللَّيْلِ ثَلَاثَ ثَقِطٍ بِرَأْدِهِ الَّذِي
يَأْتِي الْحَدِيثَ أَيْ بِرُؤْيِهِ وَبِحُكْمِهِ وَهُوَ أَصَحُّ الْوُجُوهِ عِنْدِي كَأَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
قَالَ : لَا يَفِي مِنْكُمْ لَمْ يَفِي بِرُؤْيِ أَيْ بِالزَّوْمِ الْمُنْجَتِ وَهُوَ الْوَأْتِ ، وَالْهَالِكُ
أَبْضًا بِهَذَا لَهُ أَيْ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که بخارج نه روان فرموده (چون در جنگ

صفتین پس از قرار دادن حکیم نوشتن عهدنامه، خواج از آن بزرگوار گناره گیری نموده از هر طرف فریاد کردند :
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی نیست مگر از جانب خدا، و گفتند اَلْحَمْدُ لِلَّهِ يَا عَلِيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی یا علی حکم و فرمان
 دادن مخصوص خداست نه برای تو، و حکم خدا در باره معاویه و اصحابش آنست که فرمان ما داخل کردند
 و ما خطا کردیم که به تحکیم ضام دادیم، پس چون خطای خود پی بردیم بخدا توبه و بازگشت نمودیم، تو نیز مانند
 ما از خطای خود توبه و بازگشت نما، و بعضی گفتند چون به تحکیم رضادادی کا فر شدی اکنون بکفر خود گوی
 ده پس از آن توبه کن تا ترا اطاعت کنیم، حضرت فرمود : *

بادی که سنگ ریزه را بجیش میآورد و بر شاخه بوز (غذایی شمارد یا بد) و باقی نماند
 از شاخه یکسکه نخل فرما را بر سر کند، یا یکسکه سخن گوید، یا یکسکه بجهد (نسل شاقط کرد) آیا
 بعد از ایمان آوردن من بخدا و جهاد بهمراهی رسول اکرم ﷺ بکفر و
 خطا، رابر خود گواهی دهم، پس در این هنگام (با قرار بر خطای خویش) گمراه شده از راه راست
 قدم بیرون نهاده ام، پس از بدترین راهیکه قدم در آن نهاده اید برگردید (از انحراف باطل
 برگشته دیگر باره این سخنان زشت را نگوئید) و بجای پای خود بازگشت نمائید (از راهیکه رفته اید
 بجای خویش برگشته از حق پیروی کنید) - آگاه باشید بزودی بعد از من بدلت و خواری
 بسیار بر خورده بشیر برنده مبتلا گردید، و مال شمارا مستکاران گرفته اختصاص بخود دهند
 و این کار را در میان شما ننست و عادت خویش قرار دهند (از قتل غارتی که بعد از آن بزرگوار از
 طرف مستکاران نماند مصلحت اینالی صغره و دیگران در میان آنان واقع شده خبر میدهند) (سید رضی فرماید) :

فرمایش آنحضرت : وَلَا تَقْبَلُوا مِنْكُمْ أَيْدٍ بَرَسَةٍ وَجِبِلٍّ يَنْقُلُ شَيْئًا : اول چنانکه
 بیان نمودیم اَيْدٍ برا، مصلحت این ماخوذ از قول عربست که کسیکه نخل فرما را بر سر میکند میگویند
 رَجُلٌ أَيْدٍ، و (دوم) اَيْدٍ بهانه نقطه روایت میشود که مراد از آن کسی است که حدیثی روایت
 میکند با سخنی حکایت مینماید، و این قول نزد من صحیحترین برده است (زیرا) گویا حضرت
 فرموده است : گوینده ای از شما باقی نماند، و (سوم) اَيْدٍ برا، نقطه دار روایت
 میشود و آن بمنی و اثبنا یعنی بر جسته است، و نیز اَيْدٍ بمنی هَالِكٌ یعنی تباہ
 گشته استعمال میشود . *

(۵۸) ﴿وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

لَمَّا غَزَى عَلَى حَرْبِ الْخَوَارِجِ وَقَبِلَ لَهُ
 ﴿إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ عَجَزُوا جِسْرَ النَّهْرِ وَإِنْ :﴾

مَصَارِعُهُمْ دُونَ الظُّفَةِ ، وَاللَّهُ لَا يَقْلِبُ مِنْهُمْ عَشْرَةً ، وَلَا
 يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ . *

يَعْنِي بِالظُّفَةِ مَاءَ النَّهْرِ وَهِيَ أَنْفِصُ كَلْبَاءٍ عَنِ الْمَاءِ وَإِنْ كَانَ
 كَيْدَ رَاجِعًا ، وَفَدَّ أَشْرًا إِلَى ذَلِكَ فِيهَا تَقَدَّمَ عِنْدَ صُغَى مَا أَشْبَهَهُ .

هنگامیکه امام علیه السلام تقسیم جنگ با خوارج گرفت با حضرت گفته شد که ایشان از
 پل نهر دوان عبور کردند ، فرمود : *

فَلَمَّا كَانُوا إِثْنَانِ (موضع کشته شدن) این طرف آب (نهر دوان) است سوگند بخداوند
 از آمان (از کشته شدن) نجات نمی یابد ، و ده نفر هم از شما ملاک نمی گردد (چون حضرت برای جنگ
 با خوارج در پی ایشان میرفت ، مردی از اصحابش آمد و گفت : یا امیر المؤمنین خوارج از نهر عبور کردند ، فرمود دیدی
 ایشان کشته شدند ؟ آمد و گفت آری ، فرمود سوگند بخداوند هرگز جو نمیکنند و محال گشته شدن آنها اینطورت
 نهر است ، بعد از آن سوار شده رفتند ، چون نزدیک نهر رسیدند ، دیدند که همه خوارج خلاف شمشیر را گشته
 آب های خود را پی کرده آواره میکنند و فریاد میکنند : **لَا أَحْكَمَ إِلَّا لِلَّهِ** یعنی کلیت گرازان جانب خدا
 « این کلمه را همیشه شمار خود قرار داده غوغائی برپا میدهند » پس حضرت فرمان جنگ داد ، چون جنگ تمام
 نمیدادند که تن از خوارج فرار کرده کشته نشده اند و از اصحاب حضرت فقط هشت تن کشته شدند و بقیه فریاد
 مقصود حضرت از لفظ **ظُفَةِ** (که یعنی آب صافی است) آب نهر است و این نصیحتی است
 گنایه است برای آب هر چند زیاد باشد ، و پیش از این با معنی (در این خطبه پنجم و هشتم که
 راجع به جنگ با خوارج بود) اشاره نمودیم . *

(۵۹) ﴿وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

لَمَّا قِيلَ الْخَوَارِجُ قَبِيلٌ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَكَذَا الْقَوْمُ يَجْعَلُونَ
كَلَامًا وَآلَهُ إِنَّهُمْ نَطَقُوا فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ ، وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ ،
كَلَّمَانِجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَابِينَ .

چون خوارج نمرود کشته شدند با تحقیرت گفته شد : یا امیر المؤمنین همه ایشان هلاک
گشتند ، فرمود :

گویند بخدا چنین نیست ، ایشان لطفه مالی هستند در پشت مرد و در رحم زن (یعنی از آنها کفر
و در شهر با تفرق شدنند ، از آنان فرزندی بوجود خواهد آمد که در روی زمین فتنه و فساد بپا زند ، ولیکن) هر زمان
از آنها شایخی (سری) پیدا گردد و دست بسته شود (بزرگی گشته میشود) تا اینکه آخرشان دزدان و راهزنان
میشوند (مانند اجدادشان ، چنانکه نقل شده چون آن نه نفر در شهر با گردید گشتند هر کدام مذبحی اختیار و از آن ترویج
کردند و در راهها دردی نبودند) .

(۶۰) ﴿وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

لَا تَقْنَلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي قَلِيلٌ مِنْ طَلَبِ الْحَقِّ فَأَخْطَاؤُهُ ، كَمَنْ طَلَبَ
الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ .
يَعْنِي مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابَهُ .

امام علیه السلام درباره خوارج فرمود :
بعد از من خوارج را نکشید ، زیرا کسی که بخواهد حق را بدست آورد و خطا کرده (گمراه شده)
مانند کسی نیست که در راه باطل قدم نهاده و آنرا دریافته (بیدار نشود) :
منظور حضرت از جمله مَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ یعنی کسی که باطل را خواسته و آنرا

در یافته ، معاویه و پیروان او هستند (حضرت از کشتن خارج نمی فرموده برای یک مصلحت و اصلی آنهاست آوردن حق بوده ، ولیکن برای رسیدن آنان بر راه خطا افتاده گمراه شدند ، وابسته چنین کسانی سزاوار کشتن نیستند بخلاف معاویه و یارانش که مقصود اصلی آنان باطل بوده و آنها را باید کشت ، چنانکه در سخن پنجاه و هشتم فرمود : **فَاقْتُلُوهُ** یعنی معاویه را بکشید . و اما اینکه آنحضرت خوارج را کشت و کشتن را از بعد از خود نمی فرمود برای این بود که آنها پیشقدم در جنگ با آن بزرگوار شده و قتل و فساد کرده مردم را به بدعتهای خویش دعوت نموده بیکان را بقتل میرسانند مانند بعد از این جناب که از اصحاب امیر المومنین بود اورا کشتند و شکم زنش را که آتشی بود دیدند ، پس نهی از کشتن ایشان در صورتیست که قتل و فساد را بکنند و خون ناحق بیزند و قتل بجنک نمایند) . *

(۱۶) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ *

﴿لَمَّا خُوفَ مِنَ الْغَيْلَةِ﴾ *

وَإِنَّ عَلَى مِنَ اللَّهِ جُنَّةً حَصِينَةً ، فَإِذَا جَاءَ بَوِيَّ أَنْفَرَجَتْ عَنِّي وَأَسْلَمْتَنِي ، فَجِنْدٌ لَا يَطْبِئُ آلَهُمْ وَلَا يَبْرُؤُ الْكَلَمُ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه اورا از کشته شدن ناگهانی ترسان (اصحاب خبر دادند که این تلخ در صد قتل او برآمده ، فرمود :) *

خداوند سپهر حکمی برای من قرار داده (کنندگان است تا زمانیکه مرگ بر ایم مقدر نشده) پس کما روزی بسرسد آن سپهر (محافظت) از من جدا گردد ، و مرا (برگ) نسلیم نماید ، در آن هنگام تیر (مرگ) بخلازود و زخم (نیزه تقدیر) شفا نیابد .

(۱۷) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ *

أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ لَا يَمُوتُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا ، وَلَا يَبْقَى شَيْءٌ كَانَ

لَهَا، أَتَى النَّاسَ بِهَا فَنَتَهَ فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخِرُوا مِنْهُ وَ
 حُوسِبُوا عَلَيْهِ، وَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَأَفَامُوا
 فِيهِ، فَإِنَّمَا عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ كَفَى الظِّلِّ، بَيْنَنَا تَرَاهُ سَابِغًا
 حَتَّى قَلَصَ، وَذَائِدًا حَتَّى تَقْصَ . *

از خطبه های انحضرت علیه السلام است (در بیان دل نبستن دنیا بانی فانی فی فیض الهی است)
 آنگاه باینجه دنیا سمرانی است که هیچکس از آن سلامت نیماند مگر (بنوی بر بیزکاری در
 آن (زیر دنیا در عمل است و آخرت در جزا، پس کسی که دنیا بدستور خدا و رسول رفتار نماید و آخرت
 سلامت ماند، و کسی که بر روی نمود بدست بادی گرفتار گردد) و هیچکس بجهت چیزی (گفتار و کردار)
 که برای دنیا نماید نجات نیابد (و نجات در استکاری و آخرت برای کسی است که گفتار و کردارش برای خدا
 باشد) مردم دنیا بسبب امتحان و آزماین گرفتار شدند (خداوند ایشانرا امتحان بنماید، باینجه کسی که
 هر کس در دنیا از فرمان الهی بر روی نماید رستگار گردد و ما دیگر که نافرمانی کند بدست گرفتار شود، و این امتحان
 بجهت آن نیست که بفرمان آن عالم نداشتند باشد و بخوابد و اگر دو که امتحان باینجه محال است، زیرا او با شکا
 و نهان هر چیز داناست) پس آنچه از (سناع) دنیا برای دنیا فراهم آورند از گشتان میروند (در موقع که
 بجای میگذرند) و (و آخرت) حساب آنرا از او میطلبند، و آنچه که از دنیا برای غیر دنیا (آخرت)
 تهیه نمایند برایشان همانند همیشه با آنهاست، پس (اکنون که کار دنیای زبان در دست آن دانستند
 بمایش، زیرا) دنیا زود فرو میگذرد مانند بر گشتن بایه است که تا آنرا گسترده بینی جمع میشود،
 و تا آنرا زیاد بینی کم گردد (همچو سایه زان که گشتن برای پیش بانی نماند) . *

(۶۳) ﴿۱۰﴾ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿۱۰﴾

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَبَادِرُوا الْعَالَمَ بِأَعْمَالِكُمْ، وَابْتَاعُوا مَا
 بَقِيَ لَكُمْ مِنْ أَرْزُولِ عَمَلِكُمْ، وَتَسْتَعْلُوا أَفْعَدُ جَدِّكُمْ، وَاسْتَعْدُوا لِلْوَيْتِ

فَقَدْ أَظْلَكُوا ، وَكَوْنُوا قَوْمًا صَبَحَ بِهِمْ فَانْتَبَهُوْا ، وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ
لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدَلُوا ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا ، وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ
سُدًى ، وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلَّا النَّارُ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ
وَأِنَّ غَايَةَ نَفْسُهَا اللَّيْظَةُ وَهَدِيمُهَا السَّاعَةُ تَجِدُ بِهِمْ يَقْصُرُ الْمَدْفُ ،
وَأِنَّ غَايَةَ تَجِدُ وَهُوَ الْجَدِيدَانِ : اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ تَحْرِجُ بِرُغْزَةٍ
الْأَوْبَةِ ، وَإِنْ قَادِمًا تَقْدُمُ بِالْفَوْزِ أَوِ الشَّقْوَةِ لَسْتُمْ لِأَفْضَلِ
الْعُدَى ، فَتَرْوِدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ
غَدًا ، فَاتَّقُوا عَبْدَ رَبِّهِ نَصَحَ نَفْسُهُ ، وَقَدَّمَ نَوَسَرُهُ ، وَغَلَبَ
شَهْوَتُهُ ، فَإِنْ أَجَلُهُ مَسْتَوْعِنُهُ ، وَأَمَلُهُ خَارِعُهُ ، وَالشَّيْطَانُ
مُوكَلِّبُهُ ، يُزَيِّنُ لَهُ الْمَغْصِبَةَ لِيَرْكَبَهَا ، وَيُنَبِّئُهُ النَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا
حَتَّى يَهْمَ مَيْبَتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا . فَيَا هَاسِرَةً عَلَى
زِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً ، وَأَنْ تُؤَدِّبَهُ أَبَا مُوٍ إِلَى شَفْعَةٍ
نَسَّالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مَنْ لَا يُنْطَرِقُهُ نِعْمَةٌ ، وَلَا يَقْصُرُ
بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً ، وَلَا يَخْلُ بِبَعْدِ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَلَا كَلَامَةً .

از خطبه همامی انحضرت علیه السلام است (که مردم را بخدا پرستی و کورکاری در دنیا

و آماده بودن برای سفر آخرت امر میفرماید) : *

پس (از سهال دستهای خداوند متعال و درود بر رسول کرم) ای بندگان خدا از مصیبت
 خدا بپرهیزید (مصیبت نمانید و از عذاب بترسید) و بسبب کردار خود بر مرگ میان پیش دستی
 کنید (در زندگی بنگارید و از بیهوشی تا پس از مرگ ایمن گردید) و بجزید چیزی (اعمال صالحه) را که برای شما باقی
 میانید بجز بکار گفتن میبرد (آخرت را در باید که همیشه باقی است) و از شهوات دنیا چشم پوشید که بزودی
 فانی گردد) و (برای سفر آخرت) آماده باشید که برای کوه جاذن شما سعی و شستاب دارند و
 برای مرگ مستعد باشید که بر شما سایه بگذارد (زودیک شده و علامات و آثارش بویاید است)
 و (مانند) گردشی باشید که چون بانگ برایشان زده آگاه (و بیدار) شدند (و مانند کاینکه در خواب
 غفلت مانند آگاه که بچرخال مرگ گرفتار گردیدند) و دانستند که دنیا جای (اقامت) ایشان نیست
 پس (آخرت بآفرست) تبدیل نمودند، زیرا خداوند سبحان شما را بجهت نیافریده و همگی و بیکار را نگذاشته
 است (چنانکه در قرآن کریم سوره ۱۳۲) فرموده: **أَلَمْ نَجْعَلْكُمْ أَفْئِدَةً مِّنْ أَفْئِدَةٍ وَآزْجَعْنَا قُلُوبَكُمْ**
إِنَّا لَا نَبْجَعُونَ یعنی آیا ما آن کردیم که شما را بجهت آفریدیم و پنداشتید که بسوی ما برگشت نخواهید نمود؟
 و بدان هیچکس از شما و بهشت یا دوزخ فاصدهای نیست مگر مرگ که او را در باید (برای پس از مرگ به)
 عمل و توبه و بازگشت بسته شود، پس هر که مرگ را در دنیا اطاعت و پیروی کرده بهشت رود، و اگر نافرمانی نمود
 در دوزخ گرفتار خواهد بود) و دست زندگی (در دنیا) که یک لحظه آنرا کم گرداند، و وساعت (مرگ)
 آنرا از بین ببرد بگو تا می میرد و است (زندگانی در دنیا را که بزودی منقضی شود باید کوتاه داشت و از کار
 آخرت باز نماند) و غایتی که (از وطن اصلی خود آخرت دور گشته و) شب و روز او را (بفرز حق) میراند
 سزاوار است که بزودی (بفرز) بازگشت نماید (باید در فکر بازگشتن بوطن اصلی خود بوده و این سزاوار
 دنیا برای آسایش و تفریح و سودی نیست) و کسی که با سعادت و نیکبختی یا شقاوت و بدبختی (دانش)
 میاید، بنگرترین توشه را نیاورده است، پس در دنیا از دنیا توشه بردارد از آنچه خود را فرود (ای بخت)
 از عذاب الهی) براندازد و (بهترین توشه برای آخرت آنست که) بنده از عذاب پروردگار شش بر چیز
 باینکه خود را بپندارد (و گفتار و کردار بنگارند و بفرموده و بایست که شش بشود) (پیش از رسیدن
 مرگ از گناهان توبه نماید) و بر شوشش (خوشامی نفس) مسلط شود، زیرا هر گاه از او پنهان است
 (معلوم نیست چه وقت عمرش بسر میرسد) و آرزویش را فریب میدهد (از آخرت باز میدارد)

و شیطان او همراه است، مصیبت و نازهای (خدا و رسول) را برای او میآید تا بر آن سوار شود (مکمل گردد) و او را بتوبه نمودن امیدوار نمایند که آنرا بتأخیر اندازد تا اینکه نگاه مرگ او را دریابد و در حالیکه از آن بسیار غافل میباشد، پس حسرت داند و بر آن غافل باد که عمرش (در بقامت) بر او حجت و دلیل باشد (باینکه چرا در دنیا که همه جور وسیله بابت دنیا بود سعادتمند گشتی) و ایام زندگانش او را به بدبختی رساند (بر اثر نافرمانی در دنیا عذاب ابدی گرفتار گردد) از خداوند سبحان درخواست نماید که ما و شمار او را در دین کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی او را یغی و سرکش ننماید (هر چند نعمت باید تواضع و فروتنیش بیشتر گردد) و هیچ فائده و غرضی (از اغراض باطله مانند ربودن مال) او را از عبادت و بندگی پروردگار باز ندارد، و (کاری کند که) بعد از مرگ پشیمانی داند و او را در نیابد.

(۶۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: *

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُسَبِّحْ لَهُ حَالٌ خَالًا، فَيَكُونُ أَوْ لَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ
 آخِرًا، وَيَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا، كُلُّ مَشْيٍ بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلْبُهُ
 وَكُلُّ عَزٍّ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ، وَكُلُّ قُوَّةٍ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ، وَكُلُّ مَالٍ غَيْرُهُ
 مَمْلُوكٌ، وَكُلُّ عَالِمٍ غَيْرُهُ مُعَلِّمٌ، وَكُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ بِقَدِيرٌ وَبَعْجُزٌ، وَكُلُّ
 نَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ وَبَصْمُهُ كِبَرُهَا وَبَذْهَبُ
 عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا، وَكُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ بَعْثٌ عَنْ خَيِّ الْأَلْوَانِ وَلَطِيفِ
 الْأَجْسَامِ، وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ، وَكُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرُ ظَاهِرٍ
 لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ، وَلَا تَخَوُّفٍ مِنْ عَوَاقِبِ مَا، وَلَا
 تَسْخَانَةٍ عَلَى نِدَائِهِ مُتَاوِرٍ، وَلَا شَرِيكَ مُكَاثِرٍ، وَلَا ضِدَّ
 مُتَاوِرٍ، وَلَكِنْ خَلَقَ مَرْبُوبُونَ، وَعِبَادُ دَاخِرُونَ، لَمْ يَخْلُقْ

فِي الْأَكْبَاءِ قَبُولًا : هُوَ فِيهَا كَأَنَّ ، وَلَمْ يَنْعَمْ بِهَا قَبُولًا : هُوَ فِيهَا
بَائِسٌ ، لَمْ يُوَدِّهِ خَلْقٌ مَا أَبَدًا ، وَلَا نَذِيرُهُمَا ذَرًّا ، وَلَا وَفَّقَ بِهِ
عَجْزًا خَلْقًا ، وَلَا وَجَّعَتْ عَلَيْهِ شُبُهَةٌ فِيهَا قَضَى وَقَدَّرَ ، بَلْ
قَضَاءٌ مُنْقَرٍ ، وَقَوْلٌ مُخْكَو ، وَأَصْرُهُمْ ، الْمَأْمُولُ مَعَ النِّقَمِ ،
الْمَرْهُوبُ مَعَ النِّعَمِ . *

از جمله های انحصرت علیه السلام است (در صفات خندان) :
حمد و سپاس خداوند را سزاوارست که هیچ عفتی (از صفاتش) بر صفت دیگر او پیش گرفته است ،
پس پیش از آنکه آخر است ازل می باشد ، و پیش از آنکه پنهان باشد هویدا است (زیرا پیش پس
شدن از صفات زمان است و زمان از لوازم حرکت و حرکت از لوازم اجسام و ذات تعدس و منزه از زمان
و زمانیات و مقدم بر اجسام است ، پس میزان گفت که ازلست قبل از آخر و ظاهر است پیش از اطن و حتی و
زده است پیش از عالم و بگذا ، زیرا برای او صفات زاده بر ذات نیست بعضی بر بعضی دیگر تقدم و پیش گیرد ، پس صفات
او عین ذات او است نه در گذشته و نه در آینده و نه در بعضی دیگر و بعضی معلول و ناقص گردد و این از لوازم
ممکن است بنابراین اولیت و آخریت او عیان است از آنکه او است همه هر چه بود آمده و مرج هر چه نمانی گردد ، و مراد
از فنا بریت و بالذات او است که بیست است و مخلوقانش ظاهر و غایب است و که ذات تعدس از رویت و اوراک
و اعطای او نام الحیچ پنهان ، خلاصه و یکسانی است که مانده برای او فرض نشود ، لذا میفرماید :) و غیرا هر که بود
و یکی بودن نماید شود و کم است (و مقابل بسیاری می آید و او احد عددی است که شصت بصفت فکت باشد
و بعد و در کثیر است بخلاف او که احدی است و کثرت دارد یعنی ذمی برای او فرض نمیشود) و هر عزیزی غیر او
ذیل و خوار است (زیرا اسلول است و معلول ذیل نیست می باشد) و هر توانائی غیر او ناتوان است (چون
منا و بند و هر توانائی است ، پس غیر او چگونه می باشد ناتوان باشد که یک چشم بر هم زدن بقا و دستی خود را
در اختیار ندارد) و هر مالک و مقصر فی غیر او محلول (و مقصور را داده و مشیت او) است (زیرا غیر از خداوند سبحان
هر چه هست مکن است و هر مکن معلول در اختیار علت ، پس مالک حقیقی او است) و هر توانائی غیر او معلوم و ناگزیر است

(زیرا علم او عین ذات است و علم غیر او از اند بر ذات و نیازمند با موضوعی از غیر ذات نمی گردد و بعلم حق تعالی ، پس عالم مطلق
 اوست و پس) و هر قادر و توانائی غیر او (دبض امر) توانا است و (دبض بکر) ناتوان (و این
 دلیل بر امکان است ، پس قادر حقیقی اوست که قدرت عین ذات او و بعد از قدرت و هر قادر و توانائی است)
 و هر شنونده ای غیر او را آوازهای بسیار بلند که میگوید و آوازهای آهسته و دور را میشنود
 (زیرا شنوایی غیر او بر توطئه قوه سامعه جمیع است و آن قوه دارای شرائطی است که اگر آن شرائط موجود نباشد
 صدائی نشنود ، مثلا بسیار آهسته و دور و یا بسیار بلند نباشد که باعث اختلال آن قوه گردد و مانع شنوایی
 باشد ، ولیکن چون شنوایی خداوند متعال غایت و بدون است ، لذا همه صدا : آهسته و بلند
 و دور و نزدیک پیش از یکسان آشکار و نمایان است ، پس سميع مطلق و شنوای حقیقی اوست) و هر
 بینائی غیر او را (دیدن) رنگهای پنهان (مانند رنگهای در تاریکی) و از (دیدن) اجسام طیفه (مانند
 قزوه) نابینا است (زیرا بینائی هر کس بر توطئه قوه باصره جمیع است که آن قوه دارای شرائطی است ،
 ولیکن خدا تعالی بگذشت و بدون است بینا است ، پس همه اشیا : آشکار و نهان پیش از یکسان است)
 و غیر او هر آشکاری پنهان نیست و هر پنهانی آشکار نیست (پس او هم آشکار و هم پنهان است :
 آشکار است از جهت اینکه از وی آثار و علامات بر هیچکس پنهان نیست ، و پنهان است از جهت اینکه محال است
 و نشود که از اشیا را در کتب خود ، او است خداوندی که) مخلوقاتش را نه برای تقویت سلطنت پادشاهی
 آفریده و نه برای ترس از پادشاه های روزگار (که مبادا روزی محتاج شود) و نه برای یاری خواستن
 (بر دفع) همتائی که با او نزاع کند ، و نه برای جلوگیری از غلبه و فخر و مباهات شرک و ضد ، بلکه
 (آفریدگان) مخلوقاتی هستند پرورده شده (بختها نادر) و زندگیانی ذلیل و غوار (در مقابل حکم نیست
 او) و چیزها حلول نکرده تا گفته شود در آنها است (زیرا حلول در شیئی مستلزم جمیع است امکان است) و از هیچ
 چیز دور نگاشته تا گفته شود از آنها جدا است (زیرا همه اشیا ، احاطه دارد) آفریدن آفریدگان و تدبیر و صلاح
 حال آن اوزا خسته و امانده نگردانید ، و در آفریدن اشیا ناتوان نگردیده ، و در آنچه حکم فرمود
 و مقدر فرموده شبیه های برادر دست نداده ، بلکه حکم او حکمی است استوار و عیش باید او امرش ثابت
 و برقرار ، و بندگان او با وجود عقوبتها و خشیه های او باو امید دارند (زیرا با او پناهی جزا ندارند) و
 با وجود نعمتها و بخششهایش از او هر اسانده (که مبادا کاری کنند که بعد از گرفتار شوند) .

(۴۵) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ ❦

❦ (كَانَ يَقُولُهُ لِأَصْحَابِهِ فِي بَعْضِ أَيَّامِ صَفِينِ) ❦

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ ، اسْتَعِرُوا الْخَشْيَةَ ، وَتَجَلَّبَبُوا السَّكِينَةَ ،
وَعَصُوا عَلَى التَّوَاجِدِ ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلشُّهُوفِ عَنِ الْهَامِ ، وَاكْمَلُوا
الْأَلَمَةَ ، وَقَلِّفُوا الشُّهُوفَ فِي أَغْصَانِهَا قَبْلَ سَلَامِهَا ، وَالْحُظُوفَ
الْخَزَرَ ، وَاطْغَنُوا الشَّرَّ ، وَانْهَوْا بِالطُّبَا ، وَصَلُّوا الشُّهُوفَ
بِالْحُطَا ، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعِثَ اللَّهُ وَمَعَ ابْنِ عِمِّ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَنَادِرَ وَالْكَتَرِ ، وَأَسْخِوْا مِنَ الْفَرِّ ، فَإِنَّهُ
غَارِي الْأَعْقَابِ ، وَنَارُ يَوْمِ الْحِسَابِ ، وَطِيبُوا عَنْ أَنْفِكُمْ نَفْسًا ،
وَأَمْشُوا إِلَى الْوُتِّ مَشْيًا جُبْحًا ، وَعَلَيْكُمْ هَذَا السَّوَادُ الْأَعْظَمُ ،
وَالرِّوَانِ الْمُطَنَّبِ ، فَاصْبِرُوا نَبْجَهُ ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَا مِنْ فِي
كِبَرِهِ ، قَدْ قَدَّمَ لِلْوُتْبَةِ بَدًّا ، وَآخَرَ لِلتَّكْوِينِ رِجْلًا ، فَصَمِّدْ أَصْدًا ،
حَتَّى يَجْعَلَ لَكُمْ عَمُودًا نَحْيَ (وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَهْزِكَ
أَعْمَالُكُمْ) ❦

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در آداب جنگ) روزی در جنگ صفین
(که شش لایله اظهر بود) آن در ماه صفر سال سی و نهم هجری بود) برای اصحاب خود بیان فرمود :

ای کرده مسلمانان ، خوف و ترس را شمار خود بنمایند (و از خدا ترسید و در کارزار با دشمن
سستی ننمایند) و وقار و آرامی (در کارزار) را در قوه خویش قرار دهید (از در برداشتن با دشمن
پرهیز کنید) و دند آنها تان را بر هم بفشارید (در جنگ استقامت و پوزید ، و سختیهای کارزار را بخود هموار
نمایند) زیرا این طرز رفتار ، شمشیر مارا از سر ما دور کننده تر است (استقامت در جنگ و تحمل
سختیهای کارزار از هر جلد و تدبیری برای شکست دشمن بهتر و نتیجه اش نفع و فیروزی است) و زره را کامل
پوشید (زره خود دار و استسجین را بر پوشیده تا جانی از تن شما نمایان نباشد) و شمشیر مارا در غلاف
پیش از بیرون کشیدن بچسباند (تا در وقت حاجت بیرون کشیدن آن آسان باشد ، و یا اینکه صدای
آلات جنگ را بگوشش دشمن رسانیده خود را آماده نشان دهد تا مگر آن گشته برسد و باعث منقلبیت او شود)
و دشمن را بگوشه چشم و دشمنان را بنحوید (زیرا با تمام چشم نگاه کردن علامت ترس و شکست است که بر اثر
آن دشمن جزات یافته ممکن است غلبه نماید) و بجانب چپ راست نیزه بزنید (اطراف را بپایند که نشأ
دشمن در کین نشسته از چپ یا راست حمل نماید) و بانوک و دم شمشیر مارا دور خود نمایند (دشمن را
از جلو آمدن مانع گردید) و شمشیر مارا (اگر کوتاه است) به پیش نهادن گاهها (به دشمن) برسانید
(خود را با نزدیک سازید که علامت مردی و دلیری و پیش نهادن است نه دوری نمودن و بانوک شمشیر را
کردن ، روایت شده که در یکی از جنگها بجهت عرض شد شمشیر تو کوتاه است ، فرمود بجای آنرا بلند
کردم) و بداند که خدا شمار او را نظر دارد (که در شمار می بند) و با پسر عمو ی رسول خدا ، صلی الله علیه
و آله و سلم ، میباشید ، پس پی در پی (به دشمن) حمله کنید ، و از گریختن شرم ننمایند ، زیرا فرافرا
ننگ برای عقاب است (فرزند انسان را بعد از شمارش زدنش خواهند کرد) و آتش روز حساب رست خیز
میباشد (اگر نتیجه از جنگ در بنامت بعد از این گرفتار خواهد شد) و خوشحال باشید که در حمان در
جنگ از بدن جدا گردد ، و آسانی بنوی مرگ بر وی (از کشته شدن در واقع برای یاری این فرزند
باشید ، زیرا اجابت عاری را بدل بزند گانی جاوید آن خواهد ساخت ، چنانکه در قرآن کریم س (۳) ط (۱۶۹)
میرماید : **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْغُونَ الْبَغْيَ أَنْ يَرْجُوْا قَوْلَ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَغْيٌ مِنْهُمْ**
یعنی گمان مکن کسانی که بطلبند راه خدا گشته شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و از جانب پروردگارشان روزی
داده میشوند) و بر شما باد (حمله) **بِأَنْ سَمَاءٍ سَمَاءٍ بِسْمَاءٍ بَزْرُگ (لشکرا نهاده)** و سرپرده

افراشته شده بطنا بها (خیزد معاویه) گفته اند : سر پرده بندی برای معاویه بر پا کرده بودند که صد هزار نفر در اطراف آن گرد آمده پیمان بسته بودند که متفرق نشوند اگر چه کشته گردند) پس درون آن سر پرده را باز نمودند (تست کارید تا آن خیمه را متصرف گردید) زیرا شیطان (معاویه) در گوشه آن پنهان است که برای برجستن دست پیش داشته و برای برگشتن پایش نهاده (در کارزار ثابت قدم نیست و مضطرب و گولان است) اگر رسیدید بر شما تسلط گردد، و اگر دیر بودید مغلوب شده فرار اختیار نماید) پس جنگیدن با او و همراهانش را قصد کنید (میان حمله و نابود کردن ایشان گشته در این کار اقدام ننمایید) تا تحقیق حق برای شما هویدا گردد (در دنیا و آخرت سعادت مند شوید، چنانکه در قرآن کریم ص ۷۷) بفرماید : قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا إِلَى السَّلَواتِ وَأَنْتُمْ أَالَاغْلُونَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَفْزِكَ أَعْمَالُكُمْ یعنی مؤمنین در جنگ با کفار رست نشوید و صلح و استسخر را از آنها در غایت ننمایید که موجب عجز و ناتوانی شما گردد) و شما برتر و باکتر (شمار خیمه و غلبه فیروز از آن شماست) و خدا با شما همراه است و هرگز (با دشمن) کردار تان را ناقص و کم نیکو داند (شمارا در دنیا و آخرت رست کار مینماید) *

(نسخه) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

فِي مَتْنِي الْأَنْصَارِ، قَالُوا : لَمَّا أَتَاهُمُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

(عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنْبَاءُ السَّيْفَةِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ

(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ : مَا قَالَتِ الْأَنْصَارُ ؟

قَالُوا : قَالَتْ مَنَا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ، قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) :

فَهَلَا أَتَجَمَّعُ عَلَيْهِمْ بِأَن رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

وَصَحِي بَانَ يُحْسِنُ إِلَى مُحْسِنِهِمْ، وَيُتَجَاوَزُ عَنْ مُسِيئِهِمْ . قَالُوا : وَ

مَا فِي هَذَا مِنْ تَجَمُّعٍ عَلَيْهِمْ ؟ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : لَوْ كَانَتْ

الْإِمَارَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ أَلَوْصِيَّةَ بِيٍّ ، ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : مَاذَا قَالَتْ قُرَيْشٌ ؟ قَالُوا : أَخْبَتُ بِأَنَّهُمَا شَجَرَةُ الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : أَخْبُوا بِالشَّجَرَةِ وَأَصْأَعُوا النَّمْرَةَ !

از نخلان آنحضرت علیه السلام است در باره از عای انصار (راجع بامر خلافت)

گفته اند : پس از وفات رسول خدا «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» چون انصار سقیفه (بنی ساعده یعنی خانه ای که جماعت انصار در مدینه برای حل و فصل قضایا در آنجا گردیا آمدند) با امیر المؤمنین «علیه السلام» رسیدند که انصار سیدان عباد را که بیار بود بقیفه آورده خواستند او را امیر و خلیفه نمایند ، ابو بکر و عمر نگاه شده آنجا شافیه با ایشان گفتگو آغاز کردند ، انصار گفتند : ما بامر خلافت سزاوارتریم ، اگر قبول ندارید شما برای ما و ما برای خویشین امیری تعیین نماییم ، عمر گفت : دو شیخ در یک خلاف نشاید و عرب از شما اطاعت و پیروی نمینماید ، و هر دسته از مهاجرین انصار فضائل و مناقب و حقوق خود را در اسلام یاد کردند ، پس از آن بشیر بن سعد قُرَظِی از روی حسد برخاسته قریش را استود و با عمر و ابوجحیه بانی بکریت نمودند و سعد بن ابی وقاص را بفرست بردند ، حضرت فرمود : انصار چه گفتند ؟ پاسخ دادند که آنها گفتند از ما امیری باشد و از شما امیری ، فرمود چه اجبت و دلیل برای ایشان بیاورید باینکه رسول خدا «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وصیت کرده که باینکو کار آنها نیکوئی شود و از بدکردارشان درگذرند ، گفتند : این جمله را شما چگونه حجت و دلیلی است ؟ فرمود اگر امارت و رایسان نبود (دلیات خلافت را داشتند) حجت توصیه برای ایشان نبود (بلکه ایشان سفارش دیگران را میفرمود) پس از آن فرمود : قریش (در مقابل احتجاج انصار) چه گفتند ؟ پاسخ دادند که حجت و دلیل آوردند باینکه آنها شجره و درخت رسول (از یک اصل و نسب سزاوارتر بخلاف) هستند ، فرمود : بدخت احتجاج کردند و میوه را ضایع و تباه ساختند (اگر آنان با شجره و درخت رسول خویشی و در دارند و با نخلت خود را بامر خلافت سزاوار میدانند) من خود میوه آن درخت و پسر عوی آنحضرت هستم ، خلافت و امارت حق من است ، و دیگری را شایستگی آن نیست .

(۶۷) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ ﴿...﴾

﴿لَمَّا قَلَدَ مُحَمَّدٌ ابْنَ أَبِي بَكْرٍ مَضَرَ فَمَلَكَ عَلَيْهِ وَقِيلَ:﴾ ﴿...﴾

وَقَدْ أَرَدْتُ تَوَلِيَّةَ مَضَرَ هَاشِمِ بْنِ عُثْبَةَ ، وَلَوْ وَلَّيْتُ إِيَّاهَا
لَمَّا خَلَى لَهُمُ الْعُرْصَةَ ، وَلَا أَهْنَمَهُمُ الْقُرْصَةَ ، يَلَاذِمُ مُحَمَّدًا ابْنَ أَبِي
بَكْرٍ ، فَلَقَدْ كَانَ إِيَّكَ حَبِيبًا ، وَكَانَ لِي رَيْبًا . ﴿...﴾

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه (پیش از وفات حسین) قلداده حکومت مصر را
برکردن محمد بن ابی بکر انداخت (خبر و شر و صلاح و فساد آن مان با و داد اگر فرمود) ولی (بعد از وفات صفین)
مصر را تصرف و خارج گشته گشته گردید (با خانه جنگ صفین و حکم کلین کار معاویه بالا گرفت و در روز
ترانی او با شد ، بطبع افتاد که مصر را تصرف خویش در آورد ، و چنانکه در موقع بیت عمرو بن عاص با او قرار
گذاشته ادرا حاکم مصر گردید ، لذا عمرو با شش هزار سوار که بسیاری از آنان کوفی بودند که درنده و دغوغای عثمان
برآمده گمان میکردند که محمد بن ابی بکر او را گشته بسوی مصر فرستاد ، و بزرگان آنجا نامه فرستاده و دستاویز
ترغیب نموده و تمنا نشر ترسانید ، چون محمد از این واقعه آگاه شد شرح حال را بخدمت نوشته پول و لشکر بگفت
خوبست ، حضرت پاسخ نامدانش فرستاده و عده داد آنچه خواسته بفرستاد ، ولی همه شتاب کرده اهل
مصر را برای جنگیدن با عمرو دعوت نمود و چهار هزار نفر دعوتشرا پذیرفته با او همراه شدند ، دو هزار نفر از آنها
بسراری گمانه این بشر از پیش فرستاد و خود در میان دو هزار نفر دیگر باقی ماند ، و گمانه داور مدعی او
کرده بسیاری از لشکر عمرو را بقتل رسانید و آنقدر با آنان جنگید تا خود و همراهانش گشته شدند چون این خبر
بشکر محمد رسید از دردش برانگیز گشتند ، پس محمد خود را تنها دیده فرار کرد و در مصر نهاد و یکی از خواهرها
پنهان شد و عمرو در مصر گردیده معاویه ابن فدیج کندی را که یکی از سرداران اشش بود بطلب تفرستاد ،
معاویه ابن فدیج پیش از جستجوی بسیار در حالتی که محمد از تنگی نزدیکش جدا گشته بود او را پیدا کرده سوار
برشش جدا نمود و شش در میان فرموده ای نهاده سوزانید ، چون حضرت از این خبر مطلع گردید بسیار
اندوگین شده فرمود : خدا محمد رحمت کند ، او جوانی بود تازه کار که اگر چه جلد و شمشیر نمانده ﴿...﴾

و من بنحو استم حکومت مصر را به ما ششم بن عبثه واکدار نمایم (ما ششم که مردی با تجربه و کار دان بود)
 از خواص اصحاب امیر المومنین دوستدار آنحضرت بوده در جنگ متعین شهید شد ، پس) اگر آنرا خاکم آلین
 سامان قرار داده بودم هر آینه برای آنان (عمر بن عباس لشکرانش) میدان جنگ را خالی نمیکرد (است)
 میکرد و ششیر از دست میداد و فرار نمیکرد ، چنانکه محمد فرار کرده گمان نمود که بر اثر فرار نجات میابد) و آنها را
 فرصت میداد (تا آنها را شجاعت و دلیری نمایند) و غرض من از این طرح ما ششم خدمت محمد نیست (زیرا
 او سزاوارتر است) و او دوست و ریب (پسر زن) من بود (اگر میدان جنگ را خالی
 کرده فرار نمود ، ناچار بود و تقصیری نداشت . ما در محمد اسما بنت عمیس است که در اول نزوح جعفر این
 ابطالب بود و از او عبدالله بن جعفر متولد گشت و پس از کشته شدن جعفر در جنگ ثمود ابو بکر او را
 گرفت و محمد را از او تولد یافت و بعد از ابو بکر حضرت و را تزویج نمود و محمد در دامن تربیت آنجناب نشو و نما یافت
 و از همان کودکی بر ولایت و دوستی آن بزرگوار برآمد ، و حضرت او را بسیار دوست میداشت و آخر
 می نمود ، و میفرمود : محمد فرزند من است که از صلب ابو بکر بوجود آمده) . *

(۶۸) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿فِي ذَمِّ أَصْحَابِهِ﴾

كَأَدَارِكُ ؟ كَأُنْدَارَى الْبَكَارِ الْعِدَّةُ ، وَاللَّيَابُ الْمُنْدَاعِيَّةُ ،
 كُلَّمَا حَصَتْ مِنْ جَانِبٍ نَهْتَكُ مِنْ أُخْرَى ، كُلَّمَا أَطْلَعَ عَلَيْكُمْ مَنِيرٌ مِنْ
 مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ قَنَدُكُ بَابَهُ ، وَانْجَحَرَ نَحَارُ الضَّبَّةِ
 فِي جُحْرِهَا ، وَالضَّبْعُ فِي وَجَارِهَا ! الذَّلِيلُ وَاللَّهِ مِنْ نَصْرَتِهِ ،
 وَمَنْ رَفَى بِكَ فَنَدَرْنِي بِأَفْوَقِ نَاصِلٍ . إِنَّكَ وَاللَّهِ لَكَثِيرٌ فِي
 الْبَالِحَاتِ ، قَبْلَ تَحْتَ التَّوَايَاتِ ، وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصِلُكُمْ

وَبَقِيهِمْ أَوَدَّكُمْ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَا أَرَىٰ إِصْلَاحَكُمْ بِإِسَادِ نَفْسِي .
أَضَرَّ عَلَيَّ اللَّهُ خُدُودَكُمْ، وَأَنْتُمْ جُدُّوَكُمْ، لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ
مَعْرِفَتَكُمْ الْبَاطِلَ، وَلَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ كَمَا بَطَلَ لَكُمْ الْحَقُّ . *

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است در تذکیرش اصحابش (که برای جنگ با اهل شام
یعنی معاویه و لشکرش خود را آماده نیاختند) *

تا چند باشما (برای حاضر شدن برای جهاد در راه خدا) تماس است کنم ، چنانکه با شترهای
جوانیکه سنگینی بار کوهان آنها را کوبیده قاشا کنند (شاهم چون بهائیم بی فروید با بخته شکیانی ندشته
ز بار بغینهای جنگ زفته از دشمن جلوگیری نینمایند) و چنانکه با جامه های کهنه که پی در پی دریده
شده هر بار که از سستی بدوزند از طرف دیگر پاره میگردد ، مدارا نینمایند (شمار از هر جانبی
گرد آورده برای جنگ آماده بنمایم بگرید) هرگاه گروهی از لشکر اهل شام بشما نزدیک
شوند هر مرد شما (از ترس) در خانه خود بسته در گوشه ای پنهان شود مانند پنهان شدن سوا
و گفتار در لانه خود (که مانند کاذبی در خانه خود پنهان کردند ، پس) سوگند بخدا ذلیل و خوار است
کسیکه شما در (در جلوگیری از دشمن ، یا در کارزار) پاری کنید (زیرا مردی با خود دلیر نیستید
و کسیکه با یاری شما (بوی دشمن) تیراندازد) و بخوابد از پیش روی او را مانع گردد) با تیر سر شکسته
بی پیکان تیر انداخته (چنانکه از چنین تیری بهره ای نیست از شاهم برای دفع دشمن و شکست او در کارزار
سودی برده میشود) سوگند بخدا شما در میان خانه ها بسیاماید و وزیر بریز قهقلم (تا در خانه های خود
هستید گردهم آمده لاف زده گرافت میگویند ، ولی برای جنگیدن با دشمن حاضر نمیشوید) و من آنچه را که
شمار اصلاح نماید (برای جنگ با دشمن آماده سازد) و کجی شمارا راست گرداند (فرمانبردار کند) میداند
(میتوانم مانند ستمکاران برای پیشرفت مقاصد خود بعضی از شمارا کشته یا زندانی نمایم تا دیگران عبرت گرفته
از ترس مرا اطاعت نمایند) ولیکن سوگند بخدا اصلاح شمارا با افساد و تباه ساختن خود جایز نمی بینم
(زیرا اصلاح باین نحو سبب گرفتاری است از عذاب الهی باین امر نمی بینم) خداوند روشنی را بخوار گرداند (شما

چون بیات قبول نصیحت و پند نمایند اگر تائب شوند (و خط و بهره شماراناقابل نماید) در دنیا سخت
شود، چنانکه در آخرت هم بدبخت نخواهند بود، زیرا (حق را بیست شناسید) از احکام الهیه پیروی نکنید
چنانکه با باطل آشنا میشوید (از آن پیروی مینمایند) و در صدد ابطال باطل میروید، چنانکه حق
و حقیقت را باطل میکنند (براه حق قدم نهاده همواره در راه باطل سیر مینمایند) . *

(۶۹) ﴿وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿فِي يَوْمِ الْيَوْمِ الَّذِي ضُرِبَ فِيهِ﴾

مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَأَنَا جَالِسٌ ، فَسَخَّرَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالِهِ) فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَفِيتُ مِنْ أَمْنِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَ
اللَّدِي ، فَقَالَ: أَدْعُ عَلَيْهِمْ ، فَقُلْتُ: أَبْدَلَنِي اللَّهُ بِوَلَدٍ خَيْرًا
مِنْهُمْ ، وَأَبْدَلَهُمْ بِي شَرًّا لِي مِنِّْي . *

بَعْنِي بِالْأَوْدِ : الْأَعْوَجَاجَ ، وَبِاللَّدِي : الْخِصَامَ ، وَهَذَا
مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ . *

امام علیه السلام بعد از نیمه شب روزی که (وقت طلوع صبح نوزدهم رمضان آن سال
هجری) شبیه کرب و غم با کربش زده شد (بوسیله عبد الرحمن بن نوفل مرادی و برادر آن در ثلث اول
شب میت و کرم آناه وفات نمود) فرمود : *

نشسته بودم ، خواب بچشم منسلط شد و رسول خدا بر من آشکار گردید ، گفتم : ای
رسول خدا بسیمار کجی (نافرمانی) و دشمنی از انت تو دیدم ، فرمود : آنان را نفرین کن
گفتم : خدا بجای ایشان بهترین اشخاص را بمن بدهد و بجای من بدترین کس را بر آنها بکار د

(اجابت اعی حضرت خواجه بر آنان مسلک گشت و انواع ظواهر و ستمها نموده آنها را بذلت و برنجی مبتلا کرد .

بدرستی درایه : *

مقصود حضرت از لفظ آورد احواج (کمی و نارسایی) و از لفظ لَدَدِ خُصَام (دشمنی) می باشد

و این از سخنان بسیار فصیح است . *

(۷۰) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿

﴿ فِي ذَمِّ أَهْلِ الْعِرَاقِ ﴾ : *

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ فَأَيُّمَا أَنْتُمْ كَأَمْثَرِ أَذْخَانِ حَمَلِكُمْ ! فَلَا
أَتَمُّ أَمَلَصَتْ ، وَمَاتَ قَبْهَهَا ، وَطَالَ نَأْيُهَا ، وَوَرِثَا أَبْعَدُهَا
أَمَّا وَاللَّهِ مَا أَنْتُمْ أَخْبَارًا ، وَلَكِنْ جِئْتُمْ إِلَيْنَا سَوْفًا ، وَلَقَدْ
بَلَّغْنِي أَنْتُمْ نَقُولُونَ : عَلَيَّ يَكْذِبُ ! فَأَنْتُمْ كُمْرُ اللَّهِ ، فَعَلَى
مَنْ أَكْذِبُ ؟ أَعَلَى اللَّهِ ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ ! أَمْ عَلَى نَبِيِّهِ ؟
فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ ! كَلَّا وَاللَّهِ وَلَكِنَّهَا لَهْجَةٌ غَبِثَتْ عَنْهَا ، وَ
لَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا ، وَبَلْبَةٌ ، كَلَامٌ يَغْبِثُ مَنِ ، لَوْ كَانَ لَهُ وَغَاءُ
(وَلَعَلَّسَ نَبَأُهُ بَعْدَ حِينٍ) . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در کموش مردم عراق (در جنگ یقین چون لشکر
شام شکست خورده بپستور عمر و بن عباس قرآنها بر سر نیزه ها زده افکار عجیب و ناهنجار می نمودند ، و بر اثر این کرد
یده لشکر عراق در جنگیدن با ایشان سستی نموده و از فتح و فیروز می گریختند که بدستان ایشان می آمد گذشت بیجا

خامه دادند ، حضرت فرمود :

بعد از سپاس و ستایش خداوند تعالی در دو بر پیمبر اکرم ، ای مردم عراق شما چون زن
آب تنی متید که پس از تحمل مدت حمل بچه را سقط کرده مرده میندازد و شوهرش نمیرد و بیوگی اطلول
بکشد ، و (پس از مرگ چون فرزند و شوهری نداشته) بیگانه ترین اشخاص میراث را ببرد (در این جنگ
ریخ بسیار کشید و چون فتح و فیر دزدی بشمار زد یک شد فریب خود را از دست دادید و حکومت حکم را گنبد
و از ایامتان پیروی ننموده خود را بی پیشوا فرض کردید تا اینکه دشمن بیگانه شما را بیاورد و تصرف در آورده شما
سلطه کردید) آگاه باشید سوگند بخدا من با اختیار بسوی شما نیامدم (حرکت من از بدنه و آمدنم بسوی شما دامن
و رکوبه بدخواه نبود) ولیکن (در جنگ جل چون لشکر حجاز برای کمک با من دانی نبود و لشکر شما را بخیر هستم ، از)
بناچار آمدم (و چون پس از جنگ با اهل بصره جنگ با مردم شام پیش آمد از یخست مجبور شدم در شهر شام قات
نایم) و بمن خبر رسیده که شما (از روی نفاق و دورویی) میگوئید : علی دروغ میگوید ، خدا
شما را بکشد (رحمتش را از شما دور گرداند) بر که دروغ میگویم ؟ آیا بر خدا دروغ میبندم ؟ من که اول
کسی هستم که با ایمان آورده ام ! یا بر پیمبر او دروغ میبندم ؟ من که اول کسی هستم که او را
تصدیق نموده ام ! سوگند بخدا چنین نیست (که شما میگوئید) ولیکن سخنانم صحیح و گفتارم فصیح است
شما که در آن هنگام (که آنرا از پیمبر فرامیگرفت) حاضر نبودید ، و (اگر هم حاضر بودید) لیاقت شنیدن
آنرا نداشتید (چون اخبار بنی نایف رسیدید بر شما پوشیده ماند) و ای برادر او (که مرا تکذیب میکند
یعنی مادر برگ او نشیند ، زیرا) بی بهایمانه میگویم (همه چیز را یاد بدم هم بدون توقع و مزد) اگر او را ظنی
باشد (استند او داشته باشد) و هر آینه خواهید دانست راستی گفتار را بعد از این (در قیامت
که کفایت گفتار خود معلوم خواهند شد ، با پس از وفات آنحضرت و اینکه بنی امیه بر آنها سلطه گشته آنچه که آن بزرگوار از
آینده خبر داده بود بر آنان بود اگر دید . جلد ۱۰ وَ لَنُحْصِيَنَّ نِسَاءَهُ بَعْدَ حَیَاتِهِ رَازِ قرآن کریم تبا س فرموده

س (۳۸) (۱۸۸) . *

(۷۱) * وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ *

* عَلمَ فِيهَا النَّاسَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ *

اللَّهُمَّ رَاحِي الْمَدِينَاتِ ، وَرَاعِمَ الْمَنُوكَاتِ ، وَجَاهِلِ الْفُلُوبِ عَلَى
 فِطْرَتِهَا ، شَفِيهَا وَسَعِيدِهَا ، اجْعَلْ شَرَّائِفَ صَلَوَاتِكَ وَنَوَاحِي
 بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ ، الْخَافِرِ لِمَاسِقِ ، وَالْفَاجِ
 لِمَا انْغَلَقَ ، وَالْمُعَلِّمِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ ، وَالذَّائِعِ جَهَنَّمَ بِالْأَبَاطِيلِ ،
 وَالذَّائِعِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ ، كَمَا جِئَ فَاَضْطَلَعَ ، فَأَمَّا بِأَمْرِكَ ،
 مُتَوَفِّرًا فِي مَرْضَاتِكَ ، غَيْرَ نَاكِيلٍ عَنْ قُدِّمِ ، وَلَا وَاهٍ فِي عَزَمِ ،
 وَاعِبَاءِ لَوْحِيكَ ، حَافِظًا لِعَهْدِكَ ، مَا ضَبَّ عَلَى نَفَازِ أَمْرِكَ ،
 حَتَّى أَوْرى قَبَسَ الْفَلَاحِ ، وَأَضَاءَ الطَّرِيقِ لِلْخَاطِطِ ، وَهَدَيْتَ بِهِ
 الْقُلُوبَ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَالْأَنَامِ ، وَأَقَامَ مُوضِعَاتِ
 الْأَعْلَامِ ، وَتَبَرَّأَ الْأَحْكَامِ ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْيَامُونُ ، وَخَازِنُ
 عَلَيْكَ الْخَزُونِ ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ ، وَبِعَيْتِكَ بِالْحَقِّ ،
 وَرَسُولِكَ إِلَى الْخَلْقِ . اللَّهُمَّ أَفِمْ لَهُ مَفْجَأًا فِي ظِلِّكَ ، وَاجْزِهِ
 مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ . اللَّهُمَّ أَعْلِي عَلَى بِنَاءِ الْبَائِسِينَ
 بِنَاءَهُ ، وَأكْرِمْ لَدَيْكَ مَنَزَلَهُ ، وَأَمِّمْ لَهُ نُورَهُ ، وَاجْزِهِ مِنْ بَيْعَاتِكَ
 لَهُ مَقْبُولَ الشَّهَادَةِ ، وَرَضَى الْمَقَالِدِ ، ذَانِطِي عَدْلٍ ، وَخَطَّةِ
 فَصْلِ . اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فِي بَرِّ الْعَيْشِ وَقَرَارِ النِّعَمِ ،

وَمِنَ السَّمَوَاتِ، وَأَمْوَالِ اللَّذَاتِ، وَرَحَائِ الدَّعَةِ، وَمَنْهَى الظَّالِمِينَ
وَتَحْفِ الْكَرَامَةِ . *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن درود فرستادن بر پیغمبر «صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» را بر مردم یاد میدهد : *

بار خدا یا ای کسرا ننده زمینها و نگاه دارنده آسمانها ، دای آفریننده قلهایی که شقاوت
و بدبختی را اختیار کرده و دلها یک سعادت و خوشبختی را برگزیده ، قرار ده بزرگترین درود را
و آفرودترین برگتهایت را بر محمد ، بنده و فرستاده خود که ختم کننده بود آن (وحی در است)
را که پیغمبران پیش آمد ، و راه بسته شده (سیادت و سعادت بشر) را گشود ، و حق (دین
و شریعت) را بحق (بر مان عقل علم) آشکار کرد ، و از جوش و فروزش باطل و نادارستیها (فتنه های
زمان جا بایت) جلوگیری نمود ، و تسلط گمراهیها (ی از راه بیرون رفته و از راه بندگان) را نابود کرد ،
چنانکه سنگینی رسالت بر او تحمیل شده بقوت و توانائی آزمائش گذرید ، و بامر و فرمان تو قیام
کرد (دین حق و علوم و سعادت را بر مردم یاد داد) و برای بدست آوردن خوشنودی تو (تبلیغ
رسالت) شتاب نمود ، بی آنکه از سبقت و پیش افتادن بماند ، و در اراده و تصمیم که داشت
سستی و رزد ، و وحی تو را ضبط کرد ، و عهد و پیمان را نگاه داشت ، و بر اجرا فرمان تو
اصرار و زید تا اینکه شعله آتش را بر افروخت (علم و دانش و خدا پرستی را در میان خلق منتشر ساخت)
و برای کسیکه در راه کج (راه نادانی و فتنه) میرفت راه حق را روشن و هوید نمود ، و بسبب آنحضرت
دلها نی که در فتنه ها و گمراهیها فرو رفته بودند هدایت شدند ، و آن بزرگوار نشانهای واضح و حکام
شرعی را بر پانمود ، پس او این درستکار و عزیز علم و مهر تو هست ، و در درستخیز (بر نیکی
کاران و بیکاران) از جانب تو شاهد و گواه هست ، و مبعوث شده بر حق و رسول و فرستاده تو
بسوی خلق میباشد . بار خدا یا برای او در سایه رحمت احسان خود جانی فراخ بگشا ، و او را
(در برابر پنهانیکه برای نشر علوم و سعادت خفته کشیده) از فضل و کرمات پاداشش نیکو ده . باز خدا
بنای او را بر بنای سازندگان پیشش (دین او را بر دینان اینها مصلحت) بلند (بنا و غلبه) گردان

و مقام و منزلتش را نزد خود گرامی دار ، و نورش را (چراغی که در راه حق میروست) تمام کن (آیه)
 جوانان از آن بهره مند شوند) و پاداش بر آنچنان اوبرسالت ، اگر آیهش پذیرفته ، گفتارش را
 پسندیده قرار ده که هست گفتار بود در میان حق و باطل را جدا می نمود . بار خدا یا مینا و او را
 جمع کن در جای که زندگی آن نیک و نعمت آن جاودانی و خواسته های آن مطلوب و هوسهای
 آن برآورده و آسایش آن بسیار و جای استراحت است با تحف و درمناهای نیکو . *

(۷۲) * (وَمِنْ كَلَامِهِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) *

* قَالَهُ لِمُرَّانِ بْنِ الْحَكَمِ بِالْبَصْرَةِ ، قَالُوا : أَخَذَ مُرَّانُ
 ابْنَ الْحَكَمِ أَسِيرًا يَوْمَ الْجَمَلِ ، فَاسْتَشْفَعَ الْحَسَنُ وَ
 الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
 فَكَلَّمَاهُ فِيهِ ، فَخَلَّى سَبِيلَهُ فَقَالَ لَهُ : يَا بَايَعَاكَ
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) :

أَوَلَمْ يَبَايَعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُمَانَ ؟ لَأَحَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ ! إِنَّمَا
 كَفَّ يَهُودِيَّةً ، أَوْ يَابَعْنِي بِبَيْعِ لَعْدٍ رَيْبَنِي ، أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً
 كَلَحْمَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ ، وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ الْأَرْبَعَةِ ، وَسَلَقَى
 الْأُمَّةُ مِنْهُ وَمَنْ وَلِيَهُ يَوْمًا أَحْمَرَ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در بصره راجع به مردان بن حکم فرموده ،
 گفته اند : چون مردان بن حکم در جنگ جمل اسیر شد امام حسن امام حسین علیهما السلام را
 نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شفع فرار داد ، پس آن دو بزرگوار در باره او عرض کردند :

یا امیرالمؤمنین مروان با تو بیعت میکند، حضرت اورا رها کرده فرمود :
 آیا بعد از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد ؟ (پس از آن در جنگ جمل شرکت نمود)
 مرا بیعت و حاجت نیست ، زیرا دست دادن او برای بیعت مانند دست دادن یهودی است
 (که بکر و حیل و پیمان شکنی مشهور است) اگر بدست خود با من بیعت کند هر آینه با دشمنش کمر و حیل
 بکاربرد (در پنهانی پیمان بشکند و بفای بهمن نماید و بیعت خود را چون باد انکاش شده بگذارد . این حیل را
 برای پستی مروان فرموده باز در سرزنش او میفرماید :) آگاه باشید که او را امارت حکومتی خواهد بود
 (بسیار کوتاه) چون یسید بن مسک بنی خود را (مدت امارت و حکومت مروان تقریباً چهار ماه و دو روز
 بوده) و او پدر چهار رئیس است (مراد از چهار رئیس فرزندان او بودند که بعد الملک غلبه شد و عبدالعزیز و
 مصر و بشر و الی عراق و محمد و الی جزیره گردید ، و آنها در کمر و حیل و گمراه کردن مردم مانند پدرشان بودند) و زود
 باشد که مردم از مروان و فرزندان او روز سرخ را (قتل و غارت و انواع خبیثه که از ایشان صادر شد) دریابند
 (و بیضی گفته اند مراد از چهار رئیس که حضرت فرموده چهار پسر عبد الملک بن مروان ، یزید و سلیمان و ولید و
 هشام هستند که هر چهار بخلاف رسیدند) .

(۲۳) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱) :

لَمَّا عَزَمُوا عَلَى بَيْعَةِ عُثْمَانَ :

لَقَدْ عَلِمْتُ أَنِّي أَخِي هَذَا مِنْ غَيْرِي ، وَاللَّهِ لَا أَسْلِمُ مِمَّا سَلَتْ أُمُّ
 السُّلَيْمِ ، وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جُودٌ إِلَّا عَلَى خَاصَّةٍ ، أَلَيْسَا بِالْأَجْرِ
 ذَلِكَ وَفَضْلِهِ ، وَرَهْداً فِيهَا نَفْسُ قَوْمٍ مِنْ زُخْرُفِهِ وَزِينَتِهِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است هنگامیکه مردم غم بیعت با عثمان نمودند :
 شما میدانید که من برای خلاف از هر کس شایسته و سزاوارترم (و با اینحال در اختلاف بیکارم)

و سوزنده خلافت را (دیگری) را میفایم مادامیکه امور مسلمانان منظم باشد (فتنه و فساد در میان آنها نگیرد) و مادامیکه در زمان خلافت دیگری بجز من (هیچکس) جو دوستی دارد نشود (و اینک حق خود را طلبیده از آن چشم پوشم) برای درک اجر و ثواب آن است (که حقتالی بطلب من عطا میفرماید) و برای بی رغبتی بمال و زینت دنیا (ریاست بزرگی) است که شما بآن شائق هستید (من خافت را بیکه بیافت آنرا ندارد و اینک دارم باید اندک طالب برست آوردن ریاست بزرگی دنیا نیستم، بلکه این کلام برای تمام حجت در اینها می گویان است) *

(۷۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ﴿لَمَّا بَلَغَهُ أَتَاهُمُ بَنِي أُمَيَّةَ لَهُ يَأْمُرُكَ فِي دِمِ عُثْمَانَ : ﴿أَوَلَمْ يَنْهَ بَنِي أُمَيَّةَ عَنْهَا بَنِي عَن قُرْبِي ؟ أَوْ مَا وَزَعُ الْجُهَالِ سَابِقِي عَنْ قُتَيْبِي ؟ وَلَمَّا وَعَظَّمُ اللَّهُ بِهِ أَبْلَغُ مِنْ لِسَانِي ! أَنَا حُجُّ الْمَارِقِينَ ، وَخَصِيمُ الْمُزَابِينِ ، وَعَلَى كِتَابِ اللَّهِ تُعَرَّضُ الْأَمْثَالُ وَبِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ .﴾ *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است بنحویکه شنید بنی امیه او را شتم نمودند که در کشتن عثمان شرکت داشته : * آیا تشنای بنی امیه با احوال من آنان از عیب جوی من باز داشت ؟ آیا سابقه من در اسلام نادانان را از زدن تنم بمن منع نمود ؟ (بنی امیه با اینکه یقین دارند نفاق و دورویی در گفتار و کردار من راه ندارد ، برای چه مرا شتم نموده میگویند : مباشر قتل عثمان بوده ام ، و اگر در ظاهر اقدام کرده ام در پنهانی مردم را بکشتن او وادار نموده ام ، آیا نمیدانند که من در گفتار و کردار از کس با کم ندارم ؟ اگر ایل بکشتن عثمان بودم آنرا پنهان نموده در ظاهر با کشتندگان او همراه میشدم)

و (گفتار من در این مردم اثر نخواهد نمود ، زیرا) آنچه خداوند بر سبیل پند بیان فرموده (در قرآن :
 (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّخِذُوا مِنَ الظَّالِمِينَ بَعْضَ الظَّالِمِينَ إِيَّاهُمْ ، وَ
 لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا ، أَيُّبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا ؟
 فَكَرِهْتُمُوهُ ، وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ یعنی ای کسانی که بخدا و رسول گردیدید دور
 کنید از بسیاری کسان که بعضی از کمانگانه است ، و کجکاو می کنید و غیبت هم دیگر را ننمایند یعنی پشت
 سر دیگری سخن نگوئید ، آیا هیچیک از شما دوست دارد گوشت مرده برادر و همکیش خود را بخورد ؟ نه ،
 از خوردن آن کراهت خواهید داشت ، پس همچنانکه از خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت دارید
 از غیبت و نیز دوری نمایند ، و از خدا ترسید اگر غیبت کردید تو بکنید که خداوند بسیار آمرزنده گناه
 و مهربان است . و (۲۳) (۵۸) : وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَشِيرٍ
 مَا أَكْتَسَبُوا افْتِدَاءَ بِهِنَّ نَاقًا إِثْمًا مُبِينًا یعنی کسی که مردان و زنان ایمان آورد
 را میزند بخاند بد و ناکه کاری کرده باشند که نزار او را رنجانیدن گردند ، پس آنها اقراء و دروغ بستن بگری
 و کناه بوی دانی را مرکب شده اند) از زبان (گفتار) من بلیغتر و نیکوتر است (و با خیال از نکرد)
 من با خارج شوندگان از دین احتجاج میکنم ، و با شک کنندگان در دین و دشمنی مینایم ، و
 (از جمله احتجاج و محاصره من نیست که میگویم) کارهای مشتبّه بحق (مانند اینکه ما شریک در خون عثمان
 میدانند) بر قرآن کریم عرضه میشود (پس با همراه بودن با کشندگان و دایمکه هیچیک از مبشرین قتل او
 نگفته که در این امر شرکت داشته ام ، اگر آیه ای از کتاب خدا دلالت دارد که قاتل عثمان هستم بنابراین
 آن حکم کرده در حق من قرار نماند) و بندگان خدا را از روی آنچه در سینه ما دارند جزا داده میشوند
 (و چون شاق قلبا آرزوی دست آوردن خلافت و امارت بوده و خوخواهی عثمان را بهانه قرار داده برای فریب
 مردم مرا مشتم نموده اید ، پس در قیامت کیفر گفتار خود خواهد رسید) . *

(۷۵) ﴿وَمِنْ حُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

رَحِمَ اللَّهُ أَهْرَاسِمَعَ حُكَّافَوْنِي ، وَدُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا ، وَ

أَخَذَ بِحُجْرَتِهِ هَذَا قَبْجًا ، وَخَافَ ذَنْبَهُ ، قَدَّمَ خَالِصًا ، وَ
عَمِلَ صَالِحًا أَكْتَسَبَ مَذْخُورًا ، وَاجْتَنَبَ مُحْدُورًا ، رَفَى غَرَضًا ،
وَآخَرَ زِعْوَضًا ، كَابَرَهُوَاهُ ، وَكَذَّبَ مُنَاهُ ، جَعَلَ الصَّبْرَ مَطْبَعَةً
نَجَائِيهِ ، وَالْتَفَوَى عُدَّةَ وَفَائِيهِ ، رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَلِيَّةَ ، وَلَزِمَ الْحِجَّةَ
الْبَيْضَاءَ ، آغْنَمَ الْمَهْلَ ، وَبَادَرَ الْأَجَلَ ، وَتَوَدَّ مِنَ الْعَالِ .

از خطبه مائنی اخذت علیہ السلام است (که مردم را ترغیب بصفات پسندیده که موجب است
آوردن سعادت و نجات و آخرت کرد و بفرمایند) :

خدا رحمت کند مردی را که سخن حکیمانای بشنود و بپذیرد ، و چون راه راست خوانده شود
بطرف آن برود ، و دگر بند را بنوا (رسول اکرم و اندام مصون) را بگیرد ، و (از سختیهای دنیا و آخرت)
نجات یابد ، دستورات پروردگارش را مراعات نماید (بطریق آنچه خداوند فرموده و تقاضا کند)
و از گناه خود بترسد ، عمل فالحص (بگیرنده از ریاض و دنیا بی) پیش فرستد ، و کردارش نیکو داشته
باشد ، بدست آورد آنچه که برای او (در آخرت) ذخیره شده است (ثواب و پاداش عبادت
و بندگی) و دوری کند از آنچه (گناه و کردار زشت) که منع گردیده ، و تیرغیبان زند (در هر حال
خدا را در نظر داشته باشد) و کالای آخرت را بجای کالای دنیا گرد آورد (از دنیا چشم پوشد و بگوید
ما سعادت جاردانی بدست آورد) برخواهد داشت نفس خود غلبه یابد و آرزوهایش را دروغ بپندارد ،
تکیانی را مرکب نجات و درستکاری خویش قرار دهد (در مصائب و مبراشا خویش قرار دهد و بخواهد
سختیهای دنیا را مانند شتر بارش بر خویش حمل نماید) و تقوی و پرهیزکاری را توشه مرگ خویش گرداند
و راه روشن (شریعت اسلام) قدم بنهد ، و از شاہراہ دُخشنده (که آشکار و پدید است) دور
نگردد (و پرهیزد بگذارد) و صفت چند روز زندگی را قیمت ششده فرصت را از دست نهد (کاری
که باعث خوشنودی و رسول باشد و خود را برپا ببرد) و آما و مرگ باشد (در ناپا دل نبندد و همیشه مستعد مرگ

باشد که انگبان او را دریابد) و از کردار شایسته (بندگی خداوند استحقاق) توشه بردارد . *

(۷۶) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ : *

إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَيَفْقَوْنَنِي تُرَاثَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَفْوِيًّا ،
وَاللَّهِ لَكُنْ يَهْبِتُ لَهُمْ لَا تَنْفَضُّهُمْ نَفْضَ اللَّحَامِ الْوِذَامِ النَّرْبَةِ . *
وَبُرْوَى النَّزَابِ الْوِذَامَةِ وَهُوَ عَلَى الْفَلْبِ . وَقَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) :
لَيَفْقَوْنَنِي أَمَّا يُعْطُونَنِي مِنَ الْمَالِ قَلِيلًا قَلِيلًا كَفَوَاتِ النَّافِلَةِ ، وَ
هُوَ الْحَبْلَةُ الْوَاحِدَةُ مِنْ لَبْنِهَا ، وَالْوِذَامُ النَّرْبَةُ جَمْعٌ وَذِمَّةٌ ، وَ
هِيَ الْحَزَنَةُ مِنَ الْكَرِيشِ أَوِ الْكَبْدِ تَفْعٌ فِي النَّزَابِ فَتَنْفَضُ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (زبانیکه سدا بن عباس از جانب عثمان حاکم کوفه فرموده
برای حضرت در مدینه بدید و نامی از ستاد که من سوی عثمان برای یکجس بدید بایستاد نفر ستاد دم ، حضرت
چون نامند او را خواند فرمود) : *

بنی امیه از میراث محمد « صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » (غنائی که بکثرت آنحضرت رسیده است) اندکی بمن
میدهند ، مانند شیرینی که بچند شتر بشکام و دوشیدن مادرش داده میشود ، سوگند بخدا
اگر برایشان تسلط یافتیم آنها را بدور اندازم مانند دور انداختن گوشت فروش پاره های جگر یا
تکینه خاک آلود را . (سید بنی فرماید) : *

و در روایت دیگر است النَّزَابِ الْوِذَامَةِ وَأَنَّ عَكْسَ الْوِذَامِ النَّرْبَةُ میباشد .
و منی لَيَفْقَوْنَنِي فرمایش آنحضرت « عَلَيْهِ السَّلَامُ » اینست که از بیت المال اندکی بمن میدهند
مانند فواتق شتر و فواتق منی یکبار شیر دادن بچند شتر است از شیر مادرش ، و وِذَامُهُ

جمع و دَمَة است و آن یعنی باره نیکبیه یا بکر میباشد که در خاک افتاده خاک کلوده گردد.

(۷۷) وَمِنْ كَلِمَاتٍ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿يَدْعُوهُنَا﴾

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي ، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ
بِالْمَغْفِرَةِ ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَايْتُ مِنْ نَفْسِي وَلَمْ تُجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدَكَ
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّرْتُ بِهِ إِلَيْكَ يَلِسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي ، اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْفَاظِ ، وَسَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ ، وَشَهَوَاتِ
الْجَنَانِ ، وَهَفَوَاتِ اللِّسَانِ *

از سخنانی است که آنحضرت علیه السلام بواسطه آن دعا میفرماید (و کیفیت استغفار
و طلب آمرزش را بر مردم یاد میدهد ، و استغفار معصومین را از انبیاء و ائمه الطهار «علیهم السلام» بجهت آمیزش
مخلق است ، زیرا آنان همچو ما محبست و ما فراموشی حقیقی نگردانند و صد استغفار و طلب آمرزش
بر آیند) :

خدایا یا امرز آنچه (گناهی) را از من که تو آن دانتری ، پس اگر من باز گردم (دوباره مرتکب آن
شوم) تو آمرزش را بمن باز گردان ، خدایا یا امرز آنچه که من با خود وعده کرده ام (اطاعت و
تذکی که انجام آن وعده نگرفتم) و وفای بان عهد را از من نیافتم ، خدایا یا امرز آنچه که من بان بسوی تو
بر بستم تقرب بهیچ وجه و دلم برخلاف آنست (در ازل برای تقرب به جبارت و بندگان نمودم و بعد از آن اندیشه
ماند ریاد و خود نمائی در خاطر ام آمد) خدایا یا امرز اشاره های گوشه های چشمم را (که گویا چشمم را که کند
تا نمونی را آزار رسانده یا بنیت بدگونی اوز زبان کشاید) و گفتارهای بیوده و آرزوهای دل لغزشها

زبان مرا

(٧٨) ﴿وَمِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ لَمَّا غَزَا عَلَى الْبِرِّ إِلَى الْخَوَارِجِ ،
وَقَدْ قَالَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ سِرْتُ فِي هَذَا
الْوَقْتِ خَشِيتُ أَنْ لَا تَنْظُرَ عُمَارِكَ مِنْ طَرِيقِ عِلْمِ
الْجُورِ . فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : *

أَتَزْعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارِفِهَا صُرِفَ عَنْهُ
السَّوْءُ ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارِفِهَا حَاقَ بِهِ الضَّرُّ ؟
فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ ، وَاسْتَغْنَى عَنِ الْإِسْلَامِ
بِاللهِ فِي نَيْلِ الْمَجُوبِ وَدَفْعِ الْكَرُوهِ ، وَبَنَيْتُ فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ
بِأَمْرِكَ أَنْ يُؤْتِيَكَ الْحَمْدُ دُونَ رَبِّهِ لِأَنَّكَ بِزِعْمِكَ أَنْتَ هَدَيْتَهُ
إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ ، وَأَمِنَ الضَّرَّ !! *

ثُمَّ أَقْبَلَ « عَلَيْهِ السَّلَامُ » عَلَى النَّاسِ فَقَالَ :
أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا كَرَّمْنَا الْبُحُورَ الْأَمَّا يُهْدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ ،
فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَى الْكُفَّانَةِ ، وَالْمُتَحِمِّ كَالْكَائِمِينَ ، وَالْكَاهِنِ كَالشَّاحِرِ ،
وَالشَّاحِرِ كَالْكَافِرِ ، وَالْكَافِرِ فِي النَّارِ ، سِوَاكَ عَلَى
أَسْمِ اللَّهِ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که بعضی از اصحاب خود (عیف برادر داشت
این قبیل) فرمود آنگاه که عازم رفتن بجنگ با خوارج بود ، او بان بزرگوار عرض کرد :
یا امیر المؤمنین اگر در این هنگام (بوی خوارج) روانه شوی بفرسم ظفر نیافته بمقصود خویش
نرسی ، و این اطلاع را از علم نجوم دانسته ام ، حضرت فرمود : *

آیا گمان داری که تو ساعتی را نشان میدی که هر که در آن سفر کند بلا بدی از او در گذرد ؟
و بر مضر میداری از ساعتی که هر که در آن روانه شود زیان و سختی او را فرا گیرد ؟ کسیکه این سخنان
تو را باور نماید قرآن را دروغ پنداشته (در قرآن کریم ص ۲۷) (۵۷) میفرماید : قُلْ لَا يَعْلَمُ
مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ یعنی گوهر که در آسمانها و زمین است نمانده و پوشیده نا
نیداند مگر خدا) و برای بدست آوردن آنچه دوست دارد و دوری از نا پسندها از طلب
یاری از خدا بی نیاز گردیده ، و مزی گفتم تو آنست که هر که بفراغت رفتار نماید باید تو را حمد
و سپاس گزارد زیرا پروردگار شایسته ، زیرا تو گمان داری که تویی آنکه او را بساعتی را انسانی
کرده ای که در آن سود بدست آورده و از زبان این گشته است . *

بعد از آن حضرت مردم رو نموده فرمود : *

ای مردم از آموختن نجوم بپرهیزید (و آزا یادگیرید) مگر بقدریکه در بیان یا در دریا (برای
رسیدن راهها در سفر دشناختن اوقات عبادت و بندگی و تعیین قبله و سیرگشتن و مانند آنها) بان راه یافت
شود (عاجت داشته باشید ، در قرآن کریم ص ۶) (۹۷) میفرماید : وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
یعنی او هست خداوندیکه ستاره ها را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای بیابان و دریا با آنها راه بیابید ، و برای
مردم دانائنه های قدرت خود را بیان کردیم) زیرا آنچه آموختن نجوم کماست و غیب گوئی گردد ،
(کماست صنعتی است که در ایوان بگفت دیو و جن از غیب پوشیده خبر میدهند و در بیان مردم قنیه و فساد
کند ، و کار ختم از جهنت غیب گوئی در بطا داون کو کب دستار کان را در سود و زیان سعد و نحس اوقات
زیمنه کردن مردم را از خدا امیدوار نمودن بگفتار و کردار خود و اعتقاد بدستی آن مانند عمل و اعتقاد شخص کاهن است
پس از جهنت کراهی خویش گواه کردن گمان) منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر (منجمی است که ساحر

میگوید ، بی‌طلسی است که می‌باید و بسبب آن بدگرزی زبان دارد می‌بازد ، مانند اگر میان زن و شوهر دوستان بعد از آنکه از خانه آنها را بایکدیگر دشمن بنماید (و سایر مانند کافر است ، و (سزای) کافر (مذنب بودن) و آتش است (پس بگفتار و کردار بنهم اعتماد ننماید) سفر کنید بکمک و همراهی از اسم خدا (که البته حق تعالی زبان سفر را از مسافر دور خواهد کرد . حضرت در همان ساعت بچک خواجه رفت و دفع و غیر ذی نصیب او گردید ، و این کلام بزرگترین دلیل بر بطلان نادستی قول نبین) .

(۲۹) ﴿ وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

﴿ بَعْدَ فِرَاقِهِ مِنْ حَرْبٍ لَجَلٍ فِي ذَةِ النَّسَاءِ ﴾

مَعَايِرِ النَّاسِ ، إِنَّ النَّسَاءَ نَوَافِصُ الْإِيمَانِ ، نَوَافِصُ الْخُطُوبِ ، نَوَافِصُ الْعُقُولِ ، فَأَمَّا نَقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَتَقَوُّدُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ فِي أَيَّامِ حَبْصِهِنَّ ، وَأَمَّا نَقْصَانُ عَقُولِهِنَّ فَتَهَادَةُ أَمْرَاتِهِنَّ كَتَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ ، وَأَمَّا نَقْصَانُ خُطُوبِهِنَّ فَمَوَارِثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِثِ الرِّجَالِ ، فَاتَّقُوا شِرَارَ النَّسَاءِ ، وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ ، وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَرْوِفِ حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُسْكِرِ . *

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از خاتمه جنگ جمل در کوشش نهایی فرمود :

(گویند تو بیخ و سرزنش عایشه و پیران او نیز منظور باشد) :

ای مردم ، زن‌ها از ایمان و ارث و غیره کم بهره‌رستند ، اما نقصان ایمان‌شان

بجست نماز بخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض ، و جهت نقصان نبردشان آن است که (در اسلام) گواهی و وزن بجای گواهی یکبار است ، و از جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان میباشد ، پس از زنهای بد پرهنز کنید ، و از غریبان بر حذر باشید ، و در گفتار و کردار پسندیده از آنها پیروی نکنید (پیروی نکردن از آنان معروف به «یعنی گفتار و کردار پسندیده» است که اگر آن معروف یکی از واجبات باشد شما از آن بعنوان معروف بودنش بجا آورید ، و بنمایند که اتیان بان بجست طاعت و پیروی از آنها نیست ، و اگر یکی از مستحبات باشد بجا نیاورید ، زیرا بجا نیاوردن مستحب بعنوان پیروی نکردن از آنان مستحبست ، خلاصه در هیچ امری گفتار و رفتار از آنها اعتنا ننمایید) تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند (و شمار با انجام آن وادار ننمایند) . *

(۱۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

أَهْمَاءُ النَّاسِ ، الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ ، وَالْوَرَعُ عِنْدَ الْحَارِمِ ، فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا بَغْلِيَّ الْحَرَامُ صَبْرُكُمْ ، وَلَا تَسْوَأَ عِنْدَ النِّعَمِ شُكْرُكُمْ ، فَتَدَّ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُفِيرَةٍ ظَاهِرَةٍ ، وَكُنْ بَارِزَةً الْعَذْرَ وَاضِحَةً . *

از سخنان آنحضرت عَیْنُ السَّلَامُ است (در زنجب مردم بزرگ دنیا و سپاسگزاری از

نعمتها و بخششهای خداوند متعال) :

ای مردم (از آثار) زهد و دل بستن بدنیایم کردن از زوایا و سپاسگزاری از نعمتها (ی) حق تعالی) و اجتناب و دوری از حرامها است ، پس اگر باین سه چیز دست نیافتید (تواضع نسبت به حرامها انجام دهید و دوری از آنها را ترک ننمایید ، اول) حرام بر شکبانی شما غلبه پیدا نکند (شکبانی باشد که در مقامی گردید) و (دوم) سپاسگزاری از نعمتها (ی حق تعالی) را فراموش نکنید (زیرا

اگر مخالفت نمودید ، برای عذاب در قیامت (خداوند بوسیله جهنمهای پدید آورده شس (یعنی نیران
 و دبل عقل) و کتابهای (آسمانی که) آشکار و نهان پیدا (در دسترس همه شماست) جای عذر برای
 شما باقی نگذاشته . *

(۱۱) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿فِي صِفَةِ الدُّنْيَا :﴾ *

مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوْ طَاعَنَاءُ ، وَآخِرُهَا فَنَاءُ ، فِي حَلَالِهَا حِسَابُ
 وَفِي حَرَامِهَا عِقَابُ ، مَنِ اسْتَعْنَى فِيهَا فُتِنَ ، وَمَنِ اقْتَفَرَ فِيهَا حَزَنُ
 وَمَنِ سَاغَاَهَا فَاثَنُهُ ، وَمَنِ قَعَدَ عَنْهَا وَاثَنُهُ ، وَمَنِ أَبْصَرَ فِيهَا
 بَصَرَتُهُ ، وَمَنِ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتُهُ . *

أَقُولُ : وَإِذَا تَامَلَ الْمُنَاسِلُ قَوْلَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ، :
 « مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا بَصَرَتُهُ » وَجَدَتْخُهُ مِنْ الْمَعْنَى الْعَجَبِ ، وَالْفَرْصِ
 الْبَعِيدِ ، مَا لَا يَبْلُغُ غَايَتُهُ ، وَلَا يُدْرِكُ غَوْرُهُ ، وَلَا يَسْتَمِ الْإِذَا
 فَرَنَ إِلَيْهِ قَوْلَهُ : « وَمَنِ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتُهُ » فَإِنَّهُ يَجِدُ الْفَرْقَ
 بَيْنَ أَبْصَرِهَا وَأَبْصَرَ إِلَيْهَا وَاضْطِغَايَتِهَا ، وَتَحْجِيبِهَا بِأَهْلًا . *

از شما ان آنحضرت علیه السلام است در صفت دنیا :
 چگونه وصف کنم سرانی را که اول آن رنج و آخر آن نیستی است ، در حلال آن حساب
 و در حرامش عقیاب میباشد (آنرا از راه حلال است باید در قیامت حساب از او پرسند ، و اگر از راه

حرام نباید و آخرت بفساد گرفتار می شود) کسیکه در آن غمی دلی نیاز شد در نقشه و بلا افتد ، و کسیکه در آن نیازمند و درویش باشد غمگین است ، و کسیکه در تحصیل آن کوشید آن نگیرد ، و کسیکه در طلب آن کوشید دنیا با و زو کند ، و کسیکه (بهرت) بآن تکیه است دنیا او را دنیا و آگاه کرد (ناراه است) را باند خود را داده آخرت نمود) و کسیکه برزیت و آرایش آن نگاه کرد دنیا او را دنیا گردانید (که گمراه شد . تبذرضی فرماید)

میگویم : اگر کسی در فرمایش آنحضرت «عَلَيْهِ السَّلَامُ» : مَنْ أَبْصَرَ لَهَا بَعَثَتْهُ (کسیکه بهیرت دنیا گرفت دنیا او را دنیا و آگاه نمود) تأمل و درنگ نماید ، و روان آن معنی شگفت و معجزه بزرگی میابد که بهایش آن نتوان رسید ، و حقیقت آن را نتوان دریافت ، مخصوصاً اگر این جمله را با جمله وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا آمَنَهُ (و کسیکه برزیت و آرایش دنیا نگاه کرد ، دنیا او را دنیا گردانید) همراه نماید ، چون فرق میان جمله أَبْصَرَ إِلَيْهَا و جمله أَبْصَرَ إِلَيْهَا را واضح و روشن غیب و آشکارا

میابد . *

(۱۲) وَمَنْ خُطِبَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَلْتَمَنَّى بِالْفَرَاءِ وَهِيَ مِنَ الْخُطْبِ الْعَجِيبَةِ : *

أُحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ ، وَدَنَا بِطَوْلِهِ ، مَا نَجَّ كُلَّ غَنَمَةٍ وَفَضَّلَ
وَكَاثِفَ كُلِّ عَظْمَةٍ ، وَأَزَلَّ ، أَمْدًا عَلَى عَوَاطِفِ كَرَمِهِ ، وَسَوَّاهُ
نِعْمَةً ، وَأَوْمِنَ بِهِ أَوْلَا بَادِيًا ، وَأَسْتَهْدِيهِ قَرِيبًا هَادِيًا ، وَأَسْتَعِينُهُ
قَامِرًا مُفَادِيًا ، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كَافِيًا نَاصِرًا ، وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا
(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْسَلَهُ لِإِنْفَاقِ أَمْرِهِ
وَأَنْهَاؤِ عُنْدِهِ ، وَتَقْدِيرِ مُنْذَرِهِ . *

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است که از خطبه غرّه (نورانی درجسته) بیان شده
و آن از خطبه های شگفت آور است :

پس خداوندی را سراست که بقدرت و توانائی خود (بهزشتیا) غالب ،
و بفضل و احسانش (بهبریز) نزدیک است ، بخشنده است هر فائده و سودی را ، و دفع
کننده هر بلائی بزرگ و سخت ، بر احسانهای پی در پی و نعمتهای واسعه اش ورا حمدینمایم و با
ایمان میآوریم (هستی و کینا بودنش را یقین داریم) که اول (و بعد از شیاء) و (هستی او بر همه)
هوید است ، و از او راه هدیت را میطلبیم که (به) نزدیک و راهناست ، و از او یاری
میجویم که غالب توانا است (که بر شترى رازش دور و هر خیری را برساند) و با و توکل نمایم که
(را) کافی و یاور است ، و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است
فرستاده است او را برای انجام امر و فرمانش ، و تبلیغ حجت و دلیلش ، و رساندن
(مصیبت کاران را) از عذابش پیش از روز رستخیز . *

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي ضَرَبَ لَكُمْ الْأَمْثَالَ ، وَ
رَقَّتْ لَكُمْ الْأَجَالَ ، وَ التَّسْكُرَ الْوَبَاشَ ، وَ أَرْفَعَ لَكُمْ الْمَعَاشَ ، وَ أَحْلَا طَ
يَكُمُ الْإِحْصَاءَ ، وَ أَرَصَدَ لَكُمْ الْجَزَاءَ ، وَ أَثَرَكُمْ بِالنِّعَمِ السَّوَابِغِ ،
وَ الرِّفْدِ الرَّوَابِغِ ، وَ أَنْذَرَكُمْ بِالْحُجَّجِ الْبَوَالِغِ ، فَأَحْصَاكُمْ عَدَدًا ،
وَ وَظَفَ لَكُمْ مُدَدًا ، فِي قَرَارِ خَيْرَةٍ ، وَ دَارِ عِزٍّ ، أَنْتُمْ
مُخْبَرُونَ فِيهَا ، وَ مُحَاسَبُونَ عَلَيْهَا ، فَإِنَّ الدُّنْيَا رِيقٌ شَرِبُهَا ،
وَرِغٌ مَشَرَعُهَا ، يُونِقُ نَظَرُهَا ، وَ يَبُوقُ مَخْبَرُهَا ، غُرُورٌ حَائِلٌ ،

وَصُوءُ أَفْلٍ، وَظِلُّ نَائِلٍ، وَسِنَادُ نَائِلٍ، حَتَّى إِذَا آتَى نَافِرُهَا، وَ
 أَلْهَمَانِ نَاكِرُهَا، قَصَصَتْ بِأَرْجْلِهَا، وَقَصَصَتْ بِأَجْلِهَا، وَأَقْصَدَتْ
 بِأَنَّهُمَا، وَأَعَانَتْ لِمَرَّةٍ أَوْ هَا قِ الْمُنْبِتَةِ قَائِدَةً لَهُ إِلَى ضَنْبِ الْمَضْجَعِ،
 وَوَحْشَةِ الْمَرْجِعِ، وَمُعَانِبَةِ الْحَمَلِ، وَتَوَابِ الْعَمَلِ . وَكَذَلِكَ
 اتَّخَلَفَ بَعْضُ السَّلَفِ : لِاتِّقَاعِ الْمُنْبِتَةِ أَخِيرًا، وَلَا بُرْعُوَى الْبَاقُونَ
 أَخِيرًا، يَحْتَدُونَ مِثَالًا، وَهَضُونَ أَرْسَالًا، إِلَى غَايَةِ الْإِنْهَاءِ،
 وَصَبُورِ الْفَنَاءِ، حَتَّى إِذَا تَصَرَّصَتْ الْأُمُورُ، وَفَقَصَتْ الدُّهُورُ، وَ
 أَرَفَ النَّشُورُ، أَخْرَجَهُمْ مِنْ ضُرَائِجِ الْقُبُورِ، وَأَوْكَارِ الطُّبُورِ، وَأَوْجَرَهُ
 السَّبَاحُ، وَمَطَارِجِ الْمَهَالِكِ، سِرَاعًا إِلَى أَمِيرِهِ، مُهْطِعِينَ إِلَى مَعَادِهِ
 رِعْبًا لَصُورُنَا، قِيَامًا صُفُوفًا، يَهْدُهُمُ الْبَصَرُ، وَيُنْمِهُهُمْ الدَّاعِي
 عَلَيْهِمُ لَبُوسِ الْإِسْتِكَانَةِ، وَضَرْعِ الْإِسْتِسْلَامِ وَالذِّلَّةِ، قَدْ ضَلَّتْ
 الْحِجَلُ، وَانْفَطَحَ الْأَمَلُ، وَهَوَتْ الْأَفْئِدَةُ كَالِطَّيْرِ، وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ
 مُهَيِّبَةً، وَالْجَسَمُ الْعَرَقُ، وَعَظُمَ الشَّفَقُ، وَأُرْعِدَتِ الْأَسْمَاعُ
 لِرَبْرِ الدَّاعِي إِلَى فَصْلِ الْخُطَابِ، وَمُقَايَضَةِ الْجَزَاءِ، وَنَكَالِ الْعِقَابِ
 وَقَوَالِ التَّوَابِ .

بندگان خدا شما را سفارش می کند بتقوی و ترس از عذاب خدا ، خدا ای که برای (پناه)

شما (در قرآن کریم) شمه‌زده (و حکایات بیان فرموده تا از غفلت بیرون آئید) و آجله‌های شمار معلوم
 نموده، و لباس آدیت بشما پوشانیده (تا بر سایر مخلوقات برتری داشته باشید) و در مصیبت شما
 توبه داده (و سائل را حتی را فراهم نموده) و بگردار شما (از نیک و بد بزرگ و کوچک) احاطه دارد
 و جزای آنرا در کمین نهاده، و نعمتهای بسیار و صلوات بسیار بشما بخشیده، و بواسطه حجت‌های
 آشکار (پنجمین کتب آسمانی) شما را (از عذاب) ترسانیده، و شمار در امتحان و آزمون‌های شمار
 آورده (علم و تجربی و نقلی گفتار و کردار شما احاطه دارد) و مدت عمر و زندگی شما در آزمون‌های
 و سراسر عبرت تعیین نموده، و شما در دنیا امتحان می‌شوید (تا بیکو کار ناتوان از بزرگواران تمیز داده شوند)
 و (در قیامت) بحساب آنچه که در دنیا گفته و انجام داده اید رسیدگی می‌کنند، پس (بنیاد نیت
 که) هر چه در دنیا نیت و عمل آلوده است (در دوزخ یا بهشت) منظره آن شگفت آور است
 و در مورد امتحان و آزمون‌های ملک و تباه می‌سازد، و فریبده‌ای است که نیست می‌شود، و
 روشنی است که پنهان می‌گردد، و سایه‌ای است که زایل می‌شود، و تکیه‌گاهی است که در بجزای
 می‌رود (ثبات و دقاری برای آن نیست) هرگاه کسیکه (از روی غریزه عقل) از آن دوری می‌کند
 و آن را نمی‌بست، بآن انس گرفت و مطمئن گردید، مانند سبب‌اشتر، دنیا پهای خود باو لگند
 افکند (تا او بر زمین نهد) و بداهمایش (که در راه گسترده) او را شکار کند، و به تیرهایش (که در
 گمان نهاده) او را هلاک سازد، در میانهای مرگ (بیارهای کوناگون و خنثیا) را بگردن مرد
 شجاع و دلیر می‌اندازد، و او را بخواجگاه تنگ (قبر) و بازگشتگاه ترسناک (آخرت)
 و دین جایگاه همیشه (بهشت یا دوزخ) و جزای کردار (نیک یا بد) می‌کشاند، و همیشه
 است رفتار دنیا با کسیکه در آینده می‌آیند، و جانشین پیشینیان هستند، مرگ از هلاک
 کردن (آنها و بچاره کردنشان) باز نمی‌آیند، و باز ماندگان، از ارتکاب گناه دست باز
 نداشته پشیمان نمی‌شوند، و از رفتار که ششگان پیروی نمی‌مایند، و پی در پی (می‌آیند)
 می‌کنند تا بایان فنا و نیستی منتهی شود (بمیزبند) پس هرگاه (بازتر که غلات) رشته کارها
 از هم گینخت روزگار سپری کردید و انگشت مردم نزدیک شد (قباحت برآوردید) خداوند آنان را

از میان قبرها و آشیانه پرندگان (اگر آنها خورده باشند) ولاده دهندگان (اگر ایشان را نمرد
 خود کرده باشند) و میدانهای جنگ (اگر کشته شده باشند) بیرون میآورد، در حالتی که
 آماده انجام امر و فرمان حق تعالی بوده بسوی معاد و جای بازگشت که خداوند برای آنها قرار داده
 بسرعت و تند میروند، گدازی ساکت و خاموش و ایستاده در صف میباشند (که بر نشستن
 و سخن گفتن توانائی ندارند) بیانی خداوند بهمه آنان احاطه دارد (گفتار و کردار هیچیک از آنها در دنیا بر
 خداوند پوشیده نیست) و (چون برای حساب خوانده شوند) صدای صدای خود را به هم میشنوایند
 لباس خضوع و فروتنی و فرمانبرداری و ذلت و خواری (بر اثر قبول دژرس آنروز) بر آنها پوشیده
 شود در آرزو و زکوة و حمله (که در دنیا برای نجات از گرفتاریها بکار برده میشد) بکار نیاید، و آرزو بریده گردد
 و (از ترس عذاب) دلها افسرده و تحلیل باشد، و صدایا با خضوع و فروتنی مخفی و آهسته گردد
 و دمان بر از عرق می شود (مانند لحام که بدان آب باشد) و ترس (از بزرگواران) بی اندازه
 است و از این جهت صدای نادی برای تفریح از باطل و جزای خیر و ترس و عقاب و بکفر و نجس شدن
 ثواب و پاداش، گوشها بلرزه درآید .

عِبَادُ تَخْلُقُونَ أَفْئِدَارًا، وَ مَرْبُوبُونَ أَفْئِدَارًا، وَ مَقْبُوضُونَ
 أَحْضَارًا، وَ مَقْضُونُ أَجْدَانًا، وَ كَافُّونُ رُفَانًا، وَ مَبْعُوثُونَ
 أَفْرَادًا، وَ مَدِينُونَ جَرَائًا، وَ مَمْتَرُونَ حَبَابًا، قَدْ أَهْلُوا فِي طَلَبِ
 الْخُرْجِ، وَ هَدُوا سَبِيلَ الْمُنْجِ، وَ عَمَرُوا مَهْلَ السُّعْبِ، وَ
 كَيْفَ عَنْهُمْ سُدْفُ الرِّيبِ، وَ خَلَوْا بِخُضَارِ الْجِبَادِ، وَ رَوَّيَهُ
 الْإِرْيَادِ، وَ أَنَاهِ الْقُسَيْسَ الْمُرَادِ، فِي مَدَى الْأَجَلِ، وَ مَصْطَرِبِ
 الْأَهْلِ، فَيَا لَهَا أَمْثَالًا صَائِبَةً، وَ مَوَاعِظًا شَافِيَةً، لَوْ صَادَفَتْ

قُلُوبًا زَاكِيَةً ، وَأَنَّمَا عَاقِبَتُهُ ، وَأَزَلَاءُ عَارِمَةٍ . وَالْبَالَاءُ بِالْحَارِمَةِ .
 فَاتَّقُوا اللَّهَ يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ، وَأَنفَرَفَ فَاعْتَرَفَ ، وَوَجَلَ فَعَمِلَ ،
 وَحَازَ فَجَادَرَ ، وَأَيُّهُنَ فَأَحْسَنَ ، وَعُيِّرَ فَأَعْتَبَرَ ، وَحُذِرَ فَخَذِرَ ،
 وَزُجِرَ فَازْجَرَ ، وَأَجَابَ فَأَنَابَ ، وَرَاجَعَ فَتَنَابَ ، وَأَفْتَدَى فَأَهْتَدَى ،
 وَأَرَى فَرَأَى ، فَاسْرَعَ طَالِبًا ، وَنَجَاهُ هَارِبًا ، فَأَفَادَ ذَخِيرَةً ،
 وَأَطَابَ سِرِيرَةً ، وَعَمَّرَ مَعَادًا ، وَأَسْطَهَرَ زَادًا لِيَوْمٍ رَحِيلِهِ ،
 وَوَجَّهَ سَبِيلَهُ ، وَحَالَ حَاجَتَهُ ، وَمَوْطِنَ فَاغْنَاهُ ، وَقَدَّمَ أَمَانَهُ
 لِذَارِ مُقَامِهِ . فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ جَهَةَ مَا خَلَقَكُمْ لَهُ ،
 وَأَحْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ ، وَاسْتَحَقُّوا مِنْهُ مَا
 أَعَدَّ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ لِمَصْدَقِ مِعَادِهِ ، وَالْحَذَرِ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ .

(مردمانیکه رفتار دنیا را با آنها و چگونه می سازد و بازگشتان را در قیامت بیان کردیم) بندگان
 هستند که بقدرت (خداوند) خلق شده اند ، و با جبار پرورش یافته و دچار مرگ گردیده
 و در قبر نارفته و ریزه ریزه شده و تنهایی (بدون اهل مال) انگیخته و بجز (ای گنهار و کردار نیک
 یابد) رسیده و از روی حساب و داری (نیکو کار از بکر دار) تمیز داده شده اند (پس
 سزاوارست که از خواب غفلت بیدار شده بصیبت و نافرمانی کنی که بعد از مردن شبانی سودی ندارد ،
 زیرا مردم در دنیا) برای رهایی از گمراهی مهلت داده شده اند و (پوسیده بنیوان) برادر است
 بهایت گردیده اند و فرصت بآنها داده شده مانند فرصتی که میدهند کسی که رضا و خوشنودی
 نافرمانی از خود را جلب نماید ، و تا ریکه مانی شبانات (نادانی و گمراهی بوجه نیت عقل و تبلیغ نباشد)

از آنان برداشته شده است ، و (در دنیا) بحال خود واکذاشته شده اند برای آماده شدن
مانند آماده کردن دلاغر نمون اسبهای نیکو را برای چوکی گرفتن در میدان مسابقه و برای فکر و
اندیشه و بدست آوردن حق و حقیقت و برای شتاب نکردن جوینده در فرا گرفتن نور علم
و دانش ، در مدت زندگانی نارسیدن اجل که فرصتی در دست است . ای عجب و محکمت
از این مثلهای صائب است (که خطا و اشتباهی در نهانست) و از این پندهای شفا و بند
(باریهای نادانی و گمراهی) اگر برخورد بدلهای پاکیزه و گوشه های ششوا و اندیشه های ثابت و
عقلهای استوار (که صلاح و فساد تشخیص میدهند) پس ، از خدا بترسید مانند ترسیدن کسیکه
پنداشتنید و زیر بار رفت و (از روی نادانی) مرتکب گناه شد و اعتراف نمود (توبه و بازگشت
کرد) و (از نصیحت و نافرمانی) ترسیده عمل نیکو بجا آورد (رضای خدا و رسول در تحصیل کرد) و (از
عذاب الهی) حذر نمود و (بطاعت و بندگی) شتافت و (بر دوزرستخیز) یقین حاصل نموده رفتار نمود
(در دنیا) نیکو گردانید و با و اندر زادند (براه راست و رستگاری ره نداشت نمودند) پذیرفت ، و او را
(از خفتها پس از مرگ) ترسانید و ترسید (کاری نکرد که بختی مبتلا گردد) و (از نصیحت و نافرمانی)
منش کردند و از آن دوری کرد ، و (فرمان خدا را) اجابت نمود ، و (از گمراهی) دور شده ، و
(بعقل خویش) رجوع کرده ، و (از گمانی که مرتکب شده) توبه و بازگشت نمود ، و (به پشیمانان)
اتقاد کرد ، و (عینا از دنیا بترسید) متابعت نمود ، و راه راست با و نموده شد و آزاد بود (در آن
قدم نهاد) پس شتابان جوینده حق گردید ، و رستگار شد در حالتیکه (از نادانی و گمراهی)
کریان بود ، و (برای روز رستخیز) ذخیره (برای بهنگام نیازمندی) بدست آورد ، و باطن خود را
پاک گردانید ، و معاد و بازگشت را (بنیای تقوی و پرستشکاری) آباد کرد ، و بتوشه (بندگی
خدا و خدمت بخلق) برای روز کوچ (از دنیا) راه (سعادتمندی و بهنگام نیازمندی و جای
نگه داری) تیر و قیامت) پشت خود را قوی نمود ، و برای جایگاه پیشگی (آخرت) آن توشه را پیش از
خود فرستاد ، پس ای بندگان خدا پر میز کار شوید و قصد کنید چیزی (بنیادت و بندگی) را که بر این
آن فریده شده اید ، و از منتی درجه چیزی (عذاب و تنگی) که شمارا ترسانیده بهتر رسید ، و
سزاوار کردید از او بهشتی را که برای شما آماده ساخته بطاعت و فای و عفو از او که عفو او همیشه

استنت ووجه زسار وشت قیامت .

﴿ وَمِنْهَا : ﴾

جَلَّ لَكَ اَسْمَاءًا لِنَعِي مَا عَنَّا ، وَابْصَارًا لِنَجْلُو عَنْ عَشَاهَا ،
وَأَسْلَاءَ جَامِعَةً لِأَعْضَائِهَا ، مُلَآئِمَةً لِأَخْنَائِهَا ، فِي تَرْكِبِ صُورِهَا ،
وَمَدِّ دُعْمِهَا ، بِأَبْدَانٍ قَائِمَةٍ بِأَرْفَافِهَا ، وَقُلُوبٍ زَائِدَةٍ لِأَرْزَافِهَا ،
فِي مَجْلَلَاتِ نَعِيٍّ ، وَمَوْجِبَاتِ مَنِيٍّ ، وَهَوَاجِرِ عَافِيَةٍ ، وَقَدَرِ لَكَ
أَعْمَارًا سَتَرَهَا عَنْكَ ، وَخَلَفَ لَكَ عِبْرًا مِنْ أَثَارِ الْمَاضِينَ قَبْلَكَ ،
مِنْ مُسْتَمْتَعٍ خَلَّاهُمْ ، وَمُسْتَفْعٍ خَلَّاهُمْ ، أَرْهَقَهُمُ الْمَنَابِإُ دُونَ
الْأَمَالِ ، وَشَدَّ بِهِمُ عَنْهَا تَحَرُّمُ الْأَجَالِ ، لَمْ يَمْهَدُوا فِي سَلَامَةٍ
الْأَبْدَانِ ، وَلَمْ يُعْبِرُوا فِي نُفُوسِ الْأَوَانِ ، فَهَلْ يَنْظُرُ أَهْلُ بَضَائِدِ الشَّيْبِ
إِلَّا هَوَانِي الْهَرَمِ ؟ وَأَهْلُ غَضَارَةِ الصَّحَّةِ إِلَّا تَوَازِلَ السَّقَمِ ؟ وَأَهْلُ
مُدَّةِ الْبَقَاءِ إِلَّا أَوْنَةُ الْفَنَاءِ ؟ مَعَ قُرْبِ الزَّيَالِ ، وَأُزُوفِ الْإِنْفَالِ ،
وَعَلَزِ الْفَلَاكِ ، وَالْمِلِ الْمَضِيِّ ، وَغُصَصِ الْحَرَضِ ، وَلَقُفِّ لِاسْتِغَاثَةِ
بُصْرَةِ الْخَفْدَةِ وَالْأَفْرَاءِ ، وَالْأَعْمَرِ وَالْفُرَاءِ ، فَهَلْ دَفَعْتَ لِأَفَارِبِ
أَوْ نَفَعْتَ النَّوَاجِبِ ؟ وَقَدْ غُودِرَ فِي مَحَلَّةِ الْأَمْوَالِ رَهْنًا ، وَفِي
ضَبِيقِ الْمَضِيعِ وَجِيدًا ، قَدْ هَنَكَ لَهَا وَجِدَانُهَا ، وَأَبْلَسَ لَهَا هَلْ جَدَانُهَا ،

وَعَفَى الْعَوَاصِفُ آثارَهُ، وَمَحَا الْحَدَثَانِ مَعَالِمَهُ، وَصَارَتْ الْأَجْسَادُ
شَيْبَةً بَعْدَ بَضِيئِهَا، وَالْعِظَامُ نَخْرَةً بَعْدَ قُوْنِهَا، وَالْأَرْوَاحُ مَرْتَهَنَةً بِثِقَلِ
أَعْبَائِهَا، مُوقِنَةً بِنَيْبِ أُنْبِيَائِهَا، لَأَنْتَرَادُونَ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهَا، وَلَا
تُسْعَبُ مِنْ سَيِّئِ ذَلَلِهَا، أَوَلَيْتُمْ أُنْبَاءَ الْقَوْمِ وَالْآبَاءَ وَإِخْوَانَهُمْ وَ
الْأَقْرِبَاءَ؟ تَحْذَرُونَ أَمْثَلَهُمْ، وَتَرْكَبُونَ قِدَمَهُمْ، وَتَطَّأُونَ خَلْدَهُمْ
فَالْقُلُوبُ قَاسِيَةٌ عَنْ حِفْظِهَا، لَاهِيَةٌ عَنْ رُشْدِهَا، سَالِكَةٌ فِي
غَيْرِ مَضَارِهَا، كَأَنَّ الْمَغْنَى سَوَاهَا ! وَكَأَنَّ الرُّشْدَ فِي إِخْوَانِ دُنْيَاهَا !

قسمتی از این خطبه (در بیان خلقت بدن انسان و ذکر نعمت های حق تعالی و ترسانیدن از بزل
و دحش صراط و ترغیب به تقوی و پرهیزکاری) است
خداوند متعال برای بهره بردن شما (از شدائی) دو گوش (توه ساند) را آفرید تا آنچه
را که لازم است (در دزدگانی اجتماع بکار آید) حفظ کنند، و (از دیدار) دو چشم (توه باصره) را
قرار داد تا تاریکی را که دیده بینا شوند، و هر عضو (غایبری) را محوی اعضا، (باطنه) گردانید
(برعضوی در بردارد اعضائی را مثل دست که دارای رگ و خون و استخوان مانند آنهاست) و آن اعضا
را در ترکیب صورت و دوامشان درجهای مناسب قرار داد و بابت نعماتی که تبرکهای سودمند خود
قام و برقرارند، و بادلهایی که (بمقتل تدبیر) روزی آن بدنهارا بطلبند، یا روزیهایی خود
(علوم و معارف) را جلب نمایند، در حالتیکه از نعمت های نعمت بیکران او برخوردار بوده
موجب است نعمت های او بر شما هویداست و با وسائلی که مانع (بیاربها) است نعمت عافیت
و ندرستی از او قطع میباشید، و (نیز از نعمت های که شما عطا فرموده است که) دست عمر و
زندگی را از شما چنان داشته (نبدانید که) سیریه و این نه نیستن برای انظام امور دنیوی بسیار
سودمند است) و از آثار گذشتگان پیش از شما برای شما عبرت باقی گذشت از گذشت

و بهره ای که از دنیا بردند و از طول مدت و فراخی که قبل از کلو گیر شدن در میان مرگ بانهضیب
 شده بود، پیش از رسیدن بآرزو مارک آنها را شتابان دریافت و میان آنان و آرزو
 (شان را) جدائی انداخت، و در هنگام تندرستی توشه ای (برای آخرت) تهیه نکردند. و در
 اول زمان (جوانی و توانائی) عبرت نگرفتند (و زندگی خود را بهوده بسر بردند) آیا کسیکه در غفلت
 جوانی و توانائی است انتظار میرد غیر پیری و خمیدگی را؟ و آیا کسیکه تندرست غیر بیماری
 کوناگون را چشم برآه است؟ و آیا کسیکه باقی و برقرار است جز فنا نیستی را نظر است؟
 (و سخت کسیکه تا توانا و تندرست فرصت را غنیمت شمرده در کار بشتابد) با اینکه نزدیک است دوری
 و جدائی (از دنیا) و انتقال و کوچ کردن (آخرت) و لرزیدن از اضطراب و نگرانی در مصیبت
 و سختی (جان کندن) و آب دمان فرودادن از بسیاری غم و اندوه و چشم باطراف
 دشتن برای درخوست فریادری و یاری جستن از خدمتگزاران (یا فرزندان دکان) و خویشان
 و دوستان و همسران، پس آیا خویشان (سختیهای مرگ را) دفع میکنند؟ و آیا شیون
 آنها سودی دارد؟ در حالتیکه در گورستان بگرداده شده، و در خوابگاه تنگ (قبر) تنها
 مانده است، گزنده با (مار و گزدم و کرم و دیگر حیوانات) پوست تنش را پاره پاره کردند و سختیها
 تازی او را بوسانید و از زمین برد و باد و بادهای سخت آثارش را خج کرد و مصائب دوران
 نشانه های او را نابود نمود (پس در میان قرائی و در میان مردم خبری از او باقی نماند) جدا پس
 از طراوت و تازگی تغییر یافت و استخوانها بعد از توانائی پوسیده شد و جانها در گور بار
 کران (گناه) بماند، و باخبار غیب و نادیده (قبر و قیامت حساب و دوزخ که درباره
 آن حیران و سرگردان بودند) یقین حاصل نمودند (و در آن هنگام) زیاده کردن کردار نیکو را از ایشان
 میطلبند و از بدی خطاهاشان رضا و خوشنودی بدست نمی آورند (زیرا دنیا جای عمل است و آخرت
 دار جزاء، پس آنجا نمیکند بگردانیک بیقراری از تقصیر تو در گذریم و با چون بسبب مصیبت و فراوانی از تو بخند
 ما را خوشنود ما) آیا شما پسران این مردم و پدران و برادران و خویشان ایشان نیستید که از
 رویه ایشان پیروی کرده بر مرکب آنان سوار شده در راهیکه رفته اند قدم بینید؟ پس دلها
 سخت است برای بدست آوردن نصیب بهره خود و غافلست از هدایت و رستگاری

و در غیر سیر خویش (در راه مصیبت نافرمانی) راه می پیماید ، گو یا مقصود (توجیه کالیفانیه) بغیر
ایشان است ! و گو یا هدایت در سنگاری آنان در گرد آوردن (شمع) دنیا است (خبری
تحصیل از او توشه آخرت) !! . *

وَاعْلَمُوا أَنَّ حَاجَّكَ عَلَى الصِّرَاطِ وَمَزَالِي دَحْضِهِ ، وَأَهْلَ وِجِلِ
زَلِيلِي ، وَبَارِئِ أَهْوَالِهِ ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُتَيْشَلِ
النَّفْكَرِ قَلْبُهُ ، وَأَنْصَبِ الْخَوْفَ بَدَنُهُ ، وَأَسْهَرِ الشَّجْدُ غِرَارِ
نَوْمِهِ ، وَأَطْمَأَنَّ الرَّجَاءُ هَوَاجِرِ يَوْمِهِ ، وَظَلَفَ الزُّهْدُ شَهْوَائِيهِ ،
وَأَوْجَفَ الذِّكْرُ بِلِسَانِهِ ، وَقَدَّمَ الْخَوْفَ لِأَمَانِهِ ، وَتَنَكَّبَ الْخَالِجَ
عَنْ وَضِجِ السَّبِيلِ ، وَسَلَكَ أَقْصَدَ الْمَسَالِكِ إِلَى النَّجَى الْمَطْلُوبِ
وَلَمْ يَنْفِلْهُ فَإِلَاتُ الْغُرُورِ ، وَلَمْ نَعَمْ عَلَيْهِ مُشَبِّهَاتُ الْأُمُورِ
ظَافِرًا بِفَرَحَةِ الْبُشْرَى ، وَرَاحَةً النُّعَى ، فِي أَنْعَمِ يَوْمِهِ ، وَأَمِنْ يَوْمِهِ
قَدْ عَمَّرَ مَعْبَرَ الْعَاجِلَةِ حَبِيدًا ، وَقَدَّمَ زَادَ الْأَجَلِ سَعِيدًا ، وَبَادَرَ
مِنْ دَجَلٍ ، وَآكَشَ فِي مَهَلٍ ، وَرَغِبَ فِي طَلَبٍ ، وَذَهَبَ عَنْ هَرَبٍ
وَرَأَقَبَ فِي يَوْمِهِ غَدُهُ ، وَنَظَرَ قَدَمًا أَمَامَهُ ، فَكُنْ بِالْجَنَّةِ ثَوَابًا
وَقَوْلًا ، وَكُنْ بِالنَّارِ عِقَابًا وَوَبَالَ ، وَكُنْ بِاللَّهِ مُنْتِمًا وَنَصِيرًا
وَكَفَى بِالْكِتَابِ حِجْمًا وَخَصِيمًا . *

و بدانید که عبور شما بر صراط (پل دوزخ) است که قدمها از لغزش بر آن لرزان و شخص
 و چار بول و ترس بسیار گردد ، پس ای بنده گان خدا از خدا بترسید مانند ترسیدن خود زنی
 که فکر اندیشه (روز رستخیز) دل او را مشغول ساخته و خوف و ترس (از عذاب الهی) بدنش را
 رنجور نموده و عبادت و بندگی شب خواب اندک او را هم از دستش گرفته و امید (بر رحمت
 پروردگار) او را در وسط روزها (بنگام شدت حرارت و گرمی) تشنه نگذاشته (شب را
 بیدار است در روزاروزه دار) و بی علاقه ای بدینا خواشهای نفس از او باز داشته ، و ذکر خدا
 بزبانش جاری است (همیشه یاد خدا است) و ترس (از مصیبت و نافرمانی) را برای درمان
 بودن (روز رستخیز) مقدم داشته (در دنیا گناهی نموده تا در قیامت عذاب مبتلا گردد) و از
 گفتار و کرداری که او را از راه راست و آشکار باز دارد چشم پوشیده و برای رسیدن براه
 راست روشن (رضای خوشنودی خدا) که مطلوب است در راستم ترین راهها سیر کرده ، و قوی
 خوردن (از دنیا) که بسیار مانع (از رستگاری) است او را (از عبادت و بندگی) باز
 نداشته و شبهات بر او پنهان نیست (در هیچ امری نادان نباشد) مظفر و خرسند است
 بشادی مرده (بهشت) و با سایش و خوشی بسیار در آسوده ترین خوابگاه خود (نبر) و این حق
 روزش (قیامت) از گذرگاه دنیا گذشته و ستوده شده و توشه آخرت را پیش فرستاده
 و خوشبخت گردیده و از ترس (خدا راه حق) شتاب کرد ، و در دنیا که مهلتش دادند (برای
 عبادت و بندگی) سرعت نمود ، و در طلب خوشنودی پروردگار شوق داشت ، و برای
 که بخشن (از عذاب الهی براه حق) رفت ، و در امروز (دنیا) مراقب فردایش (آخرت) بود
 و آنچه که در پیش داشت (حالات قبر و برزخ و قیامت) پیش از رحلت دید ، پس بهشت
 بجهت ثواب و بخشش (برای نیکوکاران) کافی است (کاری کنید که جایگاه همیشه شما آنجا باشد)
 و دوزخ بجهت عذاب و سختی (برای گناه کاران) بس است (کاری کنید که در آنجا قرار نگیرید) و
 کافی است که خداوند (از بندگان) انتقام کشد و (ببیکوکاران) مدد و یاری دهد ، و بهشت
 که قرآن (در روز رستخیز) با نیکو از آن پیروی نموده اند) احتجاج نموده دشمن گردد . *

أُوصِيكُمُ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي أَعَدَّ لِمَا أُنذَرُ ، وَأَخْصِي مَا فَحَّحَ ، وَ
 حَذَرَ كُرْهُدُ وَأَنْفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا ، وَنَفَثَ فِي الْأُذَانِ نَجِيًّا ،
 فَأَصْلَ وَأَرْدَى ، وَوَعَدَ مَنِي ، وَزَيَّنَ سَيِّئَاتِ الْجَرَّامِ ، وَهَوَّنَ
 مُوَيْقَاتِ الْعِظَامِ ، حَتَّى إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَهُ ، وَاسْتَغْلَوَ
 رَهْبَتَهُ ، أَنْكَرَ مَا زَيَّنَ ، وَاسْتَغْظَمَ مَا هَوَّنَ ، وَحَذَرَ مَا أَمَّنَ *

و صفت و سفارش من بشما پرهیزکاری است و ترس از خدا که بوسیله آنچه ترسانده
 (عذاب و سختیهای قیامت) جای عذر باقی نگذاشته و آنچه (قرآن کریم) واضح و آشکار نموده
 حجت تمام کرده است ، و شمار از دشمن (شیطان) ترسانیده (در قرآن کریم ص ۱۶۸)
 وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ یعنی جای پای شیطان
 کام ننهید و از او پروی نکنید ، زیرا او برای شما دشمن آشکار است (نفوذ میکند در سینه پنهانی
 و بصورت خیرخواهی (برای گمراه نمودن) در گوشها سخن میگوید ، پس (پیر خود را) گمراه کرده تباه
 میسازد ، و (ادرا) دغده داده (و بهوسهای بجا) آرزو مند میگرداند ، و بجرمهای بد را (در
 نظر او) آرایش میدهد ، و گناهان بزرگ هلاک کننده را آسان جلوه میدهد تا آنکه بتدریج پیروز
 خویش را فریب داده مانند زمین و گرد و رقید و بند اطاعت خود در آورد (چنانکه زمین و گرد و باران
 مالی است که تاداده نشود و گریسته و نگردد ، پیر و شیطان تا به دست و ترش رفتار نماید دست از او برندارد
 آنگاه) آنچه (از خواستها) که زینت و آرایش داده بود انکار میکند ، و آنچه (گناهانی) که آسان
 دانوده بود بزرگ میگرد ، و از آنچه که (پیران خود را) امین کرده بود میترساند (ابن جنین شاره
 است آنچه خداوند در قرآن کریم ص ۱۸۱ از او حکایت فرموده : وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
 أَنْهَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ ، وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ ، فَلَمَّا
 تَرَائَتِ الْفُتَيَانِ لَكَهَنَ عَلَى عِصِيهِ ، وَقَالَ إِنِّي بَرَحْتُ بَيْنَكُمْ ، إِنِّي آرِي

لَا تَزُولُونَ ، إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ ، وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی الهکاه که شیطان کرد از شرکین
 قریش را برای رفتن بجنگ بنیز اکرم زینت و خوبی آزاد نظر آنها جلوه داد و گفت : امروز از جهت توانائی
 و انبوهی بشکر پنجگوس بر شما غلبه خواهد شد و من فریادرس شما هستم ، پس آنجا که آنان لشکر اسلام را در
 بدر دیده بهم نزدیک شدند ، شیطان بر دو پاشنه پایینی بطور قهقری بازگشته گفت : من از شما بیزارم
 من پسینم فرستگان برای یاری سلیمان بیایند و شما می بینید ، من از خدا میترسم عذاب سخت است

وَمِنْهَا

(فِي صِفَةِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ :)

أَمْ هَذَا الَّذِي أَنشَأْنِي فِي ظُلُمَاتٍ الْأَدْخَامِ وَشُغِفِ الْأَسْنَارِ
 نُطْفَةٍ يَهُامًا ، وَعَلْفَةٍ تُهَامًا ، وَجَنِينًا وَرَاضِعًا ، وَوَلِيدًا وَ
 يَانِعًا ، ثُمَّ خَلَقَنِي فَلَبَّاسًا حَافِظًا ، وَلِسَانًا لَافِظًا ، وَبَصَرًا لَّاحِظًا ،
 لَيْفَهُمْ مُعْتَبِرًا ، وَبَقِصَرٍ مُزْجِرًا ، حَتَّى إِذَا قَامَ أَعْيَدَ اللَّهُ ، وَ
 أَسْوَى مِثَالَهُ ، نَفَرْتُ تَكْبِيرًا ، وَخَطَّ سَادِرًا ، مَا نَحَا فِي عَرَبِ
 هَوَاهُ ، كَادِحًا سَاعِبًا لِدُنْيَاهُ ، فِي لَذَائِ طَرِيْقِهِ ، وَبَدَا لِي أَرِيَهُ
 لَا يَحْتَسِبُ رِزْقَهُ ، وَلَا يَخْشَعُ نَفْسَهُ ، فَمَاتَ فِي فِتْنَةٍ غَيْرًا
 وَعَاشَ فِي هَفْوَةٍ بَهْرًا ، لَمْ يَفِدْ عَوْضًا ، وَلَمْ يَقْضِ مُقَرَّضًا ،
 دَهْمُهُ قَبْحَاتُ الْمَنِيِّ فِي غُبَرِ جَاهِلِيٍّ ، وَسَنَنُ مِرَاحِهِ ، فَظَلَّ سَادِرًا ،
 وَبَاتَ سَاهِرًا ، فِي غَمَرَاتِ الْأَلَامِ ، وَطَوَارِقِ الْأَوْجَاعِ وَالْأَسْقَامِ ،

بَيْنَ أَخٍ شَفِيقٍ ، وَوَالِدٍ شَفِيقٍ ، وَدَاعِيَةٍ بِالْوَيْلِ جَزَعًا ، وَلَادِمَةٍ
 لِلصَّدْرِ قَلْعًا ، وَالْمَرْءِ فِي سَكْرَةٍ مُلْهِيَةٍ ، وَغَمْرَةٍ كَارِثَةٍ ، وَأَنَّةٍ
 مُوجِعَةٍ ، وَجَذْبَةٍ مُكْرِبَةٍ ، وَسَوْفَةٍ مُنْعِبَةٍ ، قُرْأُدِجٍ فِي
 أَكْفَانِهِ مُبْلِسًا ، وَجَذَبٍ مُنْقَادًا سَلَسًا ، ثُمَّ أُلْفَى عَلَى الْأَعْوَادِ ،
 رَجِيعَ وَصَبٍ ، وَنُضُوسَقِمٍ ، تَحْمِلُهُ حَفْدَةُ الْوِلْدَانِ ، وَخَشْدُهُ
 الْإِخْوَانِ إِلَى دَارِ غُرْبَتِهِ ، وَمُنْقَطِعَ زَوْرَتِهِ ، حَتَّى إِذَا انْصَرَفَ
 الْمَشِيعُ ، وَرَجَعَ الْمُنْفِجُ ، أَقْعَدَ فِي خُفْرَتِهِ نَحْيًا لِلْهَنَةِ السُّوَالِ ،
 وَعَشْرَةً الْإِمْنَانِ ، وَأَعْظَمَ مَا هُنَاكَ بَلَبَةً نُزُولِ الْحَجِيمِ ،
 وَنَصْلِيَّةِ الْحَجِيمِ ، وَفُوزَاتِ السَّعْبِ ، وَسَوَارَاتِ الرَّفِيرِ ، لَا
 فَنَرَةً مُرْجِحَةً ، وَلَا دَعَةً مُزْجِحَةً ، وَلَا قُوَّةَ خَاجِرَةٍ ، وَلَا مَوْتَ
 نَاجِرَةٍ ، وَلَا سِنَّةَ مُسْلِبَةٍ ، بَيْنَ أَطْوَارِ الْمُؤَنَاتِ ، وَعَذَابِ
 السَّاعَاتِ ، إِنَّا يَا اللَّهُ غَائِدُونَ *

قسمت از این خطبه در کیفیت آفرینش انسان است (و حالات او را در دنیا
 و قبر شرح داده و مردوم را به برتر گرفتن از کدشتن بندگان یاد آوری آنها را بتوبه ترغیب میفرماید) :
 (شمار از فریب شیطان آگاه ساختم ، اکنون) آیتها را بچگونه ای خلقت انسان یاد آوری
 نمایم که خداوند او را و تار و پودر او را بر جسمها (بچهرهها) و پرده ها که (برای او) مانند خلاف بود بسیار
 (رسمها) اشاره است به رحم و شکر و مشیقه که پرده هست بجهت آن بنمایا میاید (از لطف و رحمتی که شده

و خون بسته گردیده ناقص پس در شکم بچیده شد بعد گوشت شیر خواره و از شیر گرفته تا بسن
 احتلام رسید ، پس در اقلب حفظ کننده (عقل) و زبان گویا و چشم میا بخشید برای اینکه
 بقصد و (از گشتن گمان) عبرت گیرد و از معصیت و نافرمانی خودداری و دوری نماید ، تا
 اینکه بحد کمال رسیده قدر است کرد و کبر و غرور بر او مستولی شده فرار کرد (از خدا و رسول پرور
 ننمود) و گمراه شده (در راه غیر مستقیم قدم نهاده از گفتار و کردار ناپسندیده) بی باک بود ، بطوریکه
 هو او هوس خود را در دلو بزرگ (از چاه ضلالت و گمراهی بیرون) میکشد (مانند کسیکه از بالای
 چاه بوسیله دلو آب بیرون میآورد) برای رسیدن بخوشها و حاجتهای دنیای خود سعی و
 کوشش بسیار دارد ، و با و زنده دارد که ناکامی و بلانی با و رخ نماید و از هیچ گناهی باک
 ندارد ، پس در غفلت و نادانی و ضلالت و گمراهی مُرد بعد از آنکه در لغزش و خطای
 خویش اندک زمانی (در دنیا) زیسته بود و در مقابل نعمتهایی که خداوند با و بخشیده (برای
 آخرت) عوض دسودی نبرد ، و آنچه بر او واجب بود بجا نیآورد ، پس در او افراسرگشی
 و پیردی از هوای نفس و هنگام خوشحالی اندوههای مرگ او را فرا گرفت و با و دمای سخت
 و بیماریهای گوناگون که بخیران آن در شب حیران و سرگردان روز را شب میآید و شب
 تا روز بیدار بود ، در حالیکه بر او غمخوار و پدر و همربان و همسری که از بی صبری و آبی و آبی
 میگفت و دختر یا مادر که از اضطراب و گمراهی بسینه میزد ، در اطراف او بودند و آمد و رفت
 جان کنند که او را بخود مشغول داشت و در غم و اندوه بسیار و ناله در دناک و جان دادن با
 سختی و رفتن از دنیا از روی رنج مبتلا بود ، پس (از مردن) در گنجهای پیچیده میشود در حالت
 نومیدی و (بوی قبر) کشیده در حالیکه فرمانبردار و آرام است (چون کاری از او بر نیاید)
 بعد او را روی تخمه های تابوت میبندند از ناله و مانده و از حال رفته مانند شتر از سفر بازگشته
 و رنجور که از جفت بیماری لاغر گردیده است ، پس از آن فرزندان خدمتکار و برادران گرد
 آمده او را بدوش میکشند (میسازند) تا خانه غربت و یکنی (قبر) جایکه دیگر ملاقات نخواهد شد
 و چون تشییع کننده ها و مصیبت دیده ها (از گورستان) بازگردند او را در قبر میبندند در حالیکه

از دشت و ترس نوال (نگیر و نگر) و لغزش در امتحان هسته سخن میگوید (زیرا از ترس) بلند سخن گفتن توانایی ندارد ، یا آنکه از بول امتحان و نوال با خدار از میگوید که پروردگار مرا بدینا باز گردان تا کار نیکو انجام دهم) و بزرگترین بلیه در آنجا آب گرم نازل شده و وارد کردن بدوزخ و همچنان و شدت صدای آتش است ، در عذاب سستی نیست تا او را راحت دهد و نه آسایشی که رنج را بر طرف سازد و زقوت و طاقی دارد که از آن مانع گردد و نه مرگی که او را (از این سخن) براندازد چشم بر هم زدن و خواب اندکی که اندویش را بزداید ، بین انواع مرگها (در دای سخت) و عذابهای بی دریغی مبتلا است ، ما (از این عذابها) بخدا پناه میبریم (و ربانی از آن گرفتاریها را از او درخواست مینمایم) *

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ الَّذِينَ عَمَرُوا أَعْيُنَهُمْ؟ وَعَلِمُوا أَنْفُسَهُمْ؟ وَأَنْظَرُوا فَلَهُمْ؟ وَسَلَوُا أَنْفُسَهُمْ؟ أَتَمَّهِلُوا طَوِيلًا، وَمُنْجُوا جَبِيلًا، وَحَذَرُوا أَلِيمًا، وَوَعِدُوا جَبِيلًا، أَحْذَرُوا الذُّنُوبَ الْمُورِثَةَ، وَالْعُيُوبَ الْمُخِطَةَ. أُولَى الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ، وَالْعَافِيَةِ وَالْمَتَاعِ، هَلْ مِنْ مَنَاصِ أَوْ خَلَاصٍ أَوْ مَعَادٍ أَوْ مَلَاذٍ أَوْ فِرَارٍ أَوْ تَحَارٍ؟ أَمْ لَا؟ فَإِنَّ تَوَفَّكَوْنَ أَمْ أَنْ تُصَرَّفُونَ أَمْ عَمَّا ذَا نَعْتَرُونَ؟ وَإِنَّمَا خَظُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ذَاكَ الطَّوِيلِ وَالْعَرْضِ قِبْدُ قَدَيْهِ، مُتَعَفِّرًا عَلَى خَلْقِهِ. *
الْآنَ عِبَادَ اللَّهِ وَالْخَيَاتُ مُهْمَلٌ، وَالرُّوحُ مُرْسَلٌ، فِي فِتْنَةِ الْإِشْرَادِ وَرَاحَةِ الْأَجْسَادِ، وَبَاحَةِ الْإِحْشَادِ، وَمَهْلٍ لِلْبَقِيَّةِ، وَأَنْفٍ لِلْمَشِيَّةِ، وَإِنظَارٍ لِلنُّوبَةِ، وَأَنْفِصَاحٍ الْحَوْبَةِ، قَبْلَ الْفَضْلِ وَ

الْمُضَيِّقِ، وَالرَّوْعِ وَالزُّهُوقِ، وَقَبْلَ قُدُومِ الْعَائِبِ الْمُنْظَرِ، وَ
أَخَذَهُ الْعَزِيزُ الْقُدِيرُ . *

وَفِي الْخَبَرِ أَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمَّا نَظَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ
أَشْعَرَتْ لَهَا الْجُلُودُ، وَبَكَتِ الْعَبُودُ، وَرَجَفَتِ الْقُلُوبُ . وَ
مِنَ النَّاسِ مَنْ يُسَمِّي هَذِهِ الْخُطْبَةَ الْفَرَاءَ . *

بندهاگان خدا ، کجا هستند کسانیکه خداوند آنها عمر و زندگی عطا فرمود و نعمت های خود
آنان را تنعم نمود ، و آنچه باید بدانند آنها آموخت بطوریکه فهمیدند ، و آنان مهلت داد
و ایشان در بازی و بیهودگی فرصت را از دست دادند ، و در تندستی و رفاه بودند
(خطاهای خدا را) فراموش کردند ، آنها را مدتی در از مهلت دادند و بایشان احسان و
بنکونی کرده از عذاب در زمان ترسانندشان ، و نعمت های بزرگ و وعده داده شدند (و
آنان از خواب غفلت بیدار گشتند) از گناهای که (ارتخاب آنها) پاک و تبادیسازد و از عیب های که
(خدا را) بفضیلت و خشم میاورد دوری کنید (نارستگار گردید) ای دارندگان دیده های بینا و
گوشت های شنو او تنی درست و کالای دنیا (مال و اولاد) آیا هیچ جای گیر یارانی یا پناه گاه
یا تکیه گاه یا جای فرار و بازگشتی (از عذاب الهی) هست یا نیست ؟ چگونه (از فرمان خدا)
بازگشته کجا بازگردیده بچیز فریفته می شوید ؟ ! بهتر هر یک از شما از زمین باندازه درازی
و پهنای قامت او است بار خوار خاک آلوده (آنجا که زیر خاک پنهان گردد ، پس اینده رنج و
کوشش برای بست آوردن خانه او آبادیها چه سودی دارد) اکنون ای بندهاگان خدا فرصت را
غنیمت شهری تا وقتی که ربهان (مرگ) را هست و گلوی شما را نگرفته و روح در بدن شما نیست
در جانی که موقع هدایت و رستگاری است و بدنهاراحت و اجتماع افرادان و مهلت زندگانی
وارداده و اختیار برقرار و موقع توبه و بازگشت و مجال انجام حاجت و نیازمندی باقی است

پیش از رفتن فرصت و قرار در جای تنگ (قبر) و ترس از نابودی و بیرون شدن جان از بدن در رسیدن غائب نادیده (مرگ) که در انتظار آن میباشند و گرفتار (غلب) خدای غالب و توانا گردیدن . (سید رضی فرماید :)

و خبر دار شده است چون امام علیه السلام این خطبه را بیان فرمود بدنها بلرزه درآمد و شما گریان گردید و دلهای مضطرب و گریان شد . و جماعتی این خطبه را خطبه غرأ (نورانی و جسته) مینامند .

(۱۶۲) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿فِي ذِكْرِ عُمَرُو بْنِ الْعَاصِ﴾

عَجَابُ الْبَنِّ النَّابِغَةِ !! بَرُّعْمُ لَأَهْلِ الثَّامِ أَنْ فِي دُعَابَةٍ ، وَأَنِّي
أَمْرُ لِعُابَةٍ ، أَعَافِصُ وَأُمَارِصُ ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا ، وَطَلَّقَ إِثْمًا .
أَمَّا ، وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ ، إِنَّهُ لَيَقُولُ فَبِكَذِبٍ ، وَبَعْدُ فَبِخُلْفٍ ،
وَيَسَّالُ فَبِخُلْفٍ ، وَيَسَّالُ فَبِخُلْفٍ ، وَبِخُورِ التَّهْدِ ، وَبِطُغْ الْإِلَّ ، فَإِذَا كَانَ
عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ !! مَا لَمْ نَأْخُذْ الشُّوفُ مَا خَدَّهَا ،
فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرَ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَتَمَحَّ الْقَوْمَ سَبْتَهُ . أَمَّا ،
وَاللَّهِ إِنِّي لَمَنْعَنِي مِنَ اللَّيْلِ ذِكْرُ الْمَوْتِ ، وَإِنَّهُ لَمَنْعَهُ مِنْ قَوْلِ
الْحَيِّ نَبِيَّانُ الْآخِرَةِ ، وَإِنَّهُ لَمْ يَبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ لَهُ
أَنْ يُؤْتِيَهُ أَيْتَهُ ، وَبُرْضِخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ وَضِيغَهُ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در باره (گفتار و کردار نادرست) عمرو ابن عباس

(دروغ و سرزنش نداد) *

(مانند آنکه عامل این دأیل که بر حسب ظاهر پدر عمرو نامیده میشد دشمن بر او لحاظ بود عمرو هم با امیرالمؤمنین دشمنی کرده در دروغ بستن با آنحضرت کوشش داشت از آن بزرگوار عیب جوئی مینمود و در صدد بود که بخت و دوستی او را از دلها بیرون نموده آنوجود مقدس را کوچک جلوه دهد ، و از جمله دروغهاییکه با آنجناب بیست و هفتم شام میگفت : چون علی مزاح و شوخی بسیار میکند در اصلاح امور چندان کوششی ندارد ، از این جهت ما او را پیشوای خود قرار ندادیم . امام علیه السلام در اینجا اثبات مینماید که گفتار عمرو نادرست و این سخن

بنتان و دروغ است) *

شگفتا از پسر زانیه (نایقه نام مادر عمرو است و جهت نامیدن او باین لفظ آنست که بزنی دادن شهرت داشت و همه او را میخواستند و عادت عرب آنست که فرزندان را هرگاه مادر می که بخوبی یا بترستی شهرت داشته باشد نسبت میدهند و نایقه کنیز اسیر شده ای بود که بعد از این جده آن تیمی در کنگه او را خرید و چون زانیه بود نتوانست او را نگاه دارد آزادش کرد ، پس ابو اسب ابن عبد المطلب ایستاد و گفت و هشام ابن مغیره و ابوسفیان ابن حرب و عامل این ائیل هر یک نظر را او جمع شده در نتیجه عمر و ثولت گردید و میان این پنج نفر اختلاف شد هر یک ادعا مینمود که عمر و فرزند من است ، ولی چون عامل این ائیل پیش از دیگران بنایقه انصاف میکرد گفت این فرزند از آن عامل است باینکه با ابوسفیان شبیه تر بود ، و خطاب چنین بی پردی) میگوید مردم شام دروغ ، که من هر دی شوخ هستم و بسیار بازگو میگوشتن و شوخی و بازی محارست دارم ، نادرست سخن گفته و باین گفتار گناه کار است ، آنگاه باشید که بدترین گفتار دروغ است و دروغی که بزبان میراند دروغ میگوید و (باهر که) وعده کند خلاف آن رفتار مینماید ، و در پرسش خود بزرگوئی میکند ، و از او که پرسشند (در پاسخ) بخجل میورزد و در عهد و پیمان نا بکاری میکند ، و از خوشیای دوری مینماید ، و چون در میدان جنگ حاضر گردد (برای تشییع فساد و فروختن آتش جنگ) چه بسیار اهر و نهی و زبان بازی میکند مادامیکه شمشیر با بکار نیفتاده اند ، پس آنگاه که شمشیر از غلاف بیرون آمده جنگ شروع گردد بزرگترین جبهه و کید او آنست که عورت خود را بر مردم نشان دهد (در جنگ)

صفین چون عمرو در کارزار با امیر المؤمنین مصادف شد و حضرت بر او تاخت تا او را بقتل رساند ، عمرو
خود را از اسب بزرانداخته پشت ، روی زمین خوابید و در برابر آن بزرگوار پائش را بلند کرده عورتش را
نایان ساخت ، حضرت چشم پوشیده باز گردید ، و بران بی ارطه که یکی از سر لشکریان می نهاد بود
در همان وقت صفین شبیه عمرو را بکار برده از چنگال مرگ زهید ، بعد از آن جمله بفتح القوم سینه
ضرب انش شد برای کسیکه در حوادث و پیش آمد بذلت و خواری تن دهد (بداند بجد اسوگند یاد مرگ
مرا از شوخی و بازی باز بدارد و فراوشی از آخرت عمرو را از گفتار حق مانع نگردد ، او
با معاویه نیت نمود مگر بشرط آنکه عقیقه و بخششی با او دهد و برای دست از دین برداشتن
توافق با امام زمان خود نمودن) رشوه کمی (حکومت چند روزه مصر) با او بخشید . *

(۱۹۴) وَمِنْ حُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، الْأَوَّلُ لَا
شَيْءَ قَبْلَهُ ، وَالْآخِرُ لَا غَايَةَ لَهُ ، لَا تَنفَعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ ،
وَلَا تُنْقِذُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفَةٍ ، وَلَا نَسَا لَهُ الْجَنَّةُ وَالنَّبَعُضُ ،
وَلَا يَحْطِ بِهِ الْأَبْصَارُ وَالْقُلُوبُ . *

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در توحید و ذکر بعضی از صفات حق تعالی) :
گواهی میدهم بخود بی بنزایت بخیر خدا ، یگانه است که شریک ندارد ،
اول است که پیش از او چیزی نبوده (ازلی وابد و هر موجودی است) و آخر است که برای
او حد و انتهائی نیست (ابدی و منتهی ایست) و نه با هیچیک از صفات او
نیرسند (درکنه نمکنند ، زیرا او را صفت زائده بر ذات نیست تا او هم آزاد یافته و صف نماید)
و درهما (عقلم) او را کیفیتی و چگونگی تصدیق نیمایند (زیرا او را کیفیتی نیست تا عقل آرایان

کند) و تجزیه و تبصیر برای او روانیست (زیرا جزء ترکیب شایسته مکان است) و چشمها و دلهما با و احاطه ندارد (زیرا محدود بعدی نیست تا چشم او را بیند و عقل تقصیرش را درک نماید . حضرت در این چند جمله کوتاه جمیع مسائل توحید را بیان فرموده و منتهی درجه فصاحت و بلاغت را بکار برده و این یکی از فضایل بزرگ آن بزرگوار است که دیگران را از آن بهره‌ای نیست) . *

وَمِنْهَا :

فَاتَعَبُوا عِبَادَ اللَّهِ بِالْعِبَرِ الْتَوَافِيعِ ، وَاعْبِرُوا بِالْآيِ الْتَوَافِيعِ ،
وَأَزِدُّوا بِالْتَنْذِرِ الْبَوَالِغِ ، وَانْفَعُوا بِاللِّكْرِ وَالْمَوَافِيعِ ، تَكُنْ
قَدْ عَلِقْتُكُمْ خَالِبُ الْيَسْبَةِ ، وَانْقَطَعَتْ مِنْكُمْ عَلَائِقُ الْأُمْنِيَةِ ،
وَدَهَمَتْكُمْ مُفْظِطَاتُ الْأُمُورِ ، وَالْيَسَاقَةُ إِلَى الْوُرْدِ الْمَوْرُودِ ،
وَكُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ : سَائِقٌ يَقُوها إِلَى تَحْشَرِهَا ،
وَشَهِيدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا . *

قسمی از این خطبه (در پند دادن مردم است) :

بندگان خدا از موعظه های سودمند پند پذیرید و از علامتهای درخشانده و آشکار
(آیات قرآن که خیر و شر و پیش آمدی که بر اثر نصیحت و نافرمانی برانم ساقطه و در شده بیان کرده) عبرت
گیرید ، و از انداز (از عذاب الهی) که (در قرآن و سنت) وارد شده (از گناه) دوری کنید
و از یاد آوری و پند ها (ی پند و بندگان) بهره مند گردید ، گویا چنگالهای مرگ (مانند چنگال
درندگان) بشما درآویخته است (اقبل شازدیکست) و علاقه و دلبستگی باز و از شما جدا
گردیده ، و کارهای سخت رسواکننده (جان داد و بابت حق از این عالم بیرون شدن و در قبر که جایگاه

وشت در سست گشتی نمودن و مانند اینها) و سوق دادن بجائی (نیات) که وارد شدن فی است (همه)
 مخالف آنچه دارد خواهند گشت) شمارا گرفته است، و (در اینراه) با هر کسی یک راننده
 و یک گواهی دهنده ای است : راننده ای (مرکب) که او را بمحضر میراند، و گواهی دهنده ای
 (عضد و جراح) که بگردار (بک دبد) او گواهی میدهد . *

﴿ وَمِنْهَا ﴾

﴿ فِي صِفَةِ الْجَنَّةِ ﴾ :

دَرَجَاتٍ مُنْفَصِلَاتٌ ، وَمَنَازِلُ مُتَفَاوِتَاتٌ ، لَا يَنْقَطِعُ
 نَعِيمُهَا ، وَلَا يَطْعَنُ فِيْهَا ، وَلَا يَهْرُمُ خَالِدُهَا ، وَلَا يَأْسُ
 سَاكِنُهَا . *

قسمتی از این ^{ظریف} در وصف بهشت است :

بهشت دارای درجه و پایه مانی است که بر یکدیگر برتری دارد و دارای منزلها می است
 که از هم امتیاز دارد (بهجت آنکه مراتب معرفت و کمال اهل ایمان از یکدیگر تفاوت دارد، پس
 کس بر حسب کردار و اخلاص خود در دنیا درجه و منزل را در آنجا دریابد، چنانکه در قرآن کریم (۶) و (۱۳)
 میفرماید : **وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّنْهَا عَمَلُوا وَمَا يَرْجُوا وَمَا يَكْفُلُ عَنَّا يَعْمَلُونَ**
 یعنی برای هر یک از مردم باز اگر در شان پایه مانی است و پروردگار تراز آنچه که بجای آوردند بخیر نیست
 آسایش و خوشی در آن زایل نمیکرد (چنانکه در قرآن کریم (۱۳) و (۱۵) میفرماید : **مَثَلُ الْجَنَّةِ**
الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيْهَا أَنْهَارٌ أَمْثَلُهَا نَارُهَا دَافِقَةٌ تَلْهُوْهَا ، ذَلِكَ عُقْبَى
الَّذِينَ اتَّقَوْا ، وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ یعنی صفت بگونگی بهشتی که بر هر یک کاران وعده
 داده شده آنستکه زیر آن جویها جاری است، میوه آن همیشه باقی و برقرار و سایه آن همیشه گسترده است
 و آنجا عقیق بجاگاه بر زمین کاران است و عاقبت کفار آتش دوزخ باشد) مقیم در آن کوچ نمیکند و از آنجا

بیردن نخواهد شد (چنانکه در قرآن کریم ص ۵۷) میفرماید: **يَوْمَ تَوَدَّى الْمَوْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَسْمِي نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَمَامِهِمْ نُورُهُمْ كَمَا كَانُوا فِي الْحَيَاةِ نَجْوَىٰ مِّنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا** ، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی روزی را میبینی که نورایان مردان و زنان که ایمان آورده اند در پیش رو و جانب است آنها میروند « این برای آن است که نامه اعمال آنان از پیش رو و پشت راستشان میروند بخلاف کفار و منافقین که نامه اعمالشان از پشت سر و طرف چپشان داده میشود » و فرشتگان با آنها میگویند مرده باد شارا امروزی که در دوستیهای که در زیر آینهها جاری است وارد میشود و در آنها جا بدوستید و این برای آن است که برای بزرگی است (و جاوید در آن پیر نمیشود و ساکن در آن فقیر نمیشود) زیرا پیری و فقر مستلزم رنج و ناتوانی است و این دور بشت نیست ، چنانکه در قرآن کریم ص ۳۵) میفرماید: **وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ** (۳۵) **الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُنَاقِمَةِ مِن فَضْلِهِ لَنَمَسَّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا لَمَسْنَا فِيهَا الْغُوبُ** یعنی کسی که داخل بشت میشوند میگویند سپاس خدای را منزه است که مرگ داده و از دود و دگر گردانید ، پروردگار ما ، آمرزنده گنایکاران و جزا دهنده سپاسگزاران است خداوندی که از فضل و بخشش خود ، ما را بجایگاه همیشگی جای داد که در آنجا رنج و ناتوانی مبار و میآورد

(۸۵) **وَمِنْ حُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:**

قَدْ عَلِمَ السَّارُّ ، وَخَبَرَ الزَّمَانُ ، لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ ، وَالنَّبَاةُ بِكُلِّ شَيْءٍ ، وَالْفَوْهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ ، فَلَبَّحِلِ الْعَالَمُ مِنْكَ فِي أَيَّامٍ مَّهْلِكٍ قَبْلَ إِذْ هَاقَ أَجَلُهُ ، وَفِي فُرَاقٍ قَبْلَ آوَانِ شُغْلِهِ ، وَفِي مُتَنَفِّهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ ، وَلَهُتَهْدُ لِنَفْسِهِ وَقَدَمِهِ ، وَلَبَّحَرُودٌ مِنْ دَارِ طُعْنِهِ لِدَارِ إِقَامَتِهِ ، فَاللَّهُ اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ ،

وَأَسْأَلُكُمْ مِنْ خُفُوفِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عِبَتًا،
وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى، وَلَمْ يَدَعْكُمْ فِي جِهَالَةٍ وَلَا عَمَى، نَدَاتِي
أَتَارِكُكُمْ، وَعَلِمَ أَعْمَالَكُمْ، وَكَتَبَ أَسْمَاءَكُمْ، وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ
نُبِيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ، وَعَمَّرَكُمْ نِبْتَهُ أَنْمَانًا، حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَ
لَكُمْ فِيهَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ، وَأَهْلَى إِلَيْكُمْ
عَلَى لِسَانِهِ فَحَابَّبُوا مِنَ الْأَعْمَالِ وَمَكَارِهِ، وَتَوَاهَبُوا وَأَوَامِرُ
فَأَلْفَى إِلَيْكُمْ الْمَعْذَرَةَ، وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحِجَّةَ، وَفَدَّمَ إِلَيْكُمْ
بِالْوَعِيدِ، وَأَنْذَرَ كِبَارَ يَدِي عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاسْتَذَرِكُوا
بِقِبْطَةِ أَيَّامِكُمْ، وَأَصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّهَا قَبِيلٌ فِي كَثَرِ الْأَيَّامِ
الَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْغَفْلَةُ، وَالشَّغْلُ عَنِ الْمَوْعِظَةِ، وَلَا
تُرْخِصُوا أَنْفُسَكُمْ فَنَدَبَ بِكُمْ الرُّخْصَ مَذَاهِبَ الظَّلَمَةِ،
وَلَا تُدَايِئُوا قَبِيحَكُمْ إِلَّا دُهَانٌ عَلَى الْمَصِيبَةِ . ❊

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در بیان بعضی از صفات خدای و پند دادن
به مردم در غیبت آن عبادت و بندگی) : ❊

خداوند متعال و انانیتهاست و آگاه از اندیشه های مردم است (در بیان) بهر چیز احاطه دارد
(یعنی و جزئی از اشیا تسلط دارد) و بهر چیز غلبه و توانائی دارد ، پس باید عمل کننده از شما
بجمله هر دوازده (عشتمین) خدا و رسول را بدست آورد (در روز قیامت) دارد و همیشه

از آنکه مرگ بزودی اورا در یابد و در وقتی که فرصت بدست اوست پیش از آنکه (برای)
دشت قبر و قیامت) دُچار گردد ، و در زمانیکه راه نفس کشیدن او باز است پیش از
آنکه بند آید (بمیرد) و باید برای آسایش خود و استواری قدمش کاریکو انجام دهد (زبان)
خدا در سوره را ببرد تا روز رستخیز آسوده بوده پایش بر صراط نلغزد) و باید از سرای کوچ کردن خود
(دنیا) برای جایگاه همیشه (آخرت) توشه بردارد (که توشه تجار اجز از این سرانبرند) بندگان
خدا از خدا ترسید در آنچه در کتاب خود (قرآن) محافظت و رعایت آنرا بشمار فرموده
(در قرآن تذکر و تامل کنید) و در آنچه از حقوق خویش نزد شما و ولیده و امانت نهاده (از او اموال و
نواهی او بپروی ننمایند) زیرا خداوند سبحان شمارا بیوده نیافریده و نهمل و بیخوار را بنگرده و شما را
در نادانی و کوری (گمراهی) و انگذاشته است ، اعمال شمار معلوم نموده (راه خیر و
شر و طاعت و معصیت را بشانان داده) و بگردار (بنگ و بد و کوچک و بزرگ و نهان آشکار)
شما داناست و مدت عمر و زندگی شمار امیتن کرده ، و بر شما کتاب (قرآن کریم) خود را
برهان بر هر چیزی فرستاده است (او امر و نواهی خویش را در آن بیان فرموده) و روزگاری
پسینبرش را در میان شما زنده نگاها داشته تا آنکه دین خود را با آنچه در کتاب خویش فرو فرستاده
برای پسینبر و شما کامل ساخت ، دینی که نور و پسند اوست (اکمل ایدین است) و بزبان
آنحضرت آنچه دوست داشت از اعمال نیکو و آنچه کراهت داشت از کردار زشت و نواهی
او امر خود را بشما ابلاغ نمود ، و جای عذر برای شما باقی نگذاشت و حجت را بر شما تمام کرد ،
و شمار از عذاب تهدید نمود ، پیش از آنکه قیامت برپا شود ، و ترسانید پیش از رسیدن
عذاب سخت ، پس (از خواب غفلت بیدار شوید ، و) بقیة عمر خود را دریابید (بطلب رضا)
خدا شنول گردید) و در روزهای باقیانده از عمر شکیبایی پیش گیرید (از معصیت و نافرمانی
خود بازدارید) زیرا این روزهای باقیانده (که ممکن است بتدارک از دست رفته تا صرف شود)
کم است در مقابل روزهای بسیاری که از شما در غفلت و روگردانیدن از موعظه و پند میباشند
و نفسهای (کثیر) خود را فرصت ندهید (معصیت آسان نپندارید) که این فرصتها شمارا

براهبهایی ستمکاران میبرد (از رفتار آنها بیروی خواهند نمود) و (در هیچ امری) سهل انگار نباشید که سهل انگاری نگاه شمار بر مصیبت در آورد .

عِبَادَ اللَّهِ ، إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ ، وَإِنَّ
أَعْتَمَهُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ ، وَالْمَغْبُونُ مَنْ غَبِنَ نَفْسَهُ ، وَ
الْمَغْبُوطُ مَنْ سَلَّ لَهُ دِينُهُ ، وَالسَّجِدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ ، وَالشَّقِيقُ
مَنْ أَخَذَ عَطَاؤَهُ وَعَزُّوهُ . وَأَعْلَمُوا أَنَّ بَيْتَ الرَّبِّ بِلَا شِرْكَ ، وَ
بِحَالَةِ أَهْلِ الْهُدَى مَنَاسَةُ لِلْإِيمَانِ ، وَخَضِرَةُ لِلشَّيْطَانِ . *
جَانِبُوا آلَ كَذِبٍ فَإِنَّهُ جُنَابٌ لِلْإِيمَانِ ، الصَّادِقُ عَلَى شَفَا
مَبَاجَةٍ وَكَرَامَةٍ ، وَالْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاهُ وَمَهَانَةٍ . وَلَا
تَحَاسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ
الْحَطَبَ ، وَلَا تَبَاغَضُوا فَإِنَّهَا تَحَالِفُ . وَأَعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ
يُنْهَى الْعَفْلَ ، وَيُنْبِي الذِّكْرَ ، فَالْكُنُ بُوَ الْأَمَلِ فَإِنَّهُ
غُرُورٌ ، وَصَاحِبُهُ مَفْرُورٌ . *

بندها خدا ، پندونده ترین مردم بخود کسی است که پروردگارش را بیشتر طاعت کند
بندهای (زیرا مقصود پندونده نفع رساندن دیگری است و بزرگترین نفعها بدست آوردن مسأله
بیشتر است و تحصیل آن مستلزم طاعت و فرمانبرداری از حق تعالی ، پس هر کس پروردگارش را بیشتر
عبادت و بندگی نماید بیشتر سعادت بدست آورد و کسی که بیشتر عداوت بدست آورد بیشتر آزار بدست

و بندهگان خود بپند داده است) و فریب دهنده ترین مردم خود را کسی است که بیشتر از آنها پروردگار را
 را معصیت و نافرمانی کند (زیرا مقصود هر فریب دهنده ای زیان رساندن بدیگری است و بزرگترین
 زیان بابت آوردن بچارگی بیشگی است و بافتن آن سستار معصیت و نافرمانداری است ، پس
 هر کس پروردگار را از دیگران بیشتر معصیت کند ، بیشتر بچارگی بدست آورده و کسیرا که بیشتر بچارگی فرا
 گیرد ، بیشتر از فریب دهندهگان خود را فریب داده است) و فریب خورده کسی است که زیان بخود
 روا دارد (خود را هلاک و تبا نهوده کاری کند که تسوج غائب الهی گردد) و غر سبند و خوشحال
 کسی است که دین او بسلامت باشد (بروقی احکام الهیه رفتار کند تا دیگران باو غبطه برده مقام او را آرزو
 کنند) و خوشبخت کسی است که از دیگران پند گیرد (و راه نیکوکاران قدم نهاده از کردار زشت
 بدکاران دوری نماید) و بدبخت کسی است که از خواہش نفس نادرستیهای خویش فریب خورد
 (از هوای نفس پیروی کرده از خطر آن غافل گردد) و بداند اندک ریاء و خود نمائی (و عبادت و
 بندگی) شرک است (زیرا هر که در عبادت خدا غیر می را در نظر گیرد ، البته او را شرک خدا دانسته)
 و تنیشنی با هوای پرستان (معصیت کاران) باعث فراموشی ایمان و حضور شیطان است
 (زیرا بر اثر غفلت از ذکر خدا و یاد آخرت نور ایمان از دل گناهکاران بیرون می رود و شیطان برای ضلال
 و گمراهی در مجالستان حاضر می شود ، و نیز مودت پیغمبر اکرم : « اَلَمْ نَعْلَمْ بِذِهِ خَسِيسٌ وَ قَسِيْرٌ »
 یعنی نزد پروردگار آئین دوستی همنشین خود میباشد « نشت و برخاست با هوای پرستان دشمن
 تاثیر خواهد نمود) از دروغ دوری کنید که آن از ایمان دور است (زیرا ایمان جمع فضائی است
 که از جمله آثار استی است و دروغ از جمله زنا و ابل و صفات ناپسندیده میباشد ، و با شجاعت بیان آن
 با ایمان تباین و جدائی است) راستگو مشرف بخت و رفائی (از غلبه) و درستکاری
 است ، و دروغگو بر جای بلندی است که نزدیک با فقدان درگودال هلاکت و ذلت
 و خواری است ، و بر یکدیگر حقد نبرید (زوال مقام دیگری را آرزو ننمایید) زیرا حاصل این
 را میخورد (مضطرب و نابور نیاید) چنانکه آتش هیزم را میخورد (سوزانده خاکستر میکند) و با همدیگر
 دشمنی کنید ، زیرا دشمنی باعث (قطع رحم و) زوال هر خیر و برکتی است (مانند تیغ که نور از
 سوزانل میگرداند) و بدانید که آرزو موجب بخل و استیفاء انداختن عقل و فراموشی از ذکر خدا

میکرد ، پس (باید دمک و بول و دشت روز رستیز) آرزو را دروغ انگارید ، زیرا آرزو
 فزید و نهاده است (بجزیکه حقیقی ندارد) و آرزو مند فزید خورده است . *

(۵۶) * + ﴿ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾ * +

عِبَادَ اللَّهِ ، إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيَّ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى
 نَفْسِهِ ، فَاسْتَشَرَّ الْحَزْنَ ، وَتَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ ، فَفَرَمَ مَصْبَاحَ الْهُدَى
 فِي قَلْبِهِ ، وَأَعَدَّ الْفَرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ ، فَفَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ
 الْبَعْدَ ، وَهَوَّنَ الشَّدِيدَ ، نَظَرَ فَأَبْصَرَ ، وَذَكَرَ فَاسْتَشْكَرَ ،
 وَأَزْتَوَى مِنْ عَذَابٍ فُرِئَ سَهْلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا ، وَ
 سَلَكَ سَبِيلًا جَدًّا ، قَدْ خَلَعَ سَرَائِلَ الشَّهَوَاتِ ، وَتَخَلَّى
 مِنَ الطُّمُومِ الْأَهْمَاءِ وَاحِدًا الْفَرْدَ بِهِ ، فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَصَى
 وَمُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى ، وَصَارَ مِنْ مَفَانِجِ أَبْوَابِ الْهُدَى ، وَ
 مَخَالِقِ أَبْوَابِ الرَّدَى ، قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ ، وَسَلَكَ سَبِيلَهُ ،
 وَعَرَفَ مَنَارَهُ ، وَطَعَّ غِمَارَهُ ، وَاسْتَمْسَكَ مِنَ الْغُرَى بِأَوْقُفِهَا ،
 وَمِنْ الْجِبَالِ بِأَمْنِهَا ، فَهُوَ مِنَ الْبَقِيَّةِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ ،
 قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُجَّانًا فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ
 عَلَيْهِ ، وَنَصَبَ كُلَّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ ، مَصْبَاحَ ظُلُمَاتٍ ، كَشَافُ

عَشَوَاتٍ ، مِفْتَاحُ مَهْمَاتٍ ، دَفَاعُ مُعْضَلَاتٍ ، دَلِيلُ فَلَواتٍ ،
 يَقُولُ فِيهِمْ ، وَبَسَّكَتُ فَبَسُّكُمْ ، قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ ،
 فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ ، وَأَوْنَادِ أَرْضِهِ ، قَدْ أَلَزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ
 فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ ، يَصِفُ الْحَقَّ وَيَجْعَلُ بِهِ ،
 لَا يَدْعُ لِلْغَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّتْهَا ، وَلَا مِظَنَّةً إِلَّا قَصَدَهَا ، قَدْ أَمَكَّنَ
 الْكِتَابَ مِنْ تِلَامِيهِ ، فَهُوَ فَائِذُهُ وَإِمَامُهُ ، يَحُلُّ حَيْثُ جَلَّ ثَقَلُهُ ،
 وَيَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنَزِلُهُ . *

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است (که در آن صفات کسیکه خداوند او را بسیار دوست دارد و شخصی که او را دشمن دارد بیان و مردم را بتائست و پیروی آنکه «عَلَیْهِمُ السَّلَام» تزیین نموده) بندگان خدا، و مستحقین بندگی آن نزد خدا (که نظر رحمت حق تعالی شامل او است) بنده ای است که خداوند او را بر تسلط بنفس خویش ملکت و یاری کرده است (عقل او را تقویت نموده تا از شهوات و خواهشهای نفس پیروی ننماید) پس (آن بنده) خزن و اندوخته را شمار خود قرار داد (برای تحمیل رضا و خوشنودی حق اندیشه نمود تا موجبات آرزایست آورد) و خوف و ترس (از عذاب الهی) را بر وی غلبه بخشید (و بهیچگاه برخلاف دستور خدا و رسول رفتار ننموده) پس چراغ هدایت (علوم و معارف الهی) در وی روشن شد، و (با آن) از تاریکی نادانی و گمراهی رهایی یافته براه راست قدم نهاد، و سفره (ضیافت را برای روزیکه بآن وارد میشود آماده ساخت) عبادت و بندگی نمود که پس از مرگ تنی دست نباشد) و دود را بر خود نزدیک کرد (مرگ را که بخیران دور می پندارند پیش روی خویش قرار داد و هرگز از آن غافل نبود و باکی نداشت که مرگ او را در بستر بیماری در یابد، یا او بر مرگ وارد شده در راه خدا کشته گردد) و سختی (مرگ) بر او سهل و راحت

روز رستخیز را (بسیل نوزده طاعت و بندگی) آسان گردانید (و در خلقت آسمان و زمین و آنچه
 در آن است) فکر اندیشه نمود ، پس میناشد (مبدء و معاد ، چنانکه در قرآن کریم (۴۱) تا (۵۳)
 میفرماید : سَتَجِدُنَهُمْ فِي الْأَقْصَىٰ وَفِي أُنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبْتَلِثَ لَهُمْ أَنَّهُ أَتَاهُمُ بَنِي
 زود باشد که مردم بنمایانیم آیات و نشانه های خود را در اطراف جهان در نفوس و در نشان تا آنکه برای آنها
 آشکار گردد که خدای برحق اوست) دیاد از خدا کرد ، پس اعمال نیکو را (که نوزده آخرت است) پیا
 گردانید (هیچ چیز او را از ذکر خدا باز نداشت ، چنانکه در قرآن کریم (۳۴) تا (۳۷) میفرماید : وَجَاءَ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُجَادُّهُ وَلَا يَجْعَلُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ یعنی مردانی خداوند را تسبیح مینامید که بازگشتی در غیر
 و فروشن آسمان را از ذکر خدا باز نداشت) و از آب پاکیزه و گوارانی که راههای ورود بر آن برای
 او آسان شده بود سیراب شد (از علوم و معارف الهی بهره مند گردید و برای استفاده از آن سرگردان
 نماند ، بلکه آنچه بر او افاضه میشد باسانی قبول می نمود ، بخلاف تشنه ای که بر سر نه های بزرگ دسترسی
 آب ندارد ، راه بجهت تا باب دسترسی یافته باشد) پس در اولین باری که آتش میسر آب
 گردید (بعد از سیراب شدن از آب منوی تشنه نشود که باز آبش میدن باز ماند گردد ، چون شتری
 که پس از تشنگی آب برسد بسیار آتش میبرد و سیراب می گردد و چون آب دیگری رسید میل آن ندارد
 یعنی پس از کسب علوم و معارف الهی چهل نمادانی برای او نیست که تحصیل دانشی محتاج باشد) و در
 راه راست و هموار رفت (براه پر هیز کاران که اطاعت و بهر دی است پانهاد) جامه های
 شهباز و خواشهای نفس از تن بیرون کرده (بدینا و آنچه در آنست ثلثت) و از همه منظور نما
 خود را تنی نموده و منظوری ندارد و مگر یکی (که تحصیل نماید و خوشنودی خداست) پس (تصفیاء بعلوم
 معرفت الهی شده) از کوری (چهل نمادانی) و از شرکت و معاشرت با نهوا پرستان راهمانی یافت
 و خود از کلبه های دنیای بهریت و رستگاری و قفایهای دنیای هلاکت گردید (راههای
 دیگران شده و از گمراه کنان جاگیری کرد) راه خود را دیده و در آن رفقه و علامت و نشانه (بهت
 و رستگاری) خویش را شناخته و آنچه که در آن فرو رفقه (نخیه ها داند و بهما را) از خود دور کرده و
 بگمگشته ترین حلقه ها و بندها و استوارترین ریسمانها (قرآن کریم و قدرت سینه المصلین) چنگ زده

(در راه نجات و رستگاری یافته) پس یقین او (بحق) مانند یقین بنور و روشنی آفتاب است
 (هیچ شک و تردیدی در او راه نیابد، و چون از علوم حق و معارف الهیه بهره مند گردیده و راههای مردم
 شده) منفس خود را برای خدا قرار داده در بزرگترین کارها از هر جهت (که هر چه از او خواسته
 شود انجام دهد و هر چه از او پرسیده شود پاسخ گوید) و هر فرعی را بسوی اصل آن بازگرداند (حکم
 آرا از روی استنباط و اجتهاد صحیح بدست آورد) او است چراغ تاریکیها و آشکار کننده امور
 مستبهم که هویدایست و کلید بهمت (آموزنده احکام) و دفع کننده مشکلات (بهنی
 دانی خود از سائل رفع احوال مینماید) و راههای بیابانهای پنهان در (سائل غفیه) مینماید،
 میگوید و (مطلب) میفهمد (زانکه بر نادانی و شکست بفریاد) و خاموشی میگزیند که (از لغزش
 گفتار و فتوای بناتق) سالم ماند (زانکه خاموشی او از روی نادانی باشد، خلاصه سخن گفتن و خاموشی را
 در آنچه مقتضی است بکار آرد، پس پیوسته سخن گوید و بیجست خاموش نشیند) کردار خود را برای خدا
 (از شرک و ریا و خودفانی) پاک گردانیده و حقیقتی هم او را برای خود اختیار کرده (انواع
 فیوضات و کمالات را با دعا فرموده) پس (با این صفات) او از جمله کائناتهای بین و اوتامدین است
 (که دیگران از کان وجود و جواهر نفیسه علم و حکمت اخذ مینمایند و انتظام امر دین و آسایش اهل زمین برکت و
 او باقی و برقرار است) عدالت (راستی و درستی) را ملازم خود قرار داده (و از آن دوری نموده و
 هیچگاه در هیچ امر راه افراط یعنی تجاوز از حد و راه تفریط یعنی تقصیر و تأخیر در حق را پیش نگرفته) پس ازل مرصه
 عدالت او آنستکه هوا و خواستهش نفس را از خود دور کرده (زیرا خدا برای تکمیل قوه علمیه باید از
 خواهشهای نفس بیروی نموده از خود و خدا بیرون نرود) حق را بیان میکند (مردم را بکار نیکو امر نمود
 و از کار بد باز میدارد) و خود بر طبق آن رفتار مینماید (زیرا کسیکه رفتارش موافق گفتار نباشد بنادر
 تأثیری ندارد و نمود تو چو دهنش خداوند متعال میباشد، چنانکه در قرآن کریم (۱) (۲) فرموده:
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳) کبر مَفْئَا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا
 مَا لَا تَفْعَلُونَ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید چرا میگویند چیزی را که بجا نیآورید، بزرگتر غیب
 و دشمنی نزد خدا «یعنی دوری از رحمت او» آنستکه بگویند چیزی را که طبق آن رفتار نکنید) نهایت

هیچ خیر دنیوی را ترک نکرده مگر آنکه آهنگ آن نموده و گمان هیچ خوبی را را نمانوده مگر آنکه از آن قصد کرده (سی و کوشش او آنست که در همه راههای خیر دنیوی قدم نهد تا منتی در جز سنگاری با دست آورد هر چند بوسیده گمان باشد) و عثمان خود را بکتاب (قرآن کریم) سپرده، پس کتاب خدا جلودار و پیوای او است، فرود میآید هر جا که بار قرآن فرود آمده و جایگیرد و هر جا که جایگاه آنست (در مسافت بسوی خدا از قرآن مفارقت و جدائی نموده و دستور و احکامش را همه پیروی کرده است) *

وَأَخْرَجَ تَمَثَّلِي عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ ، فَأَقْبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَالٍ ، وَ
أَضَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكَاً مِنْ جَبَائِلِ غُرُورٍ ،
وَقَوْلٍ زُورٍ ، قَدْ حَلَّ الْكِتَابَ عَلَى آذَانِهِ ، وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَى
أَهْوَائِهِ ، بُؤِ مِنْ النَّاسِ مِنَ الْعَظَائِرِ ، وَهُوَ كَبِيرُ الْجَرَائِرِ ،
يَقُولُ : أَفُفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ رَفِهَا وَفَع ، وَبَقُولُ : أَعَزَّلُ
الْيَدَعَ وَبَيْنَهَا أَضْطَجَعَ ، فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ ، وَالْقَلْبُ
قَلْبُ حَيَوَانٍ ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَبَلَّعَهُ ، وَلَا بَابَ الْحَيِ
فَبَصَدَّ عَنْهُ ، فَذَلِكَ مَيْتُ الْأَحْبَاءِ ، فَأَيْنَ نَذْهَبُونَ ؟ وَأَنَّى
تُوفَكُونَ ؟ وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ ! وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ ! وَالْمَنَارُ
مَنْصُوبَةٌ ! فَأَيْنَ بِنَاهُ يَكُ ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عَمْرَةٌ
نَبِيِّكُمْ ؟ ! وَهُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ ، وَأَعْلَامُ الدِّينِ ، وَالْإِنَّةُ الصِّدْقِ
فَأَنزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ ، وَرَدُّوهُمْ وَرُودَ لِهَيْمِ الْعَطَاشِ .

أَهْمَا النَّاسُ خُدُوعًا عَنْ خَاتِرِ النَّبِيِّ بْنِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ) : « إِنَّا نَمُوتُ مِنْ مَوَاتٍ مِنَّا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ ، وَبَيُّلَى مِنْ بَيِّلَى
مِنَّا وَلَيْسَ بِبَالٍ » فَلَا تَقُولُوا إِنَّمَا لَا تَعْرِفُونَ ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَيِّ فِيهَا
تُنْكِرُونَ ، وَأَعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ ، وَأَنَا هُوَ ، أَلَمْ أَعْمَلْ
فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ ، وَأَتْرَكُ فِيكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ ، وَرَكَنْتُ
فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ ، وَوَفَّقْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ
وَأَلْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي ، وَفَرَّسْتُكُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَ
فِعْلِي ، وَأَرَبْتُكُمْ كَرَامَةَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي ، فَلَا تَسْجَلُوا الرَّأْيَ
فِيهَا لَا يَدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ ، وَلَا يَنْخَلُجُ إِلَيْهِ الْفِكْرُ . *

و بنده دیگری (را که خداوند دشمن دارد کسی است که) خود را عالم و دانشمند نامیده در صورتی
که نادان است ، پس از نادانان نادانها و از گمراهان گمراهها فرار گرفته (در گفتار و کردارش
از آنها پیردی نموده) و دواهایی از درسیمانهای فریب و گفتار دروغ برای مردم گسترده (آنها را
بگفتار و کردار نادرست خود فریب میدهد تا مجذوب او گردند ، چنانکه صیاد صید را فریب میدهد تا در دام
افتد) کتاب (قرآن کریم) را بر اندیشه های خود حمل نموده (تفسیر کرده) و (کسیکه قرآن را برای
خود تفسیر نماید) حق را بطریق خواهشهای خویش قرار داده ، مردم را از خطرهای بزرگ این میگرداند
و گمان بزرگ را (در نظر آنان) آسان مینماید (در بیاورد و خود نمائی) میگوید از شبهات (بر عقلی
که شکوک و مشتبهاست) خود داری میکنم و حال آنکه و آنها افتاده است (حاکم بکند و چون بخاک
شرع و موارد آن نادان است بر حکم مشبه در نظر او درست مینماید) و میگوید از بدعتها (احکام برخلاف

قوانین شرع) کناره میگیرم و حال آنکه در میان آنها خوابیده است (هر کلمه که میگوید دعوت است)
 پس صورت او صورت آدمی و دل و دل حیوان است ، باب هدایت در راه راست باقیست
 تا (در آن قدم نهاده) پیروی نماید و باب کوری و گمراهی را شناخته تا از آن دوری گیرند ،
 پس او مرده ای است در میان زنده ها (زیرا مقصود از حیات ، بدست آوردن فضائی است که موجب
 سعادت گردد و چون جاهل ، اذن فضائل بے بهره است برده ماند ، بلکه در حقیقت مرده است) پس
 (از آنکه راه حق و باطل را دانستید و تشخیصی که خداوند دوست یا دشمن میدارد شناختید) کجا میروید (و
 در کدام راه سیر میکنید که سزاوارتر باشد) و چگونه شمارا (از راه هدایت و درشتکاری) بر میگردداند
 (یا در چه وقت و از کجا شمارا از راه راست منحرف نمایند) و حال آنکه پرچمها (ی حق) برپا است و
 نشانها (ی راستی) آشکار و بویید او منار (هدایت و درشتکاری) نصب شده است ، پس کجا شمارا
 بچرخان و سرگردان کرده اند ، بلکه چگونه چرخان و سرگردان بستید (که مصلحت بقیم در راه راست را
 نمی بینید) و حال آنکه عمرت پیغمبر شما (انذار) در میان شماست و آنها پیشوایانی هستند که
 مردم را براه حق میکشند (چنانکه شخص مبارک شما را بدست گرفته براه میرود) و زبانهای راستگو
 میباشند (کنارشان راست و درست است که احتمال خلاف در آن داده نمیشود و آنچه به پیغمبر
 اكرم وحی شده برای مردم ترجمه و تفسیر نموده اند تا بحقائق آشنا نمایند) پس آنها را به نیکوترین منزله
 قرآن فرود آورید (محبت و دوستی آنان در دلهای خود جای میدهد ، زیرا دل در میان منزلهای قرآن
 « که عبارت است از منزل در مقام تصور و منزل در زبان بوسیله خواندن و منزل در کتب » بهترین
 منزل است) و (چون ایشان سرچشمه علوم و معارف هستند) بوسیله آنان بشناسید (و از علم و
 دانششان بهره مند گردید) مانند ورود و شتاب شترهای بسیار تشنه (بر سر آب) . *
 مردم این روایت را از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم فراموش کنید (در هیچ و
 بزرگواری عمرت خود فرموده : در ظاهر) مرده است آنکه از ما میمیرد و حال آنکه مرده (بعد از
 مرگ) « که برای این خلائق حتی برای پیغمبر و عمرت و حتی است » بادن شالی ، بلکه بادن اسلامی
 در این عالم زنده ماند و مانند زمان حیات سینه و می شنود و سخن میگوید (و بر طبق عقیده نادرست
 نادانان) بوسیله شده است آنکه از ما بوسیله میشود و حال آنکه بوسیله نشده (بدن باقی)

و در قرآن است : شَرَّاحُ : در توجیه تائید این حدیث شریف « إِنَّهُ يَكُونُ مِنْ مَّاتٍ مِّثْلًا وَلَيْسَ
 بِمِثْلٍ ، وَبَلَى مِنْ بَلَى مِثْلًا وَلَيْسَ بِبَلَى » که حضرت از پیغمبر اکرم نقل فرموده و از جمله آثار
 مشکوٰۃ است . است بر حسب مذاق و سلیقه علمی خود هر یک سخنی گفته و بر آن آفته ای اقامه نموده اند ،
 لیکن جامعتر و درستترین بخوان را که روی دو پایه برهان عقل و نقل استوار است مادر بالا بیان کردم
 و پس از مزاجه کتب علمیه و مطالعه در اقوال علمای اعلام و جمع بین اخبار مختلفه ظاهر و بیهوده ایگرود ،
 بنا بر این سزاوار نیست کسی از روی بی دلیلی آنچه گفته شد انکار نماید ، و در این باب حضرت فرموده :
 پس نگویند (درباره عمرت پیغمبر اکرم) آنچه را که نمی شناسید (بآن دانایستید) زیرا بیشتر
 حق در آن است که شما انکار می نمایند (و بشکایت عذاب الهی شمارسید) معذوره دارید کسیر که شما
 بر او حجت و دلیل نیست ، و او منم (پس عذری ندارید و در آن موقع بنویسید بگویند پروردگار ، آما را
 آنچه کند انسته و نفهید بایم مواخذه و بازخواست میانی ، زیرا این آنچه که برای رستگاری شما کار آید
 بیان نموده در ارشاد و راهنمایی کوتاهی نکردم ، لیکن شما از سخنانم پیروی ننمودید) آیا در میان شما
 بر طبق بارگرا نه های بزرگ (قرآن کریم) رفتار نکردم ؟ (قرآن را بشنایا منضم) و آیا در میان
 شما بارگرا نه های کوچک (عترت پیغمبر اکرم حسن و حسین) را نگذاشتم (که نادی و راهنمای شما
 باشند) . و اینکه حضرت قرآن را نقل اکبر و عترت را نقل اصغر فرموده برای آنستکه قرآن سند
 رسالت و ولایت و آسایش دین و شریعت است ، پس اگر قرآن نبود رسالت و ولایت و دین
 و ایمان ثابت نشده بود ، و دیگر آنکه از حدیث شریف نبوی « که بر صحت و درستی مضمون آن
 عانه و خاصه متفقند » متابعت نموده و آن حدیث بنا بر آنچه ابو سعید خدری روایت کرده این
 است : قَالَ النَّبِيُّ « صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » « إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الْفُلْهَنَ
 أَحَدُهَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ : كِتَابَ اللَّهِ جَنْبُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ
 غَيْرِي أَهْلُ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرُوا حَتَّى يَرِدُوا عَلَى الْخَوْضِ بَيْنِي بَيْنَكُمْ كَرَمُ فَرُود : من دو
 چیز که راهنمایان شما میگذارم که یکی از آنها از دیگری بزرگتر است ، یکی کتاب خدا که آن ریمانی است
 از آسمان زمین کشیده شده یعنی از جانب خدا بخلق نازل گردیده و دیگری عترت و اهل بیت من است
 و این دو از هم جدا نمیشوند تا من بر سر خوض در روز رستخیز دارم و گردنم یعنی همیشه باقی و برقرار خواهد بود (

و پرچم و نشانه ایمان را در میان شما نصب نمودم (تا گمراه نگردد) و شما را بر خود و مراتب
 حلال و حرام و وقف ساختم ، و از عدل و دادگری خود با سبب عافیت را بشما بوشانیدم
 (راه را گردیدن از ظلم و ستمگری را بشما یاد دادم) و با کفایت و کردار خویش معروف را (کرشنا و خوشنویس)
 خدا و رسول درانت (گسترانیدم) (شان دادم) و اخلاق پسندیده خود را برای شما آشکار
 کردم (با اخلاق شایسته شما نشان نمودم) پس رای و تدبیر (نادارست خود) را در چیزیکه گفته آنرا
 دیده میشد و نیاید و فکر و اندیشه بان راه ندارد و بکار نبرد (در این باب از پیش خود سخنی نگویید)
 زیرا دانستن آن برای هیچکس ممکن نیست مگر با الهام و وحی ، و وحی و الهام هم مختص است با شما من که
 خداوند آنها را برای این مقام معین فرموده ، پس آموختن معارف و علوم و پیروی از آنان بسبب استیجاب
 و خوشبختی است و از پیش خود سخن گفتن و مزاحمت بغیر ایشان موجب گمراهی و بدبختی است . *

﴿ وَمِنْهَا ﴾ (وَمِنْهَا :)

حَتَّى يَبْطُلَ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَقُولُهُ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ ، تَنْفِخُهم دَرَهًا ،
 وَتُورِدُهُم صَفْوَهَا ، وَلَا يُرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَلَا سَبْعُهَا ۖ ۱۱
 وَكَذَّبَ الظَّانُّ لِذَلِكَ ، بَلْ هِيَ حِجَّةٌ مِّنْ لَّدُنَّا الْعَبَسِ يَنْطَقُونَهَا
 بُرْهَةً ، ثُمَّ يَنْفِضُونَهَا جُمْلَةً . *

قسمت از این خطبه (خبر میدهد تسلط بنی امیه بر مردم و انقراض دولت ایشان را
 بزودی) : *

(بنی امیه بر مردم شما شده شهریاران تصرف خویش بر آورند و مردان خدا پرست را کشته
 زنانشان را اسیر کرده امراشان را بغارت برند و هر که برای جلوگیری از ظلم و تعدی آنها قیام کند
 مغلوب و کشته میشود) تا اینکه گمان کنند (دنیای پرست ظالمین) گمان میکنند که دنیا مستحق
 بنی امیه شده (چنانکه شتر بقال و بند بسته میشود) و سود شتر آنها نمیدهد و آب صاف و

پاکیزه خود فردشان میاورد (خلاصه نیا مخصوص آنان است و دیگران اذن آن بی بهره اند) و تازی
و شیرش (قتل و غارت و انواع غنیمتها بوسیله آنان) از این امت برداشته نمیشود ،
و حال اینکه گمان کننده این امر دروغ پنداشته بلکه دولت بنی امینه و بهره برداران در
زندگانی دنیا مانند آبی است (رودان) که اندکی میچشند ، پس (هنوز نیا شامیده) تمام
آزاد بیرون میاندازند (بزودی دست ظلم و تعدی آنها کوتاه و دیگران برایشان تسلط شده و دولتها
منقرض میگردد) . *

(۱۷) * وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : *

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْضِمْ جَبَّارِيَّةَ هُرْ قَطٍ إِلَّا بَعْدَ
تَمْهِيلٍ وَرَخَاءٍ ، وَلَمْ يَجْبِرْ عَظَمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَرْزُلٍ وَ
بَلَاءٍ ، وَفِي دُونَ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ عَيْبٍ ، وَمَا اسْتَنْدَبْتُمْ مِنْ
خَطْبٍ ، مُعْتَبَرٌ ! وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ إِلَّا بِبَيْبٍ ، وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ
إِلَّا بِبَيْبٍ ، وَلَا كُلُّ ذِي نَاطِرٍ إِلَّا بِبَصِيرٍ ، فَيَا عَجَبًا ، وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ
مِنْ خَطِّ هَذِهِ الْفِرْقِ عَلَى أَخْيَالٍ مُجْهِمَاتٍ فِي دِينِهَا ! لَا يَقْضُونَ
أَثَرَنِي ، وَلَا يَقْنَدُونَ بِعَمَلٍ وَصِيٍّ ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِعَيْبٍ ،
وَلَا يَعْقُونَ عَنْ عَيْبٍ ، يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ ، وَبِإِبْرُونَ
فِي الشَّهَوَاتِ ، الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَاعَرَفُوا ، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ
مَا أَنْكَرُوا ، مَفْزَعُهُمْ فِي الْمُضِلَّاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ ، وَتَمُوتُ لَهُمْ
فِي الْمُهَمَّاتِ عَلَى أَرَأَيْهِمْ ، كَأَنَّ كُلَّ أَمْرٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ

نَفْسِهِ ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا بِرَبْرَةٍ يُعْرِى ثِقَاتٍ ، وَأَسْبَابُ مُحْكَمَاتٍ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در آن مردم را بجهت اختلاف دین و عماما برآرد و عقائد باطله و پیروی نکردن از پیغمبر و امام سرزنش میفرماید) :

پس از ادای حمد و سپاس خدای تعالی و درود بر خاتم انبیاء (بدانید رسم دنیا باین بود که) خداوند سبحان روزگار را هرگز نابود ننموده مگر پس از مصلحت و اذن و خوشگذرانی و شکستگی ستخوان بیچیک از آنها (پیغمبران) را اصلاح نکرده مگر پس از تنگی و رنج (در دنیا) پس شما هم پیغمبری مستحکمان نیکیا بوده مقرر روزی باشید که خدا دست ظلم و تعدی از شما را کوتاه نماید و سخنیانی که بآن رو آوردید (شمار دریافت) و کارهای بزرگ و گرفتاریهایی که از آن پشت گردانیدید (ربانی یاقید) عبرت است (تا شما را آگاه گرداند که خداوند هیچ نومی را در سختی نگذار و عاقبت ، مستحکمان را از پای درآورد و هر نصیبت بلانی را زدالی است) و (لیکن) هر روز کار خردمند نیست (تا حقان را بفهمد) و هر گوشه داری شنو نیست (تا حق را بشنود) و هر چشم داری بین نیست (تا از بدن پشامد های روزگار عبرت گیرد، و معلوم است برای درک حقایق دنیای بسیار و گوشه های شنو و چشمهای بینا لازم است ، نه این دلهام و گوشها و چشمها که حیوانات هم از دارند) پس شکفا و چگونه بشکفت نیایم از خطا و اشتباهکاری این فرقه های گوناگون که دلیلهای ایشان در دینشان با یکدیگر اختلاف دارد (و در هر امری اعتماد بر دلیلهای خود دارند) و از سنت پیغمبری پیروی نکرده بگردار و حیثیتی افتد اینها نمایند (اگر پیروی میکرد اختلاف در دینشان نبوده از عذاب الهی میریدند) و ایمان بقیب (خدا و روز رستخیز) نیآوردند و از رشتی (حرام و شبهه) خود داری نمی نمایند (پس اگر بنا دیده گردیده و از رشتی خود داری میگردند بدلیلهای نادرست خود که موجب اختلاف در دینشان شد اعتماد داشتند) در شبهات (آنچه برایشان مشتبه است) طبق رای نادرست خود رفتار ننموده از خواسته های نفس پیروی میکنند ، معروف و پسندیده نزد ایشان چیزی است که خودشان نیکو شناخته اند و منکر و ناشایسته پیش آنها چیز نیست که خودشان بد دانسته اند ، در شکلات بنا بکارشان خودشان هستند (در حل احکام مشکله

بخود مراجعه نموده و بنظر خویش برقرار نینماید اگر چه مخالف گفته خدا و رسول باشد) و در امور پوشیده
 (معارف الهیه) اعتقادشان بر رأیهای (نادرست) خودشان است (اگر چه برخلاف عقل و دین
 باشد) گویا هر مردی از ایشان (در امر دین) در آنچه می بیند (تکلم بر سرند که بیان میکنند) پیشروی
 خود است که بندهای استوار و دلائل محکم از خویش گرفته است (و بناها استدلال بنمایند
 و اعتقادش اینست که هر حکمی که برای نادرست خود اجتماع کرده مانند حکم الهی است) *

(۱۸۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ *

أَرْسَلَهُ عَلَى بَيْنِ فِئْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ ، وَطُولِ هِجْرَةٍ مِنَ الْأُمَمِ ، وَ
 اعْزَامٍ مِنَ الْيَفْتِنِ ، وَاتِّشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ ، وَتَلَظُّظٍ مِنَ الْحُرُوبِ ، وَ
 الدُّنْيَا كَأَسْفَهَةِ التَّوْرِ ، ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ ، عَلَى بَيْنِ أَصْفِيَارٍ
 مِّنْ وَرَفِهَا ، وَإِيَّائِيسٍ مِّنْ ثَمَرِهَا ، وَأَعْوَارٍ مِّنْ ثَمَائِهَا ، قَدَّ دَرَسَتْ
 مَنَارُ الْهُدَى ، وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الزُّدَى ، فَهِيَ جَبَّتْ مِمَّةً لِأَهْلِهَا ،
 غَايِبَةً فِي وَجْهِ طَالِيهَا ، ثَمَرَهَا الْفِتْنَةُ ، وَطَعَامُهَا الْجَبْفَةُ ،
 وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ ، وَدِنَارُهَا السَّبْفُ ، فَاعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ ،
 وَادْكُرُوا نِيَّتَ الْبَاوُكُ وَإِخْوَانَكُمْ هَامُرْتَهُنَّ ، وَعَلَيْهَا
 مُحَاسِبُونَ . وَلَهْمُ فِي نَفَادَتِ بَكْرٍ وَلَا يَلِيهِمُ الْعُهُودُ ، وَلَا
 خَلَتْ فِيهَا بَنَاتُكُمْ وَبَيْنَهُمُ الْأَحْقَابُ وَالْقُرُونُ ، وَمَا أَنْتُمْ
 الْيَوْمَ مِنْ يَوْمٍ كُنْتُمْ فِي أَصْلَابِهِمْ يَبْعِدُ ، وَاللَّهِ مَا أَسْمَحَهُمُ

الرَّسُولُ شَيْئًا إِلَّا وَهِيَ أَتَانَا الْيَوْمَ مُصِيعَكُمْ ، وَمَا أَنْعَاكُمْ الْيَوْمَ
يَدُونَ أَنْعَاءَهُمْ بِالْأَمْسِ ، وَلَا شَقَّ لَهُمُ الْبُصَارُ ، وَلَا جِئَانَتْ
لَهُمُ الْآفَئِدَةُ فِي ذَلِكَ الْآوَانِ ، إِلَّا وَقَدْ أُعْطِيتُمْ مِثْلَهَا فِي هَذَا
الزَّمَانِ . وَاللَّهُ مَا بَصُرْتُ بَعْدَهُمْ شَيْئًا جَهَاوُهُ ، وَلَا أَصْفِيَتْهُمْ
بِهِ وَجْهُهُ ، وَلَقَدْ نَزَلْتُ بِكُمْ الْكِتَابَ جَائِلًا لَخِطَايَاهُمْ ، نِيحًا بِطَائِلِهَا ،
فَلَا بُعْثَكُمْ مَا أَصْبَحَ فِيهِ أَهْلُ الْغُرُورِ ، فَإِنَّمَا هُوَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ إِلَى
أَجَلٍ مَعْدُودٍ . *

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است (که در آن از نبشت پیغمبر اکرم در زمان نبوت
بحث و آن مردم را موعظه فرموده) : *
خداوند متعال پیغمبر اکرم را برسات مبعوث گردانید و زمانی که هیچیک از انبیاء با
مانده ، و بخواب رفتن فرق مختلفه مردم در تاریکی نادانی و گمراهی طولانی گشته بود
(زیرا از زمان آدم تا نبشت حضرت عیسی از جانب حق تعالی پیغمبران برای هدایت خلق بی درپی میجسته
میشدند و از زمان حضرت عیسی تا نبشت حضرت مصطفی که پانصد سال طول کشید پیغمبری مبعوث
نشده) و فتنه ها در سراسر دنیا بر پا گردیده کارها درهم و برهم گشته آتش جنگها افروخته
و نور و روشنائی دنیا پنهان شده (زیرا پیغمبری نبود که مردم را در هدایت و معارف الهی که چراغ و
روشنائی هدایت و دستکاری است از او اخذ نمایند) و نادریست های آن آشکار گردیده ،
برگش زرد گشته ، و (مردم) از اثره آن بهره و سودی نمیبردند و آتش فروخته و خشک شده
(درخت علم و هدایت را خزان گرفته مردم در راه سعادت و دستکاری تهم نمیکند) و خبر و نیکی
باقی مانده بود (نشانه های هدایت و دستکاری مخوف و نابود و پرچمهای هلاکت و بدبختی آشکار شد)

(راهنمایان راه حق و درستی از میان رفته و بیشتران راه ضلالت و گمراهی بر سر کار بودند) پس دنیا
 با منظره بدی بایشان بگریسته و بنحو امان خود رو ترش کرده بود (که هرگز سختی بقصد آتی آسایش
 نداشتند) ثمرة اشش فساد و تباهکاری و طعناش گوشت مردار بود (زندگی اهل آن زمان
 پر از فساد و خوراک بیشتر عریضها از بسیاری پریشانی گوشت مردار بود ، یا آنکه از راه غارتگری و دزدی
 از مال یکدیگر عاشره میکردند که کم از گوشت مردار نبود) شعارش خوف و ترس و رویه اش شمشیر بود
 (اهل آن زمان همواره مضطرب و دگران و بزد و خورد و کشتن یکدیگر مشغول بودند ، خلاصه فتنه و فساد و
 و نادانی و گمراهی و بیچارگی سراسر دنیا را فرا گرفته بود که حق تعالی رسول اکرم را مبعوث کرد ایند تا آنها را بر راه
 راست راهنمایی فرموده سعادت و آسایش دنیا و آخرت را برقرار نمود) پس عبرت بگیرد بندگان خدا
 و بیاد بیاورید عثمائند درست و کارهای زشت پدران و برادران خود را که (چگونگی) در گرد
 و گرفتار آنها هستند و بآنها (روز رستخیز) بازخواست میشوند (دبرای ربانی از آن چاره نانی)
 و بجان خودم سوگند از زمان شما تا ایشان روزگار درازی طعی نشده و میان شما و ایشان
 سالها و قرنها نگذشته و شما امروز از روزیکه در اصطلاب آنها بودید و دور نیستید (زمان شما
 بآنان نزدیک است ، پس سبب فراموشی و یاد نکردن روزگارشان با اینکه اندک زمانی است از دنیا رفته
 و از شما دور گشته اند چیست ؟) بخدا سوگند رسول اکرم چیزی را بگذشتگان شما نشنوایند
 مگر آنکه من امروز شما گوشتی میفایم (پس برای مخالفت کردن و منافقانی خدا رسول نمیتوانید بگوئید :
 کسی نبود ما را تبلیغ نماید) و گوشتهای شما امروز از گوشتهای آنها در روز پست تر نیست (پس
 نمیتوانید عذر بیاورید که پیشینیان از ما شنوا تر بودند سخنان پیغمبر را شنیدند و ما سخنان تورا نشنوم)
 و در آن زمان دیده های آنان مینا و دلهانی داده نشده مگر آنکه در این زمان مانند آن دیده
 و دلهای شما هم داده اند (پس نمیتوانید بگوئید : ما کور بوده و تورا ندیدیم آنطور که آنها بینا بودند و پیغمبر را میدیدند
 و آنکه دلهایان بسیار بوده امتحان تورا بفهمیم بطوریکه آنها دل داشته سخنان او را میفهمیدند) و
 سوگند بخدا شما بعد از ایشان بخیر می بینا و دانان شدید که آنها ندانسته باشند و بخیر می برگزیده
 نداشتید که آنها از آن محروم و بی بهره مانده باشند (بلکه آنان آموختند آنچه شما آموختید و عطا
 نمودند چیزی را که شما عطا کردند ، پس شما که بر آنها امتیازی ندارید جهت اینکه از خدا در رسول و امام زمان پیروی

نیکبختیست ؟) و (برادران برودی کردن) بلیه ای (فتد و نهاد معادیه دینی ایتر) بها وارد گشته
که (آن بیت مانند شتر سر کشی است که) چهار شش و جوان و تنگ آن سست است (و یک
برین شتری سوار گردد و بجزز دیکت) پس آنچه (ثروت و زرگی) که گناهکاران آرد آن ، روز کردن زندگی
بنماید شمارانفرید (که تصور کنید همیشه باقی است) زیرا آن مانند سایه ای است گسترده تا زمان
معین (که همیشه باقی نخواهد ماند و بزودی نابود میشود) *

(۸۹) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

أَخْبَرَنَا اللَّهُ الْخَرُوفُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَاهُ ، وَالْخَالِيفُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَاهُ ،
الَّذِي لَهُ يَزَلُ قَائِمًا دَائِمًا ، إِذْ لَسَمَاءُ ذَاتُ أَبْرَاجَ ، وَلَا حُجُبُ
ذَاتُ أَرْجَاجَ ، وَلَا لَيْلُ دَاجَ ، وَلَا بَحْرُ سَاجَ ، وَلَا جَبَلُ
ذُو فِجَاجَ ، وَلَا فِجْ ذُو أَعْوِجَاجَ ، وَلَا أَرْضُ ذَاتُ مِهَادٍ ، وَلَا
لَا خَلْقُ ذُو أَعْمَادٍ ، ذَلِكَ مُبْدِعُ الْخَلْقِ وَوَارِثُهُ ، وَلِلَّهِ
الْخَلْقُ وَرَازِقُهُ ، وَالسَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرْضَائِهِ ،
يُبَلِّغانِ كُلَّ جَدِيدٍ ، وَيَفْرَغانِ كُلَّ بَعِيدٍ ، قَسَمَ أَرْزَاقَهُمْ ،
وَأَخْصَى أَثَارَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ ، وَعَدَدَ أَنْفُسِهِمْ ، وَخَاتَمَهُ
أَعْيُنِهِمْ ، وَمَا خَفِيَ صُدُورُهُمْ مِنَ الصَّيْرِ ، وَمُسْتَقَرَّهُمْ وَ
مُسَوِّدَعُهُمْ مِنَ الْأَرْحَامِ وَالظُّهُورِ إِلَى أَنْ تَنفَاضَ بِهِمُ
الْغَايَاتُ . هُوَ الَّذِي شَدَّتْ نَفْسُهُ عَلَى عَدَائِهِ فِي سَعَةِ

رَحْمَتِي، وَأَتَعْتُ رَحْمَتَهُ لَأَوْلِيَاءِي فِي شِدَّةِ نَفْسِي، فَأَهْرَمْتُ عَادَتَهُ،
وَمَدَّيْتُ مِرَّ مَنْ شَاقَّهُ، وَمَذَّلْتُ مَنْ ثَاوَاهُ، وَغَالِبْتُ مَنْ عَادَاهُ، مَنْ
تَوَكَّلَ عَلَيَّ كَهَنَاهُ، وَمَنْ سَأَلَنِي أَعْطَاهُ، وَمَنْ أَقْرَضَنِي قَضَاهُ، وَ
مَنْ شَكَرَنِي جَزَاهُ. *

عِبَادَ اللَّهِ، زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا، وَحَاسِبُوا
مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَتَنْقَسُوا قَبْلَ ضَرْبِ الْخُنَاقِ، وَأَنْفَادُوا
قَبْلَ غُفَاةِ السَّيَاقِ، وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعِنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ
لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در ذکر پاره از صفات حق تعالی و پند دادن
بر مردم برای برداشتن توشه سفر آخرت): *

سپاس خداوندی را سزااست که بدون دیده شدن چشم (بوسیله عقول آثار
و صنایع) شناخته شده است (زیرا ممکن را چشم میتوان دید و واجب را که محدود و محدود نیست
نیستوان) و بدون فکر و اندیشه ایجا و گفته ده (عوالم) است (زیرا فکر و اندیشه در نامعلوم بکار
آید و جهل و نادانی بر ذات واجب محال است، پس چیزی را و نامعلوم نیست که برای دانستن
آن اندیشه بکار آرد) خداوندی که باقی و برقرار است و همیشه بوده زمانیکه آسمان دارای
برجها و منازل و جواهر است دارای درهای بزرگ (گرات معلقه در جو که بوسیله قوه مجازیه در افق
مجدوب یکدیگر میخیزند) نبوده و نه شب تاریک و نه دریای آرام و نه کوه دارای راهها
گشاده (دره های بزرگ واقع بین دو کوه) و نه راه فراخ و دارای انحراف و خمی (که بهر طرف
راه دارد) و نه زمین گسترده شده و نه مخلوق دارای توانائی و توانگری وجود داشته،

اوست آفریننده و اختراع کننده خلایق بی سابقه و مانند (یا از عدم نیستی وجودی و بی کونه)
 و (پس از فسادنا بودی آنها) وارث ایشان و باقی و برقرار، اوست معبود خلایق و روزی
 دهنده آنها، خورشید و ماه در طلب رضای او (بر طبق اراده و حکمتش) میسر میکنند و هر تازه
 راکنند و هر دوری را نزدیک میکنند (با سیر آنها مدت عمر هر چیز بسرآمده زایل و نابود گردد)
 روزی خلایق را قسمت کرده و آثار و کردار و عود و نقیضها و خیانت چشما (از روی پنهانی یا بجز
 و آشکاره نگاه کردن) و آنچه در سینه های آنان پنهان است (فکرو اندیشه نمایند) و بجای استقرار
 و محمل آنها را در رحم مادران و ظاهر شدنشان (بدین آمدن) تا آخر کار ایشان را دانسته
 (بجزئی و کلی حالات آنها از ابتدا تا انتهای دانا است) اوست خداوندیکه در عین وسعت و رحمت
 عذابش بر دشمنان سخت است و در عین سختی عذاب، رحمتش و دوستداران را فرار گرفته *
 (هیچ امری او را از امر دیگری باز ندارد) ساطع است بر هر که بخواد بر او غلبه جوید و هلاک میکند
 کسی را که با او مخالفت کند و خوار میکند کسی را که از او دوری کند و غالب است بر کسی که با او
 دشمنی ورزد، کفایت میکند هر که را که بر او توکل نماید (هر که کار خود با او گذارد امر دنیا و آخرت
 او را انجام میدهد) و هر که از او (چیزی) درخواست کند، عطا میفرماید و هر که با او قرض دهد
 (از مال خود در راه او اتفاق نماید) قرض خویش را او خواهد فرمود (در دنیا و آخرت با او عیض میدهد)
 و اینکه از اتفاق در راه او و بقرض تغییر شده برای آنست که بدینهم اتفاق در دادند اعراض دارد، چنانکه
 قرض مستلزم اداء و پرداخت است) و پاداش کسی که او را شاکر و سپاسگزار باشد خواهد داد.
 بندگان خدا، خودشان را (در دنیا و آخرت) بسنجید (در راه راست قدم نهاده
 از خدا و رسول پیروی کنید) پیش از آنکه (و آخرت ب میزان عمل) بنجیده شوید، و بحساب خویش
 رسیدگی کنید (از کارهای زشت پشیمان شده توبه نمایند) پیش از آنکه حساب شمار او ارسا نمایند
 (که چاره نداشته باشد) و نفس بکشید (تا زنده هستید فرصت را از دست ندهید) پیش از تنگ
 شدن و گرفتار شدن راه کار (رسیدن مرگ) و فرمان برید پیش از آنکه شمار بخت خوشت و زور (بخت)
 ببرند، و بدانند کسی که از خویش بگفت و یاری نشود (یعنی خداوند را مساعدت و همراهی ننماید و
 توفیق عاقله او را بر نفس تازه و پیش غلبه و توانائی نداند) تا اینکه از جانب خود پند دهنده و جلوه کننده (از

معمای (برایش باشد ، منع کننده و پند و بندهای از غیر برای او نیساید) هرگاه خود شخص خوشن
 پند نداده برای هراست در دستکاری آماده نباشد ، گفتار دیگران در او سودی نخواهد بخشید ، این
 جمله شاهه بآن است که استعانت و یاری فرستنی بازند و دستمال در هر حال برای صلاح نفس
 و دفع شیطان واجب و لازم است ، نه آنکه کسی در طاعت و عقیبان مجبور باشد تا سخن بسطد و بگوید

✽ (یاری خداوند متعال تمام شد جز اول از توبه و شرح گاه) ✽

الْبَقَاءُ

✽ در عصر شب به بخت ششم چادای آخرة سال هزار و پصد و شصت پنج هجری ✽

✽ در تهران بعلوم علی التقی ✽ فیض الاسلام ✽ ✽

(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)
ابن محمد	ابن محمد	ابن اسمعیل	ابن حسین	ابن زین العابدین
(۶)	(۷)	(۸)	(۹)	(۱۰)
ابن محمد جعفر	ابن محمد حسن	ابن محمد سعید	ابن عبدالمکالم	ابن عبدالرضا
(۱۱)	(۱۲)	(۱۳)	(۱۴)	(۱۵)
ابن علی	ابن السیدنا ابی	ابن احمد	ابن السیدنا ابی	ابن زکریا
(۱۶)	(۱۷)	(۱۸)	(۱۹)	(۲۰)
ابن جمال الله	ابن علی	ابن حمزة	ابن اسمعیل	ابن محمد و

ابن جشید ابن اسمعیل

✽ (السید ابوالبرکات النیسینی الشهدی) ✽

(۲۱)	(۲۲)	(۲۳)	(۲۴)	(۲۵)
ابن حسن	ابن محمد	ابن حسین	ابن احمد	ابن محمد
(۲۶)	(۲۷)	(۲۸)	(۲۹)	(۳۰)
ابن عزیر ابن	ابن حسین	ابن محمد	ابن علی	ابن حسین
(۳۱)	(۳۲)	(۳۳)	(۳۴)	(۳۵)
ابن علی	ابن علی	ابن علی	ابن علی	ابن علی
(۳۶)	(۳۷)	(۳۸)	(۳۹)	(۴۰)
ابن الحسن	ابن علی	ابن علی	ابن علی	ابن علی

✽ خداوند متعال سبب گزاردم از توجات حضرت سید الوصیین (علیه السلام) منت می پذیرم که توفیق زیارت من از اول
 ترجمه و شرح کتاب پنج ابدانه را بمن بدهد و ظاهر (خوشنویس) ابن مرحوم حاج عبدالحسین (غفر الله له) عنایت فرموده و کرده
 که خوشنویس پنج جزو دیگران موفیق گردم ، شاید هر احدی قلب رحمت کند و توبه فرموده ایم کرد . اول آن عبدالمکرم ✽